

اشعار ترکی مولوی

9

ترکی سرایان

مکتب شمس و مولوی

تألیف:

دکتر ح. م. صدیق

Ketabton.com

تبریز / ۱۳۸۹

ندای شمس

سرشناسه: محمدزاده صدیق، حسین، ۱۳۲۴ -
عنوان و نام پدیدآور: ترکی سرایان مکتب شمس و مولوی / تألیف حسین محمدزاده صدیق.
مشخصات نشر: تبریز، ندای شمس، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری: ۳۳۶ ص.
شابک: ۹۷۸۹۶۴۲۶۸۸۱۵۹
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا.
یادداشت: کتابنامه: ص. [۳۳۲] - ۳۳۶: همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع: مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق. - - مدایح.
موضوع: شعر ترکی - - مجموعه‌ها.
موضوع: شعر عرفانی - - مجموعه‌ها.
رده‌بندی کنگره: ۴ ت ۳ م / ۲۳۴ PL
رده‌بندی دیویی: ۸۹۴ / ۳۵۱۰۰۸
شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۲۱۲۴۷



شماره نشریات
ندای شمس

تلفن: ۰۹۳۵۸۷۲۳۵۲۴

nedaye_shams_publication@yahoo.com

اشعار ترکی مولوی و ترکی سرایان مکتب شمس و مولوی

تألیف: دکتر حسین محمدزاده صدیق

شمارگان: ۱۰۰۰ / سال نشر: ۱۳۸۹ / محل نشر: تبریز / نوبت چاپ: اول /

حروفنگاری و صفحه‌آرایی: سید احسان شکرخدایی

ISBN: 978-964-2688-15-9

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۸۸-۱۵-۹

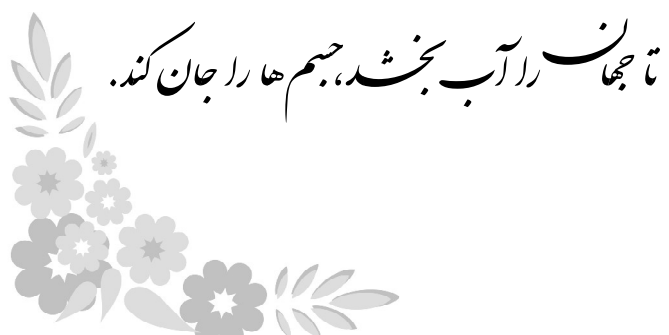
هرگونه استفاده از مطالب این کتاب صرفاً با ذکر منبع، مجاز است.

سایت دوستاناران دکتر ح. م. صدیق

www.duzgun.ir



لین سخن آبراست از دریای بی‌پایان عشق



تا جھنم را آب بخشد، جسم‌ها را جان کند.

فهرست

بخش نخست. مولوی و شمس	۷
مولوی	۸
شمس تبریزی	۱۶
اشعار ترکی مولوی و شرح برگردان آنها	۲۴
واژه‌ی ترک در دیوان فارسی مولوی	۸۰
بخش دوم. ترکی سرایان در تاریخ شعر ترکی	۱۰۹
مولوی سرایان	۱۱۰
منابع مطالعه‌ی احوال شعرای مولویه	۱۱۲
گزیده‌هایی از اشعار مولویه سرایان	۱۲۱
۱. سلطان ولد	۱۲۲
۲. افلاکی دده	۱۷۳
۳. عاشیق پاشا	۱۷۹
۴. الوان چلبی	۱۹۴
۵. بایرک قوشچو اوغلو	۱۹۹
۶. سعید امره	۲۱۸
۷. قایغوسوز عبدال	۲۲۳
۸. یونس امره	۲۲۸
۹. سید عمادالدین نسیمی	۲۳۸
۱۰. روشنی	۲۶۴
۱۱. ابراهیم دده شاهی	۲۶۸
۱۲. محمد چلبی سماعی (محمد دیوانه)	۲۷۱
۱۳. ابوحامدی	۲۷۶

هرگونه استفاده از مطالب این کتاب صرفاً با ذکر منبع، مجاز است.

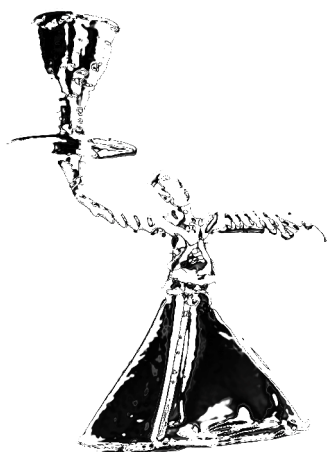
سایت دوستانان دکتر ح. م. صدیق

www.duzgun.ir

۲۸۰.....	۱۴. شاه ختائی.....
۲۸۶.....	۱۵. حاج بایرام ولی.....
۲۸۹.....	۱۶. یوسف سینه‌چاک.....
۲۹۳.....	۱۷. ابراهیم گلشنی.....
۳۰۰.....	۱۸. غریبی دده.....
۳۱۹.....	بخش سوم. تعلیقات.....
۳۲۰.....	شخص‌ها.....
۳۲۹.....	مکان‌ها.....
۳۳۰.....	کتاب‌ها.....
۳۳۱.....	طرائق، قبایل، ملل و نحل.....
۳۳۶.....	کتابنامه.....

بخش نخست.

مولوی و شمس



مولوی

مولانا جلال‌الدین محمد بن بهاء‌الدین محمد بن حسین الخطیبی معروف به مولوی رومی از خوارزمشاهیان بلخ است. وی در سال ۶۰۴ هـ در شهر بلخ چشم به جهان گشود و مانند ابن سینا از هفت سالگی شروع به آموزش زبان فارسی کرد و آن را خوب آموخت و بعدها آن را زبان شعر خود ساخت. در اوان کودکی و همراه پدرش بهاء‌الدین ولد به آسیای صغیر رفت، و در شهر قونیه موطن گزید و در همان شهر به سال ۶۷۲ هـ زندگی را بدرود گفت.

پدر مولوی در سال ۶۲۸ و به قولی ۶۳۱ هـ در قونیه درگذشت و سید برهان‌الدین ترمذی، جلال‌الدین را برای ادامه و تکمیل تحصیل به حلب اعزام کرد. او در همان جا با محی‌الدین ابن عربی محشور شد و پس از بازگشت به قونیه، از سال ۶۳۸ (سال فوت برهان‌الدین ترمذی) به تدریس و ارشاد در قونیه پرداخت.

مولانا جلال‌الدین محمد در سال ۶۴۲ با شمس تبریزی ملاقات کرد و تحت ارشاد و رهبری او دگرگونی روحی عظیمی یافت، تا آن جا که از بحث، جدل و، قیل و قال و مدرسه دست شست و به حالات عارفان گرایش پیدا کرد.

در سال ۶۴۵، شمس تبریزی به دست گروهی به قتل رسید. پس از این واقعه، مولوی، مدت مدیدی سوگوار ماند و به اضطراب روزگار گذراند، و یک ربع قرن، به زندگی شاعرانه پرداخت. او که عارفی وارسته و اصلی کامل شده بود، دفترهای گرانبار «مثنوی» را سرود، دیوانی ترکی و دیوانی نیز به فارسی ترتیب داد.

غریبی، سراینده و نثرنویس سترگانیش، خوش قریحه و نیکو بیان آذربایجانی در کتاب تذکره‌ی مجالس شعرای روم^۱، که در زمان شاه طهماسب صفوی و در تبریز تألیف کرده است، ذکری از مولوی دارد که عیناً نقل می‌کنیم:

«... اعلم المحققین و افضل العارفين، فرید الملة و الدین مولانا جلال‌الدین - قدس سره - دورور که عجم ولا بتلرینده «ملای روم» و روم اقلیمینده مولانا خونکار دئمک ايله مشهور و معروفدور.

اولدورور سردفتر اهل کتاب،

سرگفتاریندا عاجز دیر فهموم.

قرمان ولا بتینده و قونیه شهرینده واقع اولموشلاردیر، و مرقد پرنورلاری همان آنلادیر. مولویلر خانقاهی و موالیلر زیارتگاهیدیر. و آنلارین رتبه‌ی عالیلری، درجه‌ی تعریفدن اعلی و درجه‌ی والیلری رتبه‌ی توصیفدن معلادور. اما چون حقایق اداسیندا اهل دللر آنلارین نظملر گوهرلری ايله رشته‌ی جانلارینی مگوهر و خاطر عاطرلرینی اولارین اشعار دقیق شاعرلری فحواسی ايله معطر و منور قیلیرلار، بومختصر اول طوطی شکرستان حقیقت اسم شریفی ايله ابتدا قیلیندی... و تورکی اشعاریندان بومطلع و حسن مطلع دوازده امام علیهم السلام اوصافین یازدیغی بندلردندیر:

اولار کیم بنده‌ی خاص خدادیر،

محب خاندان مصطفی دیر.

حقیقت کعبه سینین قبله گاهی،

امام و پیشوامیز مرتضادیر.^۲

و بو بیت داخلی درویشلر پندی ایچون اول بولبول گلستان ارم نطق جانبخشیندن وارد دیر که اهل گفتار اشعارلرینه بو بیت ايله رونق و ثریب، ترجیع بند قیلیمیشلاردیر:

^۱ غریبی تبریزی منتشا اوغلو. دیوان غریبی و تذکره‌ی مجالس شعرای روم، به اهتمام ح.م. صدیق، تهران، ۱۳۸۲. نسخه‌ی منحصر به فرد این کتاب که احتمالاً به خط خود مؤلف است در کتابخانه‌ی شماره ۱ مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود.

^۲ نسخه‌ی یاد شده، ص ۲۷۳.

دینمه، کؤزت، باقما، چاپار یونما هنج،

رند جهان اول، یوری دوقونما کئج.

از همین اشاره‌ی اندک، درمی‌یابیم که مولوی رومی را دیوانی به ترکی بوده است. این دیوان که بخشی از آن به ذکر مناقب ائمه‌ی معصومین - علیهم‌السلام - اختصاص داشته است، حاوی اشعار پر طنین و پر شور و جذبه‌ای نیز بوده است که صوفیان و دراویش، ابیات آن را به صورت ترجیع‌بند درآورده بودند و در محافل خاص خود با جذبات عرفانی اجرا می‌کردند.

غریبی، قطره‌ای از دریا است. طیف وسیعی از شعرا و تذکره‌نویسان تاریخ ادبیات ترکی، از دیوان ترکی مولانا سخن گفته‌اند و بسیاری از شاعران، اشعار ترکی وی را استقبال و تضمین کرده‌اند که ما اکنون برخی از آن تضمین‌ها و استقبالیه‌ها را در دست داریم.

حتی شعرای غیر صوفی و سرایندگان رسمی دربار عثمانی هم به استقبال بسیاری از غزل‌های ترکی مولانا شتافته‌اند. چنان‌که باقی، شاعر معروف قرن یازدهم، غزل معروف خود به مطلع:

مجنون گیبی واویلا اولدوم یئنه دیوانه،

فتنه‌لی آلا گؤز لر چون اویخودان اویانه.

را در استقبال از یک غزل ملمع مولوی و با استفاده از مصرع‌های آن سروده است. آن غزل چنین شروع می‌شود:

ماه است نمی‌دانم خورشید رخت یا نه،

بو آیریلیق اودونا نئجه جیگیریم یانه؟

شعرای مسلمان، گذشته از استقبال اشعار مولانا، به شرح و تفسیر ترکی مثنوی پرداخته‌اند. چنان‌که زیباترین ترجمه‌های ترکی را از این آثار عظیم ادب فارسی در دست داریم. از آن

میان می توان به ترجمه ی بسیار دل انگیز نحیفی اشاره کرد که در قرن دوازدهم به فرجام رسیده است.^۱ این ترجمه چنین آغاز می شود:

دینله نی دن کیم حکایت ائتمه ده،
آیریلیقلاردان شکایت ائتمه ده،
دئر قامیشلیقدان قوپاردیلار منی،
نالیسیم زار ائيله دی مرد و زنی.
شرحه - شرحه ائيله سین سینهم فراق،
ائيله ییم تا شرح درد اشتیاق.
هر کیم اصلیندن اولاد دور و جدا،
روزگار وصلی ائیلر مقتدا.
من که هر جمعیتین نالانیا،
همدم خوشحال و بد حالانیا.
هر کیشی زعمینجه منه یار اولور،
صحتیمدن طالب اسرار اولور.
سیرریم اولماز نالیسیمدن گر چه دور،
لیک یوق هر چشم و گوشا فیض نور.
بیر - بیریندن جان و تن پنهان دگیل،
لیک یوق دستور رؤیت جانا، بیل!
اولدو آتش صیتنی، سانما هوا،
کیمده بو آتش یوخ ایسه، حیف آنا.

^۱ سلیمان نحیفی (م. ۱۱۵۱ هـ.) شش دفتر مثنوی را ترجمه کرده است. یک قرن بعد از او اسماعیل فرخ، شاعر و مفسر اهل فریم، دفتر هفتم را نیز ترجمه کرد و بر آن افزود. این ترجمه های منظوم صد سال پیش در بولاق مصر به چاپ رسیده است، و متن انتقادی آن را دکتر عامل چلبی اوغلو، استاد دانشکده ی الهیات دانشگاه مرمره در سال ۱۹۶۷ چاپ کرده است.

شیخ غالب شاعر صوفی مسلک دو قرن پیش نیز، خود را پیرو و شاگرد مولانا می‌دانست. بارها نام او را در دیوان خویش آورده است و از محتوای بسیاری از غزل‌های او پیدا است که به استقبال مولانا شتافته است. مثلاً:

سر بسر اشعار غالب دلپذیر اولسا، نه‌وار؟
هر سخنور مظهر احسان مولانا میدیر؟

و یا:

ره مولوی ده غالب، بو صفتله قالدی حیران،
کیمی ترک نام و شانہ، کیمی اعتباره دوشدو.

و یا:

حضرت مولویده دیر شرح و شفاسی غالبین،
صرف نگاه اندیب عبث شرح شفایه نئله‌ییم؟

به هر انجام، آنچه از میراث گرانبهای آفرینش مولوی رومی به زبان ترکی تاکنون به دست ما رسیده است، بسیار کمتر از آن چیزی است که در تذکره‌ها و دواوین شعرا به آن اشاره می‌شود. اما همین آثار اندک نیز حکایت از تسلط ماهرانه و استادانه‌ی مولانا به دقائق و ظرایف زبان ترکی دارد.

مرحوم نهاد سامی بانارلی معتقد است مولوی نخستین کسی است که در آسیای صغیر، دیوانی به زبان ترکی ترتیب داده است.^۱ وی در این باب می‌گوید:

«جلال‌الدین مولوی رومی - گرچه اغلب آثار خود را به فارسی سروده است - از نخستین شاعران ترکی گوی آسیای صغیر به شمار می‌رود. در عصر او، عنصر مسلمان که اغلب ترک زبان بودند، در آسیای صغیر فزونی می‌گرفت و این زبان عالم اسلام در آن دیار فراگیر می‌شد.»^۲

^۱ نهاد سامی بانارلی. رسیملی تورک ادبیاتی تاریخی، ج ۱، ص ۳۱۹.

^۲ همان‌جا.

تاکنون درباره‌ی نژاد و تبار مولانا، تحقیقات فراوانی انجام پذیرفته است. گروهی به اثبات رسانده‌اند که وی ترک نبوده و تاجیک بوده است. و عده‌ای نیز با استناد به برخی از اشعارش سعی کرده‌اند ترک بودن مولوی را معلوم سازند. مثلاً با استناد به این رباعی معروف:

بیگانه مگوئید مرا، زین گویم،
در شهر شما خانه‌ی خود می‌جویم.
دشمن نی‌ام ار چند که دشمن رویم
اصلم ترک است اگر چه هندی گویم.^۱

گویند اگر چه مولانا از تبار ترکان خوارزمشاهی بوده است، لکن سیه چرده بوده و چهره‌ای شبیه تاجیک‌ها داشته است و این رباعی را در پاسخ کسانی که به او «بیگانه» و مغول می‌گفته‌اند، سروده است.^۲

همچنین به ابیاتی مانند:

ترک آن بود کز بیم او، ده از خراج ایمن شود،
ترک آن نباشد کز طمع سیلی هر قوتسوز خورد.

یک حمله و یک حمله، کامد شب تاریکی،
ترکی کن و چستی کن، نه نرمی و تاجیکی.

ترک تویی، ز هندوان چهره‌ی ترک کم طلب،
زان که نداد هند را صورت ترک تانگری.^۳

خمش کن کز ملامت او بدان ماند که می‌گوید،
زبان تو نمی‌دانم، که من ترکم، تو هندویی.

^۱ در برخی از نسخه‌ها: اصلم ترک است گرچه دری می‌گویم.

^۲ سید کمال قاراعلی اوغلو. تورک ادبیاتی تاریخی، ج ۱، ص ۴۰۲.

^۳ فروزانفر. دیوان کبیر، ج ۵، ص ۲۲۸.

استناد می‌کنند و او را ترک و ستاینده‌ی ترکان می‌دانند. اما واقعیت آن است که مولوی هیچ‌گاه تفاخر نژادی ندارد. او انسان عاشقی است که زبان باطن می‌داند و اگر جایی ترک بودن خود را به رخ می‌کشد و ترک و ترکی را در مقابل هندو و تاجیک و عجم قرار می‌دهد و ترکی ستایی می‌کند، و منشأ نژادی خود را بر زبان جاری می‌سازد، در جایی نیز می‌گوید:

**اگر تات^۱ سان، اگر روم سان، اگر تورک،
زبان بی‌زبانان را بیاموز.^۲**

و حتی تشتت‌های مذهبی و عقیدتی زمان خود را هم نفی می‌کند، دین خود را دین خدا و ملت (= شریعت) خویش را ملت خدا می‌داند و خود را از هر گونه قید تباری و نژادی رها می‌سازد:

**ملت عشق از همه دین‌ها جداست،
عاشقان را ملت و مذهب خداست.**

البته در تسلط مولوی به زبان ترکی شکی نیست. حتی او در شعر فارسی نیز، بیانی ترکی دارد و بسیاری از تعابیر و اصطلاحات ترکی را به فارسی برمی‌گرداند. به دیگر سخن، او به ترکی می‌اندیشد و به فارسی می‌سراید. مانند مصراع اول این بیت:

**ای ترک ماه چهره چه گردد که صبح تو،
آیی به کلبه‌ی من و گویی که: گل برو!**

که تعبیر «چه گردد؟» دقیقاً ترجمه‌ی «نه‌اولار؟» ترکی است و ساختار جمله، حکایت از خط فکری ترکانه دارد. اما عظمت روحی وی بسیار برتر از این مباحثات و مناقشات ملی‌گرایانه است که محصول منحوس قرن ما و میراث شوم دوران ستمشاهی است.

زنده یاد *عبدالباقی گولپینارلی*، یکی از پژوهشگران سخت کوش زندگی مولانا، که در تحلیل‌های تاریخی و ادبی شیوه‌ای خاص دنبال می‌کرد، معتقد بود که مولانا مردم آناتولی و

^۱ مولوی اصطلاحات تات، تاجیک و هندو را در معنای متداول امروزی می‌آورد.

^۲ فروزانفر. دیوان کبیر، ج ۳، ص ۶۵.

اطرافیان خود را در قونیه با نام «یونانیان» مشخص کرده است که با اصطلاح «مردم سرزمین روم» مترادف است. و این بیت را شاهد آورده که:

از خراسانم کشیدی تا بر یونانیان،
تا در آمیزم بدیشان تا کنم خوش مذهبی.^۱

آن مرحوم می گوید:

«تحقیق در اصل و نژاد حکیمی چون مولانا که تنها به انسانیت و انسان می اندیشد و هم از این رو به انسانیت وابسته است، تلاشی جز برای محدود ساختن وی در درون چارچوبه‌ای تنگ نیست، این کار نیز کار ناممکنی است.»^۲

واقعیت این است که پس از سلجوقیان و در حمله‌ی مغول، بسیاری از ترکان خراسان و خوارزم به آناتولی کوچیدند و آن، وقتی روی داد که ترکان خوارزمشاهی ایران پس از پایداری دلبرانه‌ای در مقابل سیل بنیان کن سپاهیان مغول، به سبب خیانت بومیان و گبران، شکست خوردند و گروه گروه به آسیای صغیر کوچ کردند. در میان این کوچندگان، شعرا و دانشمندان فراوانی بودند که خود را خراسانی می دانسته‌اند. چنان که خواجه دهانی^۳ و نیز حاج بکتاش ولی چون مولانا از ترکان خراسان بزرگ بودند. اما در باب گویش ترکی مولوی باید اشاره کنم که گرچه وی خود تعلق به ترکان خوارزمشاهی داشته، ولی در محیط سلجوقی آناتولو بالیده و زیسته است. از این رو، در کتابت ترکی گویش آناتولی کهن را که با گویش ترکی آذری کهن قرابت و اشتراک داشته، لحاظ کرده است. اما، رگه‌های ترکی خراسانی را می توان در گویش وی یافت.

^۱ عبدالباقی گولپینارلی. مولانا جلال الدین، ترجمه دکتر توفیق سبحانی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳، ص. ۳۳۰.
^۲ همان، ص ۳۳۱.
^۳ رک. دکتر ح. م. صدیق. متون نظم ترکی، ج ۱، ص ۲۱۲-۲۰۱.

شمس تبریزی

محمد بن علی شمس از تبریز بوده است. و منشأ وی به ایل قیچاق می‌رسیده است. چنانکه مولوی به این موضوع تصریح دارد:
زهی بزم خداوندی، زهی می‌های شاهانه،
زهی یغما که می‌آرد شه قیچاق ترکانه.^۱

یا آنجا که می‌گوید:
شمس تبریز، شاه ترکان است،
رو به صحرا که شه به خرگه نیست.^۲

ایل قیچاق، ایلی بزرگ از ترکان است که توانستند پیش از اسلام، رهبری ایل‌های دیگر ترک را بر عهده گیرند و وحدت قومی ایجاد کنند و این وحدت را به وحدت سیاسی تبدیل سازند و سرزمین‌های وسیعی از ترکستان شوروی امروزی را به تصرف خود درآورند. آنان بعد از اسلام از ایران گذشتند و در مصر و اطراف آن حکومت وسیعی را تشکیل دادند. وجود آثار متعدد پیرامون شرح و آموزش زبان ترکی قیچاقی در مصر، دلیل روشنی بر حضور مؤثر این ایل در آن سرزمین است. از میان این گروه تألیفات می‌توان به کتاب‌های: *بُلغَة المَشْتاقِ فی لغة الترك و القفجاق، القوانین الکلیه فی ضبط اللغات التركیه و کتاب الادراک للسان الا ترک* اشاره کرد.

^۱ دیوان کبیر، ج ۵، ص ۱۱۴. این استناد را نخستین بار دانشمند شهیر اسلام مرحوم زکی ولیدی طوغان مطرح کرده است. رک. زکی ولیدی طوغان. عمومی تورک تاریخینه گیریش، استانبول، ۱۹۴۶، ج ۲، ص ۱۶۱.
^۲ همان، ج ۱، ص ۱.

محمد شمس در تبریز پیش ابوبکر سله باف تبریزی تلمذ کرده است. به گفته‌ی افلاکی خود در این باب گوید:

«مرا شیخی بود ابوبکر نام در شهر تبریز و او سله بافی می کرد و من بسی ولایت‌ها که از او یافتم.»^۱

وقتی به کمال رسید، راه سفر پیش گرفت. در هر شهری مدتی می ماند و به ارشاد اهل ادب می پرداخت. تا در دیاری شناخته می شد، کوچ می کرد و راه دیگری در پیش می گرفت. از این رو او را شمس پرنده^۲ می گفتند و برخی جاها به کامل تبریز معروف بود.^۳ فخرالدین، اوحیدالدین و محیی الدین را ارشاد کرده، در سال ۶۴۲ برای دستگیری مولوی به قونیه وارد شده است.^۴

او دیدار خود را با اوحیدالدین کرمانی چنین بیان می دارد:

«مرا آن شیخ اوحید به سماع بردی و تعظیم‌ها کردی و باز به خلوت خود در آوردی. روزی، گفت: چه باشد اگر به ما باشی؟ گفتم: به شرط آن که آشکارا بنشینی و شُرب (شراب) کنی پیش مریدان و من نخورم. گفت: تو چرا نخوری؟ گفتم: تا تو فاسقی باشی نیکبخت و من فاسقی باشم بدبخت. گفت: نتوانم. بعد از آن، کلمه‌ای گفتم، [که] سه بار دست بر پیشانی زد.»^۵

افلاکی، نخستین ملاقات محمد بن علی شمس تبریزی با مولوی رومی را چنین نگاشته است:

«... روزی حضرت مولانا با جماعت فضلا از مدرسه‌ی پنبه‌فروشان بیرون آمده بود و از پیشخوان شکرریزان می گذشت. حضرت مولانا شمس‌الدین برخاست و پیش آمده عنان مرکب مولانا را بگرفت که: یا امام المسلمین! ابانزید بزرگ‌تر بود یا محمد (ص)؟ مولانا فرمود

^۱ مناقب العارفین، ج ۱، ص ۳۰۹.

^۲ همان، ج ۱، ص ۸۵.

^۳ مقالات شمس تبریزی، چاپ عماد، تهران، ص ۹۵.

^۴ همان، ص ۸۴.

^۵ مقالات شمس تبریزی، ویرایش مدرس صادقی، نشر مرکز، ۱۳۷۳، ص ۳۶.

که: از هیبت آن سؤال گوئیا که هفت آسمان از همدیگر جدا شد و بر زمین فرو ریخت و آتش عظیم از باطن من به جمجمه‌ی دماغ زد و از آنجا دیدم که دودی تا ساق عرش بر آمده. جواب داد که: حضرت محمد رسول‌الله بزرگترین عالمیان بود، چه جای بایزید است؟ گفت: پس چه معنی است که او با همه عظمت خود، ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ می فرماید و این بایزید، سُبْحَانِي مَا أَعْظَمَ شَأْنِي و أَنَا سُلْطَانُ السَّلَاطِينِ می گوید؟

فرمود که: بایزید را تشنگی از جرعه‌ای ساکن شد و دم از سیرابی زد و کوزه‌ی ادراک او از آن مقدار پر شد و آن نور به قدر روزن خانه‌ی او بود. اما حضرت مصطفی را علیه‌السلام، استسقای عظیم بود و تشنگی در تشنگی و سینه‌ی مبارکش به شرح آلم نَشْرَحَ أَلَمَ صَدْرِكَ،^۱ اَرْضُ اللَّهِ وَسَعَهُ اَكْثَرَهُ بود، لاجرم دم از تشنگی زد و هر روز در استدعای قربت زیادت‌ی بود و از این دو دعوی، دعوی مصطفی عظیم است از بهر آنکه چون او به حق رسید، خود را پر دید و بیشتر نظر نکرد. اما مصطفی علیه‌السلام هر روز بیشتر می دید و بیشتر می رفت، انوار عظمت و قدرت و حکمت حق را یوماً بیوم و ساعةً زیاده می دید. از این روی ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ می گفت. چنانکه فرمود:

ریگ ز آب سیر شد، من نشوم زهی! زهی!
لایق جز کمان من نیست در این جهان زهی.
کوه کمینه لقمه‌ام، بحر کمینه شربتم،
من چه نهنگم ای خدا! باز گشا مرا رهی.

همانا که مولانا شمس‌الدین نعره‌ای بر زد و بیفتاد. حضرت مولانا از استر فرود آمد، اتمه را دستوری داد، فرمود که او را گرفتند و به مدرسه‌ی مولانا بردند. و گویند تا به خود آمدن وی، سر مبارک او را بر سر زانو نهادند.^۳

^۱ انشراح / ۱.^۲ نساء / ۹۷.^۳ مناقب العارفین، پیشین، ص ۶۲۰-۶۱۸.

سلطان ولد، فرزند مولانا، این دیدار را به ملاقات موسی با خضر مانند می‌کند و می‌گوید که منظورش از خضر، شمس تبریزی است.

محمد شمس، مرشد و استاد و رهبر معنوی مولوی مدتها در قونیه زیست و به ارشاد مولوی و دیگر بلند اندیشان زمان پرداخت. اما در این میان بدخواهانی نیز پیدا کرد که سرانجام او را به شهادت رسانیدند و در چاهی افکندند. تا آن‌که سلطان ولد نیم شبان جسدش را از چاه بیرون آورد و در پهلوی بانی مدرسه‌ی امیر بدرالدین گهرتاش دفن کرد. برخی گفته‌اند شمس ناپدید شد و مزار او پیدا نیست. به روایتی نیز به حلب رفت و دیگر خبری از او نشد. اخیراً به دنبال مطالعاتی در ایران گفته شده است که منار شمس در شهر خوی در اصل، بر روی مزار وی بنا شده است.

در این راستا سخنی هم از قول شمس تبریزی در کتاب مقالات او وجود دارد بر این مضمون که: شمس، دیدار یکی از دوستاران حق و مخلصین درگاه را درخواست کرده است. کسی که بتواند آئینه‌ی وجود وی باشد:

**چون تو را دیدم، بدیدم خویش را،
آفرین آن آینه‌ی خوش کیش را.**

ندایی به وی در می‌رسد که به شکرانه‌ی این دیدار چه می‌دهی؟ او پاسخ می‌دهد که: سرم را! چنانچه می‌گوید:

«خُنک آنکه مولانا را یافت! من کیستم؟ من، باری، یافتم. خُنک من!»

در مورد شمس تبریزی اگر چه سخنانی چند گفته و نوشته شده است ولی اینکه او کیست، از کجا آمد و به کجا رفت، سال‌های زندگی‌اش چگونه گذشت و . . . در حاله‌ای از ابهام قرار دارد. آنچه که می‌توان در مورد او دریافت، از سخنانی است که مولوی و اطرافیان وی در مکتوبات منثور و منظوم خود تصویر کرده‌اند. و همچنین کتابی که به نام مقالات از وی باقی است و مجموعه‌ای از تقریرات شمس تبریزی است که توسط ارادتمندان وی نگاشته می‌شده است.

در کلمات و جملات شمس تبریزی، صلابت و اطمینان خاطر خاصی وجود دارد که نمی‌توان به سرعت آن را انکار یا رد کرد. بلکه مستمع را به تأمل وادار می‌دارد. در این زمینه، جملاتی که طی آن، خودش را و احوالات باطنی‌اش را وصف می‌کند حائز اهمیت است:

« وجود من کیمیایی است که بر مس ریختن حاجت نیست. پیشِ مس برابر می‌افتد، همه زر می‌شود. کمالِ کیمیا چنین باید. پیش ما کسی یک بار مسلمان نتوان شدن. مسلمان می‌شود و کافر می‌شود و باز مسلمان می‌شود و هر باری از او چیزی بیرون می‌آید تا آن وقت که کامل شود. . . . مرا حالی است گرم. کس هیچ طاقتِ حالِ من ندارد. الا قولی از من می‌آید، آن را مرهم می‌کند. . . . اگر اهل ربیع مسکون (کره زمین) جمله یک سو باشند و من به سوی، هر مشکشان که باشد، همه را جواب دهم و هیچ نگرینم از گفتن، و سخن نگردانم، و از شاخ به شاخ نجهم. اهل ربیع مسکون هر اشکال که گویند، جوابِ حاضر بیابند از ما در هر چه ایشان را مشکل داشت.»^۱

او خود، مخاطبانش را به دو دسته تقسیم می‌کند:

« کسی که ما را دید، یا مسلمان مسلمان شود یا ملحد ملحد. زیرا چون بر معنی ما وقوف نیابد همین ظاهر ما بیند ... »^۲

شمس تبریزی کسی است که با نگاه‌های تیزبین و سخنان صریح خود، وقایع روزمره‌ی زندگی را به راحتی می‌شکافد و پیش چشم می‌نهد:

« امروز، شیخ حمید تفسیر کفر و ایمان می‌گفت. من در او نظر می‌کردم. می‌دیدم که صد سال دیگر بوی نبرد از ایمان و کفر!»^۳

وی در بیان حالات و عوالم روحانی و باطنی خود هر از گاهی اشاراتی دارد از جمله اینکه: « من ظاهر تطوّعات خود را بر پدر ظاهر نمی‌کردم. باطن را و احوالِ باطن را چگونه خواستم ظاهر کردن؟ نیک مرد بود و کرمی داشت. الا عاشق نبود. مرد نیکو دیگر است و عاشق دیگر. احوالِ عاشق را هم عاشق داند.»^۴

هر کجا و در هر زمان که اسرارش بر کسی آشکار می‌شده است، آنجا را ترک می‌گفته و به دیار دیگری می‌رفته است. چنان که سعی می‌کرده تا در شهر ناشناس باقی بماند. به

^۱ مقالات شمس تبریزی، ویرایش مدرس صادقی، نشر مرکز، ۱۳۷۳، ص ۴۶، ۱۳۱، ۱۷۲، ۱۷۶.

^۲ همان، ص ۱۲۹.

^۳ همان، ص ۸۵.

^۴ همان، ص ۱۵۴.

همین دلیل نیز کم حرف بوده است. او راز مستوری و سرستاری خویش را چنین بیان می‌دارد:

« مرا در این عالم با این عوام هیچ کاری نیست. برای ایشان نیامده‌ام. این کسانی که رهنمای عالم‌اند به حق، انگشت بر رگ ایشان می‌نهم. . . با کسی کم اختلاط کنم. با چنین صدری که اگر همه‌ی عالم را غلیبر کنی نیایی، شانزده سال بود که سلام علیک بیش نمی‌کردم و رفت.»^۱ شاید بتوان دلیل این کار را عدم درک اغیار باسواد و بی‌سواد از سخنان و اندیشه‌های او دانست که نه تنها به ایشان کمک نمی‌کرده است، بلکه منجر به ایجاد تشویش و آشوب می‌شده است چنان که خود می‌گوید:

« راست نتوانم گفتن، که من راستی آغاز کردم، مرا بیرون می‌کردند. اگر تمام راست گفتمی، به یکبار، همه‌ی شهر مرا بیرون کردند - خرد و بزرگ - . . . با مردمان به نفاق می‌باید زیست، تا در میان ایشان با خوشی باشی. همین که راستی آغاز کردی، به کوه و بیابان برون می‌باید رفت، که میان خلق راه نیست.»^۲

پس از سخن فوق، او اقرار می‌کند که حتی در این سخنان که اکنون با شما می‌گویم نیز نیم نفاقی وجود دارد که «اگر راست بگویم، همه‌ی شما در این مدرسه قصد من کنید».

از نگاه شمس، کمال چیزی نیست که در یک شکل و هیئت مخصوص بتوان جویای آن بود. و حتی راه خود را راهی می‌داند فراتر از صوفیگری و عرفان. راه او راه گذر از محدوده‌ها و عبور از مرزهاست. راهی که کحل چشم انسان و سرمایه‌ی مازاغ است. نه چپ و نه راست:

« به فقیهی راضی مشو. گو زیادت خواهیم. از صوفی‌یی زیادت، از عارفی زیادت، هر چه پیشت آید، از آن زیادت. از آسمان زیادت . . . محمدی آن باشد که شکسته دل باشد. پیشینیان شکسته تن می‌بوده‌اند، به دل می‌رسیده‌اند. قومی باشند که آیت‌الکُرسی خوانند بر رنجور. و

قومی باشند که آیت‌الکُرسی باشند. . . این، کار دل است، کار پیشانی نیست.»^۳

راه و روش شمس، فارغ از هر گروه و فرقه‌ای است. او آزاده است و وارسته:

^۱ همان، ص ۱۳۵ و ۱۴۷.

^۲ همان، ص ۱۵۶.

^۳ همان، ص ۱۲۶، ۱۶۲، ۱۶۷.

« اکنون، هر که بر این سر واقف شود، و آن معامله‌ی او شود، به صد هزار شیخی التفات نکند. از مرگ کی غم خورد؟ به سر کجا التفات کند؟ حیوان به سر زنده است، آدمی به سر زنده است... من مرید نگیرم. من شیخ می‌گیرم. آن گاه، نه هر شیخ. شیخ کامل.»^۱

در مورد خلق و خوی شمس تبریزی نیز آنچه که به دست می‌آید انسانی است که در راه تربیت در عین نرمی، عتاب و تندمی نیز دارد چنانکه می‌گوید:

« هر که را دوست دارم، جفا پیش آرم. اگر آن را قبول کرد، من خود همچین گلوله از آن او باشم. وفا خود چیزی است که آن را با بچه‌ی پنج ساله بکنی، معتقد شود و دوستدار شود. الا کار، جفا دارد... پس آن جفا از بهر آن است تا دوست محرم راستی شود و از نفاق، خو وا کند... یکی گفت که: مولانا همه لطف است و مولانا شمس الدین را هم صفت لطف است و هم صفت قهر است.»^۲

مولوی نیز گاه و بی‌گاه از عتاب شمس تبریزی سخن می‌گوید و آن را چنین وصف می‌کند:

سه روز شد که نگارین من دگرگون است،
شکر ترش نبود! آن شکر ترش چون است؟
به چشمه‌ای که در آن آب زندگانی بود،
سیو ببردم و دیدم که چشمه پر خون است.
به روضه‌ای که در او صد هزار گل می‌رست،
به جای میوه و گل، خار و سنگ و هامون است.
میان ابروی وی، خشم‌های دیرین است،
گره در ابروی لیلی هلاک مجنون است.
بیا! بیا! که مرا بی‌تو زندگانی نیست،
ببین! ببین! که مرا بی‌تو چشم جیحون است.
به حق روی چو ماهت که جرم من بخشای،
اگرچه جرم من از جمله خلق افزون است.

^۱ همان، ص ۴۶، ۱۱۳.^۲ همان، ص ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۹۲.

**عاشقم بر لطف و بر قهرش به جد،
ای عجب من عاشق این هر دو ضد!**

مولوی نیز در آینه‌ی کلماتِ شمس تبریزی تصویری شگرف دارد. او مولوی را چنین وصف می‌کند:

«مولانا، [که] این ساعت در ربع مسکون مثل او نباشد در همه‌ی فنون - خواه اصول، خواه فقه و خواه نحو، و در منطق... که اگر من از سر خُرد شوم و صد سال بکوشم، ده یک علم و هنر او حاصل نتوانم کردن - آن را نادانسته انگاشته است. و چنان می‌پندارد خود را پیش من وقتِ استماع - که شرم است، نمی‌توانم گفتن - که بچه‌ی دو ساله پیش پدر، یا همچونو مسلمانی که هیچ از مسلمانی نشنیده باشد. زهی تسلیم!... از برکات مولاناست هر که از من کلمه‌ای می‌شنود. هرگز یا چندین گاه، از من کسی چیزی می‌شنود؟... من مرادم و مولانا مراد مراد... من بر مولانا آمدم، شرط این بود اول که: من نمی‌آیم به شیخی. آن که شیخ مولانا باشد او را هنوز خدا بر روی زمین نیاورده و بشر نباشد. من نیز آن نیستم که مریدی کنم. آن، نمانده است مرا. اکنون، به جهت دوستی، آسایش. اکنون می‌باید، هیچ نفاق حاجت نیاید مرا کردن.»^۱

در هر حال مصاحبت مولوی با شمس حکایتی است دور از ذهن، اندیشه و سخن:
«اگر دشنام من به کافر صد ساله رسد، مؤمن شود، اگر به مؤمن رسد، ولی شود، به بهشت رود عاقبت.»^۲

آنچه که در این اتصال مشهود است تجلی عشق است. عشقی که در آن، عاشق و معشوق از یکدیگر قابل تفکیک نیستند:

**هر که او هم‌رنگ یار خویش نیست،
عشق او جز رنگ و بویی بیش نیست.**

^۱ همان، ص ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۷۴.

^۲ همان، ص ۱۹۴.

اشعار ترکی مولوی

و

شرح و برگردان آنها

چنان که اشاره شد تا کنون در ایران کوششی برای تدوین دیوان ترکی مولوی رومی صورت نگرفته است و برخی ابیات ترکی و ملحعات او را نیز که برخی نظیر بدیع‌الزمان فروزانفر در دیوان وی منتشر ساخته‌اند، بدون تحقیق و غور در خزائن لغات ترکی، اغلب به شکلی مغلوط و نامفهوم به دست خوانندگان ایرانی سپرده‌اند. هم از این روی، لازم دیدم که برخی واژه‌های ترکی این اشعار را به فارسی شرح دهم و برگردانی به نثر هم از هر یک از ابیات به دست بدهم.

در شرح لغات، معنای رایج امروزی آنها در ترکی غربی و نیز، با استفاده از مجموعه‌ی بسیار گرانبهای *تاراما سؤزلوگو*^۱ معانی کهن این واژه‌ها را که در قرن ششم و هفتم و در عصر مولانا رایج بوده است می‌دهم و سپس برگردان فارسی هر بیت را می‌نگارم. اینک نخست اشعار ترکی مولوی را در هشت بخش می‌خوانیم:

- ۱ -

روسون وار ساری غافل،

آلدان غمیل ز نهار مالا.

^۱ مجموعه‌ی ۱۲ جلدی *تاراما سؤزلوگو* که از سوی بنیاد زبان ترک در آنکارا انتشار یافته است، معانی متعدد لغات به کار رفته در متون ترکی از قرن ششم تا چهاردهم هجری را در بر دارد. خلاصه‌ی آن در یک جلد توسط جم دیلچین در سال ۱۹۸۳ تحت عنوان، *یئنی تاراما سؤزلوگو* توسط بنیاد نامبرده چاپ شده است.

شول نسنہیکہ سن قویوب،
گئدہر سن اول گئرو قالا.

سن زجستینی کوڑہ سن،
دوینا مایسینی دورہ سن.
آنلدر قایلر لار خرج لئدوپ،
آنمیلار، زھر بلدا!

سنی اونودور دوستلدرین،
اونغولون، قیزین، آور تلدرین.
اول مایسینی اولہ شلر،
حساب لئدوپ قیلدن قیلدا.

قلم یارلار سنه وفا،

بونلار بامر اولا، سن گدا.

سنین اوچونم ورمیه لر،

بیر پارا ائتمک یوقسولا.

بیر دلیغ آغلاشلار،

آندان واروپ باغلاشلار.

سنی چوقورا کومو ثوب،

تئر دونه لر کوله - کوله.

اول کیم کئده اوزاق یولا،

هرگونه استفاده از مطالب این کتاب صرفاً با ذکر منبع، مجاز است.

سایت دوستانان دکتر ح. م. صدیق

www.duzgun.ir

گرهک آزیق آلابیله.

آلمازوسا، یولداقالا،

ارمیه هرکز منترله.

وئردی سنه مالر چلب،

تا خئیره قیلدا سان سبب،

خئیر ایله ده، قیل حق طلب،

وئرمه دن اول مالین یئله.

بوگون سؤینیر سنه منیم،

چوق دیو آچام آلتونوم.

آتماز موسان اول بونو کیم

محتاج اولاسان بیر پوللا.

اس اتمیه مالیمه سنیمه،
خوش اولیا حالیمه سنیمه،
سنه ارمیه ایلیمه سنیمه،
گر سونم دونسا آل - الله.

اول مال ددین، مار اوللا،
هت که کوروشه دار اوللا.
هرکز مدد بولمسیاسان،
چتوره باقوب ساغا - سوللا.

ایلمتین ایسه آندا چوراق،
اولا سنه اول خوش طوراق
بوندانہ کیم قیلدین یاراق،
آندا سنه قارثو کله.

مال سرایه قیلغیل آزیق،
حقه اینانیرسان بایق
یاپ آخرت، دونیانی ییق،
تایره سنه سون منزله.

چون لولا لینده درم،
یتدو کجه کوچ قیلغیل کرم.

اوگود بودور که من درم،
دولت آئین اوگود اول.

آیتما مال اولدو تلف،
حق بیره بین و رور خلف.
قیغیل سلف، قیلک علف،
ورنه قامو ضایع اول.

دیلمر ایسه ن عیش لبد،
توقیل نه دئیسه احد.
آندان دیله هر دم مدد،
تا ایریشه سنس حاصله.

بوئیدہ بووردو لم یزل،
بیلین بونو، قیلینم عمل:
ترک ائیلہ نوز طول ائل،
اویدیاینیز هریر باطله.

یوخول ایسن صبر ائیلہ کیل،
گر بای ایسن، خیر ائیلہ کیل.
هریر حالا شکر ائیلہ کیل،
حق دؤنورور حالدا سنه حاله.

دوینا اونون، آخرت اونون،

نعمت آئین، محنت آئین،
تامو آئین، جنت آئین،
دولت آئین کانسر بولا؟

حقا مننه نه مال کرک،
نه قیل کرک، نه قال کرک،
دیله کوم لئیو حال کرک،
گندوزونو بیلیمس قول.

من سیر بچاره لی لاله،
یاولاق چوخ لئیله دوم کنده.
یازوقلار و مدلان آه، آه،

نه شرح اددوم، کلمز دیله.

ای شمس! دیله حادان حافر،

بیز فانسینز، اولدور باقر.

قامولار آنین مشتاق،

تا خودکی اول کیمنم اولا؟

-۲-

کیچکینن اوغلان،

هی بیزه کگیل!

داغداش، داشدان،

گرز-گرز کگیل.

آمی بیگرن سن،
گون بیگرن سن.
بمزه کلمه،
بامزه کگیل.

کچکینه ن اوغلان،
اوتاغ کگیل.

یول بولاماز سان،
دلغ - درغا کگیل.

اول چچه کیم،
یازمردا بولدون.

کیمیہ و ژرمہ،
حسونہ و ژگیل.

-۳-

گلہ سن آندا سنہئی غرضیم یوق، اشدورسن،
قالا سنہ بوندا یاووز دوریا لونوز قاندا قاور سنہ؟
چلبی دیر قامودیر لیک، چلبہ گل، نہ گرز سنہ،
چلبی قوللارین ایستر، چلبی نی نہ سانور سنہ؟
نہ اوغوردور، نہ اوغوردور، چلب آغزیندا قیغیر ماق،
قولاغون آچ، قولاغون آچ، بولاکیم آندا دولار سنہ.

-۴-

اگر گئی دور قارینداش یوخس یاووز،

اوزون یولدا سنه بودور قیلدووز.
چوپانسر برک دوت، قورتلدر اوکوشدور،
ایشیت مسندن قارا قوزوم، قارا قوز.
اگر تات سان، اگر روم سان، اگر تورک،
زبان بمرزبانان رابیا موز.

- ۵ -

دانی چراره عالم، یالتیز سنی سؤر مسنه؟
چون در برم نیاسر، اندر نعمت اولر مسنه.
من یار با وفایم، بر من جفا قیلوسن،
گر تو مرا نخواهی، من خود سنی دیدلر من.
روی چوماه داری، من شاد دل از آنم،

زانِ شکر لبانت بیر او پلنگ دلم من.
تو همچو شیر مستی، داخل قانیم ایچر من،
من چون گمان کویت، دنبال تو گزم من.
فرمای غمزات را، تا خون من بریزد،
ورنی سنین آلیندن من یار غویا بار من.
هر دم به خشم کوی، بار غیل منیم قاتیلان،
من روی سخت کرده، نزدیک تو دور من.
روزی نشست خواهم یا قییز سنین قاتیلان،
هم سن چاخیر ایچر من، هم من قییز چیلر من.
آن شب که خفته باشی مست و خراب شاها،
نوشین ببت به دندان قریبی - قریبی تور من.

روزی که من بنیم آن روی همچو ماهمت،
جانان کویت از هر کسی سوور من.
ماهر چو شمس تبریز غیبت نمود، گفتند،
از دیگری پیر سید، من بویله دیم: آرار من.

-۶-

مرایاری ست ترک جنگجوییر،
که او هر خطه با من یا غر بولغانر.
هر آن نقدی که جنسی دید با من،
ستاند او ز من تا چاخیر آغانر.
بنوشد چاخیر و گنگه بگوید،
تالالا، تالاتارلام، تالاتای.

گل ای ساغر، غنیمتدیر بود منر،
که فردا کس نداند که نه بولغانر.
الا ای شمس تبریزی! نظر قیل،
که عشقت آتش است و جسم مانای.

-۷-

ای ترک ماه چهره! چه کرد که صبح تو،
آیبریه کلبه‌ی من و کویبر که: گل برو!
تو ماه ترکی و من اگر ترک نیستم،
دانم من این قدر که به ترکی ست آب: بو.
ای ارسلان! قلیچ مکش از بھر خون من،
عشقت گرفته جمله مرا جزام موبه مو.

بر من فسون بخواند کویچک با خیشلدرین،
ای نوزدشی تو سیرک نوزده قانسر بجو.
دیک دور! شنودم از تو و خاموش ماندم،
غماز من بس راست در این یک رنگ و بو.

- ۸ -

ماه است نمی دانم خورشید رخت یانه،
بو آیر ییق اودونا نجه جکریم یانه؟
مردم ز فراق تو، مردم که همه دانند،
عشق اودونحان اولماز، یانار دوشچک جان،
سودا سرخ لیلر، شد حاصل ما خیلر،
مجنون بیگی و اولیلر اولدوم یینه دیوانه.

صد تیر زند دلدوز آن ترک کما سنہ ابرو،
فتمہ لی آلا کوز لر چون اوینخودان اویانہ.
امی شاه شجاع الدین، شمس الحق تبریزی،
رحمتدن اگر نولا بیر قطره بیزه دانہ.
- ۹ -

یا اُوحد با جمال! لیا جانیمان،
تو از عهد من امی دوست! مکر نادیسن؟
قد کنت شجینی، فقل: تا جیکسن؟
و لیوم هجرتینی، فقل: سن کیسن؟
- ۱۰ -

دینمه کوزت، بانمنا چاپار یونما هنج،
رند جھان اول، یورو، دو توندا کیچ!

- ۱ -

بیت ۱:

اوسسون وارسا ای غافل! آلدانماغیل زنه‌ار مالا،
شول نسنه‌یه که سن قویوب، گنده‌رسن اول گئروقالا.

اوس: عقل، خرد، اندیشه و فکر. املائی آن در نسخ خطی بازمانده از قرون گذشته در اشکال اوس، اوص، اص، اس دیده شده است. اکنون به همین صورت نوشته می‌شود. از این ریشه، ترکیب‌های زیر را داریم:

اوسال: غیر مهم، غیر قابل اعتنا.

اوسانچ: دلتنگی، ملال. اوسانچ گتیرمک و اوسانچ وئرمک در معنای ملال‌آوری و ایجاد دلتنگی به کار رفته است.

اوسانماق: به تنگ آمدن، به جان آمدن و سیر شدن. مثلاً در این بیت از فضولی:

منی جانندان اوسانیدردی، جفادان یار اوسانمازمی؟

فلکلر یاندی آهیمدن، مورادیم شمعی یانمازمی؟

مصدر متعدی: *اوسانیدیرماق* و مصدر متعدی در متعدی: *اوسانیدیرتدیرماق* و مصدر مشارکت: *اوسانیلماق* نیز از همین ریشه ساخته شده است و مصدر همراهی آن هم *اوسلانماق* است.

اوساوورماق: نیک اندیشیدن در موضوعی خاص. نکته‌ای را در ذهن تحلیل کردن.

اوسانگ (بانون غنه): غافل و تبیل و بی‌قید. در ترکیب‌های *اوسانگ اولماق*، *اوسانک توتماق* در معنای بی‌قیدی و غفلت به کار رفته است. *اوسانگلیق* نیز از همین ریشه به معنای غفلت، بی‌اعتنایی و اهمال ساخته شده است.

اوس در این‌جا، در حالت اضافی صرف شده است. در زبان ترکی اسم و ضمیر مانند فعل صرف می‌شود و حالت‌پذیری دارد. حالت‌های اسم در ترکی چنین است:

(۱) حالت آزاد: که در آن اسم بدون پی افزوده در جمله ظاهر می‌شود و فاعل یا مسند الیه جمله است.

(۲) حالت مفعول^۱ به: در این حالت به اسم پی افزوده‌ی دو شکلی *a/e* می‌چسبد. مانند: *اٚوه/ دیوارا*.

(۳) حالت اضافی: آن است که اسم مضاف واقع شود. صرف کلمه‌ی *اوس* در این حالت چنین است:

<i>اوسوم</i>	<i>اوسوموز</i>
<i>اوسون</i>	<i>اوسونوز</i>
<i>اوسو</i>	<i>اوسلاری</i>

هر یک از پی افزوده‌های فوق که بر کلمات مختوم به صامت افزوده شود، به اعتبار قانون هماهنگی اصوات در زبان ترکی، چهار شکل می‌پذیرد.

(۴) حالت مفعولی: که اسم در آن حالت، مفعول واقع می‌شود. نشانه‌ی آن در واژه‌های مختوم به صامت، حرف با صدای «ی» و در کلمات مختوم به صائت، «نی» است. مانند: *اوسو، بابانی*.

(۵) حالات مفعول^۲ عنه: در آن حالت اسم از فعل انفکاک حاصل کند و نشانه‌ی آن پی افزوده‌ی دو شکلی *دن/دان* است. مانند: *اوسدان، اٚودن*.

(۶) حالت مفعول^۳ فیه: در این حالت اسمی در داخل اسم دیگری قرار می‌گیرد و علامت «ا» پی افزوده‌ی دو شکلی *داده* است. مانند: *اوسدا، اٚوده*.

(۷) حالت مفعول^۴ معه: در این حالت اسم همراه اسم دیگری ظاهر می‌شود و علامت آن پی افزوده‌ی دو شکلی *لاله* است. مانند: *اوسلا، قلمله*.

اوسچو: عقل‌گرا، کسی که به عقل اعتبار دهد. خردگرا، خرد پیشه، عاقل و خردمند.
اوسچولوق: خردگرایی، عقلیه، راسیونالیسم.

اوس‌دیشی: بی‌عقلی، نابخردی، آنچه دور از خرد باشد.

اوسلو: با عقل، مؤدب، متین، با وقار. این ترکیب در عصر ما نیز در آذربایجان رایج است. مثلاً در تعبیر: *اوسلو اوتوروب* - دورماتی یعنی مؤدب و متین بودن.

اوسوق: متناسب و لایق. این ترکیب هم در روزگار ما در تعبیر: *اوسوق بوی* یعنی اندام موزون و متناسب به کار می‌رود.

اوسول: کسی که به کمال رسد. آنکه به رسایی عقل نایل شود.

اوسوللو: شخص کامل، راهدان، پیر و مرشد.

وار: اسم است. اصلاً در معنای وجود و هستی و دولت و دارایی است. وقتی با فعل بی‌قاعده‌ی *ایمک* صرف شود، نقش فعل ربطی پیدا کند و در معنای «هستن و داشتن» آید: *وارام، وارسان، واردیر، واریق، وارسینیز، واردیرلار* در سوم شخص مفرد بدون «دیر» نیز به کار رود و معنای «دیر» در آن مستتر باشد. در این جا هم چنین است.

اوسسون وار: یعنی عقل‌داری، عقلت هست.

سا: مخفف *ایسه* ادات شرط، تقابل و مقایسه. این ادات از شکل شرط مصدر «ای» ساخته شده است و سوم شخص مفرد از آن است. البته این ادات وقتی عملکرد شرطی دارد که صرف شود. مانند: *من ایسه‌م، سن ایسه‌ن، او ایسه، بیز ایسه‌ک، سیز ایسه‌نیز، اونلار ایسه‌لر*. که در صورت تخفیف به شکل «سا، سه» در می‌آید. اما ادات مقابل *ایسه* قابل تصریف نیست.

آلدانماغیل: فریب نخور، آلوده مشو. فعل نهی از مصدر *آلدانماق* (= فریب خوردن) با پی افزوده‌ی دو شکلی نهی *ما/مه* که به انجام فعل امر می‌چسبد و فعل نهی می‌سازد. پی افزوده‌ی دو شکلی *غیل/گیل* نیز معنای تأکید می‌دهد و از ویژگی‌های بارز ترکی قرن هفتم است و در زبان مولوی گاه به صورت *گیلن/غیلان* نیز دیده می‌شود. مانند: *گلگیل، گنچگیلین، قاجعیلان* و جز آنها.

شول (şol): صورت کهن شو (şu) است که در ترکی رایج در آذربایجان غربی و آسیای صغیر و اروپای شرقی، در عصر ما رایج است و دو کاربرد دارد:

۱) موصوفی: که در مکان، زمان و یا در زنجیره‌ی کلام اندکی دورتر از بو (= این) و نزدیک‌تر از او (= آن) قرار گرفته باشد، شو توصیف می‌کند. مثال: *شو/ئوین/ئونونده*.

۲) همچنین اشاره به چیزی می‌کند که اندکی دورتر قرار گرفته و یا اندکی پیش یاد کرده شده باشد. مثال: *شونو بیر داه/ سؤیله!*

اکنون در ترکیب‌های شو - بو (= این و آن)، شو گونلرده (= در همین روزها)، شو خالدا (= بنابراین)، شو قدرکه (= با این همه)، شو نایاخ! (= اینو باش، که در مقام سرزنش و تحقیر به

کار می‌رود)، *شونجا* (= همین اندازه)، *شوندان* - *بوندان* - *بوندان دانشماتی* (= بیهوده سخن گفتن) و جز این‌ها به کار می‌رود.

نسنه: به صورت‌های نستنه، نسه و نسته نیز دیده شده است.^۱ در معنای: (۱) شیء، چیز. (۲) یک چیز، هیچ چیز. اصطلاح *نسنه‌نی دویماتی* (= چیزهایی فهمیدن) اکنون رایج است.
قویوب گنده‌سن: تعبیر از بر جای گذاشتن و دست از آن شستن. جزء اول از مصدر *قویماتی* و جزء دوم از مصدر *گنتمک* آمده است.

قویماتی: در ترکی معانی زیر را دارد: (۱) چیزی را در جایی رها کردن، در جای مشخص گذاشتن. (۲) شخصی را به کاری گماردن. (۳) فرو نشستن و از دست دادن. (۴) افزودن و آمیختن. (۵) ایجاد و ابداع. (۶) تأثیر کردن و کارگر شدن.

از معانی متعدد مصدر *گنتمک* هم می‌توان موارد زیر را برشمرد: (۱) به سویی روان شدن. (۲) از جایی و یا از کاری کنار کشیدن. (۳) وصل شدن، مثال: *بویول هارایا گندر؟* (۴) متناسب بودن و برازنده بودن. (۵) کفایت و بسنده بودن. (۶) فانی شدن و از بین رفتن. مثال: *مال گنندی، هنج شئی قالمادی.* (۷) مردن. مثال:

من گنده‌رسم ده مرامیم یئنه دونیادا دورار.

- میرزا علی‌اکبر صابر.

قویوب گنتمک ترکیبی در معنای «گذاشتن و گذشتن» است.

اول: شکل کهن صفت اشاره‌ی /او (o) که در فارسی نیز با اسقاط صامت انجامین وارد شده و اکنون رایج است. صفت و ضمیر اشاره به دور است؛ دورتر از *شول*. در معنای آن یکی، دیگری و هم به جای ضمیر سوم شخص مفرد به کار می‌رود. در متون کهن و نیز در شعر مولوی و پیرامون او، به ترکیب‌هایی با این واژه بر می‌خوریم که برخی از آنها را با معادل‌های امروزی در ترکی غربی می‌دهیم:^۲

/اولا = بلکه، شاید، احتمالاً.

/اولا که = شاید که، احتمالاً که .

/اول آراجیق = اوراجیق.

^۱ تاراما سۆزلوگو، ص ۱۵۷.

^۲ در این کتاب منظور ما از ترکی غربی، همه جا ترکی ایرانی است.

اول *آرادا* = اورادا.
 اول *آرادان* = اورادان .
 اول *آرانی* = اورانی.
 اول *بیری* = او بیری، او بور.
 اولکه، اولکیم = او که.

در فارسی کهن گویش‌های مختلف گبری دوره‌ی ساسانیان، لفظ او (O) به جای واو عطف امروزی به کار می‌رفته است. زبان فارسی دری دوره‌ی اسلامی، واو عطف را مدیون عربی و ضمیر و صفت اشاره‌ی «او» را مدیون ترکی است.

گئرو Gerü: در ترکی معاصر ایرانی به صورت گئری به کار می‌رود. معانی رایج آن چنین است: (۱) عقب، پشت، متضاد جلو. (۲) دیگر، جز آن، غیر آن. مثال: *قاش ایله گؤز، گئریسی سؤز*. (۳) انجام، نتیجه، (۴) بخش فرجامین هر چیز. (۵) گذشته، ماضی. (۶) عقب مانده مثال: *گئری دوشونجه، گئری آدام*. (۷) ارتجاع. (۸) احمق، نادان. (۹) میراث، مرده ریگ، یادگار، بازمانده.

در این بیت معنای اخیر مراد است.

در ترکی غربی به ترکیب‌های فعلی زیادی با این کلمه بر می‌خوریم نظیر: *گئری باسماق* (= به عقب راندن)، *گئری چکیلمک* (= عقب نشینی کردن)، *گئری چئویرمک* (= اعاده کردن)، *گئری دؤنمک* (= بازگشت به مبدأ)، *گئری گتتمک* (= کند شدن)، *گئری وئرمک* (= به صاحبش یا جایش برگرداندن).

قالا: بماند، از مصدر *قالماق* در معانی: (۱) نشستن، زیستن. مثال: *ایلر اوزونو غربتده قالدی*. (۲) محافظت از مقام و موقع و استقامت و پایداری در موضع و موقعیت خود. مثال: *زنداندادا اؤز مرامیندا قالدی*. (۳) تأخیر کردن. مثال: *هاردا قالدین*. (۴) مردود شدن در امتحان. (۵) عقب نشینی کردن، (۶) در محاصره افتادن. (۷) به ارث رسیدن. مثال: *بوئو اوتا دده سیندن قالمیش*. در بیت حاضر معنای اخیر مراد است.

برگردان فارسی: ای غافل اگر خرد ورزی پیشه کرده‌ای، فریب مال دنیا را مخور، چیزی که خواهی گذاشت و خواهی گذشت.

بیت ۲:

سن زحمتینی گوره سن، دنیا مالینی دوره سن،
آنلار قالیرلار خرج ائدوپ، آنمیلار، زهی بلا.

سن: ضمیر دوم شخص مفرد منفصل. مثال: سن آغا من آغا، قویونلاری کم ساغا؟
زحمتینی: (= زحمت + ی + ن + ی) پی افزوده ی «ی» پس از کلمه ی زحمت، نشانه ی حالت اضافی و دومین «ی» نشانه ی حالت مفعولی اسم است. صامت «ن» حرف کمکی است که برای تبدیل حالت اضافی به حالت مفعولی بین دو صائت واقع می شود.
گوره سن: صیغه ی دوم شخص مضارع روایتی از مصدر گورمک دارای معنای: (۱) دیدن، (۲) دریافتن، (۳) استنتاج، (۴) دنبال کردن، (۵) انجام دادن، (۶) تحمل کردن و بر دوش کشیدن. در این بیت معنای اخیر مراد است.

دوره سن Düresen: صیغه دوم شخص مفرد مضارع، روایتی از مصدر دورمک Dürmek در معنای گرد آوردن، جمع کردن، فراهم آوردن، اشیائی روی هم انباشتن، تا کردن و بستن، مثال: کاغاذی دورمک (= تا کردن کاغذ)، قالینی دورمک (= تا کردن قالی).
آنلار: ضمیر منفصل سوم شخص جمع (آن + لار). جزء اول، آن در ترکی غربی امروزی به صورت /و (O) تلفظ می شود. سیر دگرگونی ابدال و اسقاط در آن چنین بوده است:
آن ← اون ← او.

ضمیر «آن» در فارسی دری نیز ترکی الاصل و دخیل است.
قالیرلار: صیغه ی سوم شخص جمع مضارع، روایتی از مصدر قالماق. رک. بیت اول.
ائدوپ: صیغه ی وجه وصفی از مصدر ائتمک. در ترکی معاصر به صورت های ائیله مک و ائله مک هم رایج است. دارای معنای: (۱) ایجاد کردن، (۲) انجام دادن، (۳) رفتار کردن (مثال: یاخشی ائله دین گلدین)، (۴) دادن (مثال: هدیه ائتدیم) است.
در اینجا به عنوان فعل معین با اسم ترکیب یافته، فعل مرکب ساخته است.
آنمیلار: صیغه ی سوم شخص جمع مضارع روایتی از مصدر آنماق در معنای به خاطر آوردن و یادکردن و یادآوردن. از همین مصدر صفت فاعلی آثار ساخته شده است و به عنوان اسم شخص رایج است.
در اینجا ضمیر دوم شخص مفرد در حالت مفعولی نیز مستتر است. یعنی: تو را یاد نیارند.

زهی: ادات تفجع؛ افسوس! آه! دریغا!
 برگردان فارسی: تو، رنج بر خود هموار سازی، دارای این جهانی گردآوری، آنان خرج کنند و
 [تو را] یاد نیارند، وامصیبتا!

بیت ۳:

سنی اونودور دوستلارین، اوغلون، قیزین، اوراتلارین،
 اول مالینی اوله شلر، حساب ائدوپ قیلدان قیلا.

سنی: تو را. حالت مفعولی ضمیر منفصل دوم شخص مفرد. در ترکی ضمیر هم مانند اسم
 و فعل صرف می شود.

جدول صرف حالات هفتگانه‌ی ضمیر در ترکی، چنین است:

ح. آزاد	مفعول الیه	اضافه	مفعول	مفعول عنه	مفعول فیه	مفعول معه
من	منه	منیم	منی	مندن	منده	منله
سن	سنه	سنین	سنی	سندن	سنده	سنله
او	اونا	اونون	اونو	اوندان	اوندا	اونونلا
بیز	بیزه	بیزیم	بیزی	بیزدن	بیزده	بیزیمله
سبیز	سبیزه	سبیزین	سبیزی	سبیزدن	سبیزده	سبیزیمله
اونلار	اونلارا	اونلارین	اونلاری	اونلاردان	اونلاردا	اونلارلا

اونودور: صیغه‌ی سوم شخص مفرد از مصدر اونودماق در معنای: ۱) فراموش کردن، به یاد
 نیاوردن. مثال: بوچیچگین آدینی اونوددوم. ۲) جا گذاشتن. ۳) قادر به انجام امری نبودن. ۴)
 بخشیدن و گذشت کردن. مثال: اونو گناهینی چوخلدان اونودموشام. ۵) اهمیت ندادن. ۶) از
 ذهن و دل بیرون کردن. در این بیت معنای اخیر مراد است.

دوستلارین: حالت اضافی جمع کلمه‌ی دوست (Dost) . به نظر می‌رسد این واژه ترکی الاصل باشد که به فارسی نیز وارد شده است و با صائت کشیده تلفظ می‌شود. دوس (Dos) و توس (Tos) در ترکی کهن در معنای پیشانی، به پیشانی و رو در رو ایستادن آمده است. از این بن هم مصدرهای *توسلاماق* (= شاخ به شاخ شدن) و *توسلاشماق* (= به همدیگر شاخ زدن) را داریم.

اوغلون: مخفف *اوغولون* (= پسرت). *اوغول* در معنای فرزند ذکور آمده است.

قیزین: دخترت. کلمه‌ی *قیز* در معناهای: (۱) فرزند مؤنث و (۲) دختر باکره آمده است.

آوراتلارین: زنان.

اول: رک، بیت اول.

اوله‌شلر: از مصدر *اولشمک* در معنای چیزی را بین همدیگر تقسیم کردن. هم معنی و مترادف با *بؤلوشمک* که اکنون در ترکی ایران رایج است.

حساب ائدوپ: صیغه سوم شخص مفرد، وجه وصفی از مصدر *حساب ائتمک* در معنای اندیشیدن و طرح ریختن و با احتساب سود و زیان چیزی، استنتاج کردن.

قیلدان قیلا: مو به مو. *قیل* در ترکی معانی: (۱) موی بز، (۲) هر موی بلند بر تن آدمی یا جانور بروید، (۳) صفت برای بافتنی‌هایی که در بافت آنها از موی بز استفاده شود است. مثل: *قیل کیلیم*.

برگردان فارسی: تو را یارانت، فرزندان و اهل عیالت فراموش کنند. مرده ریگ بازمانده از تو را مو به مو شمار کنند و میان خود بخش کنند.

بیت ۴:

قیلما یالار سنه وفا، بونلار بای اولار، سن گدا،

سنین اوچون وئرمیلر، بیر پاره ائتمک یوقسولا.

قیلما یالار: صیغه سوم شخص جمع مضارع روایتی منفی از مصدر *قیلماق* در معنای: انجام ندهند. این مصدر در ترکی دو معنی عمده دارد: (۱) گزاردن نماز. مثال: *جمعه نامازین*

مسجدده قیلیر. ۲) فعل معین در معنای کردن و انجام دادن است. در بیت حاضر، معنی اخیر مراد است. *وفا قیلماق* یعنی: وفا کردن، ثابت قدم و پای‌بند بودن.

سنه: به تو، بر تو. حالت مفعول به‌ی ضمیر منفصل دوم شخص مفرد.
بونلار: اینان. جمع ضمیر اشاره بود.

بای: دارا، ثروتمند، نیرومند و مقتدر. این کلمه در فارسی نیز وارد شده است و به صورت بیک رایج است.

اولار: صیغه سوم شخص مفرد مضارع التزامی از مصدر *اولماق* در معنای شدن و وقوع یافتن و تحقق پذیرفتن. *بای اولماق* یعنی: دارا شدن.

گدا: سائل و فقیر و بی‌چیز. بسیاری را ظن بر این است که این واژه فارسی الاصل و پس‌مانده‌ی گویش‌های گبران دوره‌ی جاهلیه‌ی پیش از اسلام ایران است. اما چنین نیست. این واژه، صفت فاعلی از مصدر *گتتمک* در معنای رفتن و به‌سویی روان شدن است. بدین گونه گوئیم معنای لغوی واژه‌ی *گدا* چنین است: رونده و عازم و کسی که به در خانه‌ها به قصد اخذ چیزی برود. اصطلاح *بای و گدا* بعدها در فارسی به «شاه و گدا» تبدیل شده است.
سنین: حالت اضافی ضمیر منفصل دوم شخص مفرد.

اوجون: ادات سببیت در ترکی کهن که در ترکی ایران هم در عصر ما به همین صورت به کار می‌رود. از ریشه‌ی «اوج» سبب و خاطر است. چنانکه امروزه تعبیرهایی نظیر: *اونون اوجوندان* (= به سبب آن)، *سنین اوجوندان* (= به خاطر تو) موجود است.

این ادات معانی گوناگونی دارند، از آن میان می‌توان معانی زیر را یاد کرد: ۱) به قصد و به خاطر. مانند: *سؤلمک ایچو*. ۲) به واسطه. ۳) درباره‌ی. ۴) برای. ۵) در مقابل. ۶) در مقام سوگند نیز آید. مانند: *باشین ایچون*.

در شعر عروضی گاه به اقتضای وزن شعر، صائت آغارین آن - به ویژه همراه ضمیرهای شخصی - اسقاط می‌شده است.

مثال:

دوستوم! عالم سنین چین گر اولادشمن منا،
جان عالم سن، یترسن دوست، آنجاق سن منا.

- فضولی.

وئرمیه‌لر: صیغه سوم شخص جمع مضارع التزامی منفی از مصدر وئرمک در معانی: (۱) دادن چیزی به کسی، (۲) عطا کردن و بخشیدن، (۳) پیچیدن و دور زدن، (۴) مهمانی بر پا داشتن، (۵) دختر به شوهر دادن و جز آن. **اتمک وئرمک** در معنای سیر کردن شکم نیازمندان است.

بیر: (۱) نخستین عدد، (۲) رقم نشانگر نخستین عدد، (۳) صفت عددی برای نخستین عدد. **پارا:** کلمه ترکی الاصل است، در فارسی دری هم به صورت «پاره» به کار می‌رود. اصل آن «پالا» بوده است. اکنون در معنای قطعه‌یی از هر چیز به کار می‌رود. از آن، مصدرهای **پارالاماق** (= پاره کردن)، **پارالانماق** (= قطعه قطعه شدن)، **پارالاندیرماق** (= وادار به قطعه قطعه شدن)، **پارالاتماق** (= وادار به انجام عمل پاره کردن) را داریم.

بیر پارا اتمک: یعنی یک قطعه (= قرص) نان.

اتمک: اسم. ترکی کهن در معنای نان. اکنون در آسیای صغیر به صورت **اتمک** به کار می‌رود. ترکیب‌های: **اتمک چیخارماق** (= پول نان در آوردن) و **اتمک ائیله‌مک** (= نان پختن) نیز در متون دوره‌ی اسلامی به کار رفته است.

یوقسولا: حالت مفعول به‌یی کلمه. **یوقسول** در معنای کسی است که به سختی امرار معاش کند. فقیر، بی چیز در معنای مجازی مفهوم ناکامی و ناشایسته را دارد. در ترکی معاصر ایرانی به صورت **یوقسول** به کار می‌رود.

برگردان فارسی: وفا بر تو نکنند، اینان بی‌نیازی کنند و تو مستی کنی، از برای تو قرص نانی هم به بی‌چیزان ندهند.

بیت ۵ :

بیردملیغا آغلاشالار، آندان باروپ باغلاشالار،
سنی چوقور اگوموشوب، تئز دؤنه‌لر گوله - گوله.

بیردملیغا: لحظه‌ی اندکی. مرکب از: **بیر** (صفت عددی) + **دم** (اسم در معنای لحظه، نفس، اندک زمان) + **لیقی** (پی افزوده‌ی اُتصاف) + / (پی افزوده‌ی حالت گرایش).

دم: لغت ترکی الاصل است در معناهای: لحظه، نفس، اندک زمان، رنگ و بو و جز آن که در فارسی نیز داخل شده و به همین معنی‌ها به کار می‌رود.
 پی‌افزوده‌ی چهار شکلی *لیقی/لیک/لوق/لوک* که پس از افزوده شدن صائت آ (a) بر آن به صورت *لیغ* در آمده، به فرجام اسم و ضمیر و صفت و قید می‌آید و اسم می‌سازد.
آغلاشالار: بگریند. صیغه‌ی سوم شخص جمع مضارع روایتی از مصدر *آغلاشماق* وجه اشتراکی از مصدر بسیط *آغلاماق* در معنای گریستن به اتفاق هم.
آندان: سپس، پس از آن.

باروپ: وجه وصفی از مصدر *بارماق* در معنای رفتن. از قرن نهم به این سو، این فعل در متون نظم و نثر ترکی به صورت *اورماق* آمده است. معانی رایج این مصدر چنین است: (۱) گام به مقصد گذاشتن. (۲) به وضع و حالتی معین در آمدن. مانند: *یاشی قیرخا واردی*. (۳) واصل شدن، رسیدن. مانند: *اٹوه آخشام واردیم*. (۴) احساس مزه. (۵) از حالتی به حالتی دیگر در آمدن. مانند: *سجده یه وارماق*. (۶) گذشتن، اتصال به ماضی. (۷) راه رفتن. (۸) فانی شدن. (۹) هجوم کردن.

از همین مصدر ترکیب *وارا - وارا* در معنای *روان - روان* به کار رفته است.

حق نفسی دریا ایمیش،

هاوا - وارا سؤیلرم.

ایره بیلمم پائینا،

چندین هزارا سؤیلرم.^۱

- قوشچو اوغلو.

باغلاشالار: صیغه‌ی سوم شخص جمع مضارع روایتی از مصدر *باغلاشماق* در معنای اتفاق کردن و در انجام امری با کسی به توافق رسیدن. ترکیب مصدر چنین است: *باغ* (ریشه‌ی واژه در معنای *ریسمان و طناب*) + *لاش* (افزوده‌ی فعل ساز که از اسم فعل اشتراکی می‌سازد) + *ماق* (نشانه‌ی مصدری در واژه‌های ستبر صائت). در برخی نسخه‌ها *بایراشالار* (در معنای جشن گیرند و شادی کنند) آمده است که صحیح به نظر نمی‌رسد.
سنی: حالت مفعولی ضمیر منفصل دوم شخص مفرد.

^۱ درباره قوشچو اوغلو رک. متون نظم ترکی ایران، دکتر ح.م. صدیق، ج ۱، ص ۳۴۴.

چوقورا: حالت مفعول^۱ به‌ی اسم چوقور که در ترکی امروزی ایران اصل چوخور تلفظ می‌شود و به معنای: (۱) فرو رفتگی خاک در زمین، (۲) فرو رفتگی چانه‌ی انسان و (۳) مزار و گور است. در بیت فوق معنای اخیر مراد است. امروزه اصطلاح چوخورونو قازماق در معنای «زمینه‌سازی مرگ کسی» به کار می‌رود.

گوموشوب: وجه وصفی از مصدر گوموشمک که آن هم از مصدر بسیط گوممک ساخته شده است. در معنای: (۱) نهادن در زیر خاک و با خاک پوشاندن چیزی یا کسی، (۲) دفن کردن و در گور گذاشتن جنازه، (۳) در مراسم دفن کسی شرکت کردن آمده است. گوموشوب دؤنمک کنایه از به فراموشی سپردن و نفی کسی است.

تئز: زود، سریع و تند:

آختیدیم گوزومدن قان ایله یاشی،

بیر دوست تاپانمادیم، تئز آخشام اولدو.

- پیر سلطان ابدال.

این کلمه‌ی ترکی‌الاصل به فارسی دری نیز داخل شده و به صورت «تیز» در فارسی امروزی رایج است.

دؤنه‌لر: صیغه سوم شخص جمع مضارع التزامی از مصدر دؤنمک در معنای: (۱) حرکت عکس، عقب‌گرد. (۲) به عقب رفتن، عقب‌افتادن. (۳) انحراف حاصل کردن، از راه به در شدن. (۴) تشابه و ماندگی. مثال: *ئوی جنته دؤندو*. (۵) دگرگونی و تغییر و حال به حال شدن. (۶) از سویی به سویی رفتن. (۷) بر سر موضوعی بازگشتن. (۸) روی برگرداندن. در این بیت، مجازاً معنای اخیر مراد است.

گوله - گوله: قید حالات از مصدر گولمک در معنای شکفتن و باز شدن و خندیدن که با پی‌افزوده‌ی دو شکلی «آ/ا» ساخته شده است. بن این مصدر *گول* است که هم در مقام فعل امر دوم شخص مفرد به کار رود و هم نام شکوفه‌ی باز شده و خندان باشد. این واژه‌ی ترکی‌الاصل در همین معنا به فارسی دری هم وارد شده است. در گویش‌های گبران دوره‌ی جاهلیه‌ی پیش از اسلام ایران و در متون بازمانده به الفبای دین دبیره و پهلوی، مانند اوستا و خرده اوستا به گل، «ورد» گفته می‌شود. چنان‌که در کلمه‌ی «سهرورد» نیز هنوز بر جا است. اما در فارسی زبانان واژه‌ی زیبای ترکی «گل» را به جای «ورد» گبران به کار گیرند.

برگردان فارسی: اندک زمانی بر تو گریند، سپس انفاق کنند و تو را در گور نهند و تند و تیز از تو روی برگردانند.

بیت ۶:

اول کیم گنده اوزاق یولا، گرگ آزیق آلابیله،
آمازوسا یولدا قالا، آرمیه هرگز منزلا.

اولکیم: او که. رک. بیت ۱.

گنده: برود. رک. بیت ۱.

اوزاق: صفت. در معنای: (۱) دور، متضاد نزدیک. (۲) دور افتاده و پرت. (۳) غیر قابل دسترس و بیرون از حکم و تصرف. (۴) آنچه تحقق آن ناممکن باشد.

اوزاق یول: راه دور و بی انتها.

گرگ: باید، بایسته، لازم.

مجنونلارا لیلی گرگ،

منه سنی گرگ، سنی.

- یونس امره.

آزیق: غذا، خوراکی، خوردنی، توشه. این واژه‌ی ترکی الاصل به فارسی دری وارد شده به صورت «آذوقه» به کار رفته است. در ترکی ترکیب *آزیق/آزیق* (= کسی که بینوایان را غذا برساند) و *آزیق/آزیق* (= ظرفی که بتوان در آن غذا نهاد) نیز رایج است.

آلابیله: بتواند اخذ کند، بتواند حمل کند، بتواند صاحب شود. فعل اصلی این ترکیب از مصدر *آلمات* گرفته شده است. این مصدر دارای معنای زیر است: (۱) کسی یا چیزی را از جای خود جدا ساختن. (۲) همراه گرفتن چیزی یا کسی. (۳) خریدن. (۴) پذیرفتن. (۵) دریافت داشتن. (۶) زن گرفتن، همسر گزینی. (۷) دریافت سود. (۸) تصرف و تسخیر جایی. (۹) و جز آن.

آمازوسا: مخفف *آماز ایسه*، در معنای اگر نتواند همراه داشته باشد و صاحب شود.

ایسه: ادات شرط است. رک. بیت ۱.

یولدا: در راه.

قالا: بماند. رک. بیت ۲.

آرمیه: از مصدر آرمک در معنای رسیدن، واصل شدن، به مراد و آرزو دست یافتن است. در معنای مجازی در میان صوفیان به مقام فنا فی الله رسیدن. به کسی که به چنین مقامی برسد، آرمیش گویند. در متون دوره‌ی صفویه آرن نیز به همین معنی آمده است.

آرمیشلر: یعنی اولیاء الله.

آرمیه هرگز منزله: یعنی هیچ‌گاه به مقصد اعلی و منزل قدسی نرسد.

برگردان فارسی: آن کس را که راهی دور در پیش دارد، توشه باید. اگر توشه بر ندارد، هیچ‌گاه به منزل نرسد.

بیت ۷:

وئردی سنه مالی چلب، تا خئیره قیلاسان سبب،
خئیر ائیلده قیل حق طلب، وئرمه دن اول مالین یئلا.

وئردی: صیغه سوم شخص مفرد ماضی مطلق از مصدر وئرمک، رک. بیت ۴.

سنه: به تو. رک. بیت ۱.

چلب: اسم خاص، الله، خداوند، تانری.

سویون آخار شلب - شلب.

بؤیله امر ائیلهمیش چلب -

- یونس امره.

قیلاسان: انجام دهی. رک. بیت ۴.

ائیله: انجام بده. رک. بیت ۴.

ده: ادات تأکید دو شکلی د/ده که می‌تواند به فرجام اسم، صفت و فعل و هر عنصر دیگر افزوده شود و آن را به عنصر پیشین یا پسین پیوند دهد.
یئل (= باد) + ه (نشانه‌ی مفعول به).

یئله وئرمک: بر باد دادن، فانی ساختن، بی‌خاصیت و بی‌سرانجام کردن،
برگردان فارسی: خداوند بر تو مال داد تا در راه نیک صرف کنی، پیش از آنکه مالت بر باد رود، کار نیک کن و حق بطلب.

بیت ۸:

**بو گون سئوینیرسن، منیم آلتونوم - آقچام چوق دوئیو،
آنماز موسان اول سونو کیم محتاج اولاسان بیر پولاً.**

بوگون: امروز، امروزه، اکنون. از دو جزء بو (= صفت اشاره به نزدیک) + گون (= روز) تشکیل شده است. واژه‌ی گون گذشته از روز، به معنای: ۱) خورشید (مانند: گون دوغار کن)، ۲) آفتاب (مانند: سن کؤلگه‌ده من گونده)، ۳) زمان (مانند: گون اون گون اولسون که...،) و جز این‌ها نیز آمده است.

سئوینیرسن: صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر سئوینمک در معنای خوشحال شدن.

منیم: از آن من، مال من. حالت اضافی ضمیر متصل اول شخص مفرد. ضمیر من که در فارسی به همین صورت به کار می‌رود، ترکی الاصل است. در سنگ نبشته‌ها و متون ترکی کهن به همین صورت دیده شده است. در ترکی آسیای صغیر با ابدال صامت نخست به «ب» به کار می‌رود. بن در آسیای صغیر هم به جای من و هم در معنای لکه‌های سیاه ریز روی پوست بدن کاربرد دارد:

**دئدیم دانه - دانه اولموش بنلرین،
دئدی دگدی زولفوم، تئل یاراسیدیر.**

آلتون: این واژه‌ی ترکی الاصل به فارسی وارد شده است و به همین صورت و در معنای طلا و سکه‌ی نقره به کار می‌رود.

آقچا: این واژه‌ی ترکی الاصل هم به فارسی وارد شده است و به صورت آقچه و در معنای نقره و سکه‌ی نقره به کار می‌رود.

آلتون - آقچا: کنایه از دارایی و ثروت و مال زیاد باشد.

چوق: خیلی، زیاد، بسیار. امروزه در شکل چوخ رایج است.
دئیو: از مصدر دتمک که امروزه در شکل دئییه به کار می‌رود.
آنمازموسان: آیا نمی‌اندیشی؟ صیغه‌ی منفی استفهامی مضارع روایتی از مصدر *آنماق*.
اول: رک. بیت ۱.
سونو: حالت مفعولی از واژه *سون* در معنای پایان و انجام.
اولاسان: از مصدر *معین/اولماق*. *محتاج/اولماق*: نیازمند شدن.
پولا: حالت مفعول به‌یی از کلمه‌ی ترکی الاصل *پول*، در معنای سکه‌یی کم ارزش‌تر از سکه‌های آلتون و آقچه. سکه‌ی فلزی کم بها.
برگردان فارسی: امروز شادمانی که دارایی فزون دارم، اما اندیشه نمی‌کنی که به پیشیزی نیاز خواهی داشت.

بیت ۹:

اس اتمیه مالین سنین، خوش اولمیا حالین سنین،
نسنه آرمیه آین سنین، گر سونمادونسا آل الا .

اس: صاحب و مالک. در ترکی معاصر ایرانی به صورت *ایه* و *ئییه* به کار می‌رود.
اتمیه: از مصدر *اتتمک* (= انجام دادن) رک. بیت ۲. *اس/اتمیه*: تأثیر نکند.
اولمیا: از مصدر *اولماق* (= شدن). *خوش اولمیا*: خوش نباشد.
نسنه آرمیه: به چیزی دست پیدا نکند.
سونمادونسا: (= سون + ما + دون + ایسه) از مصدر *سونماق* در معنای: دست بردن و دست دراز کردن آمده است، معنای حمله و هجوم نیز دارد.
برگردان فارسی: مالت کارگر نمی‌افتد، حالت خوش نمی‌شود، دستت هم به چیزی نمی‌رسد که دست به سوی دستی نبرده‌ای.

بیت ۱۰:

اول مال که دوردون مال اول، حقا که گورون دار اول،
هرگز مدد بولمایاسان، چتوره باقوپ ساغا – سولا.

اول: او. رک. بیت ۱.

دوردون: صیغه‌ی دوم شخص مفرد ماضی مطلق از مصدر دورمک. رک. بیت ۲.

گورون: (حالت اضافه) قبر تو، گور تو، مزارت.

دار: تنگ.

بولمایاسان: نیایی. از مصدر بولماق (= یافتن، پیدا کردن، اکتشاف. مترادف با مصدر تاپماق).

چئوره: طرف، سوی.

باقوب: وجه وصفی از مصدر باقماق (= باخماق = دیدن و نگریستن).

ساغا – سولا: به راست و چپ.

برگردان فارسی: آن مال که گرد آوردی، ازدهایی شود و گور تو نیز تنگ باشد. به راست و چپ خود بنگری و یار و یآوری نیایی.

بیت ۱۱:

ایلتدین ایسه آندا چیراق، اولاسنه اول خوش طوراق،

بوندا نه کیم قیلدین یاراق، آندا سنه قارشو گلا.

ایلتدین: صیغه‌ی سوم شخص مفرد فعل ماضی از مصدر ایلتمک در معنای بردن، پیوند دادن و رسانیدن.

آندا: آن جهان، آخرت.

چوراق: شوره‌زار، تله.

طوراق: محل اقامت، مسکن و مأوا. طوراق توتماق در معنای اقامت گزیدن و قرار گرفتن است.

بوندا: این جهان، دنیا.

یاراق قیلماق: بسیج شدن و آمادگی و تهیه‌ی لوازم و سلاح.

قارشو (= قارشو): مقابل. قارشو کلمک: مقابله کردن.

برگردان فارسی: آن گاه طلا، تله و [گورت] مسکن و مأوایت می‌شود. آن سکه‌ها چون سنگ‌هایی که به مثابه سلاح جمع کرده باشی به سوی تو برمی‌گردند و در مقابل تو می‌ایستند.

بیت ۱۲:

مال سرمایه قیلغیل آزیق، حقه اینانیرسان باییق،
یاپ آخرت، دونیانی بیق، تا آره سن خوش منزلا

قیلغیل: بکن. در دو جزء *قیل* (= فعل امر از *قیلماق*) و *غیل* (پی‌افزوده‌ی چهار شکلی تأکیدی) تشکیل یافته است.

آزیق: در معنای مجازی خود مراد توشه‌ی آخرت و اندوخته‌ی زهد و پارسایی است. رک. بیت ۴.

اینانیرسان: ایمان می‌آوری. از مصدر *اینانماق* در معنای باور و ایمان آوردن و مطمئن شدن. **باییق:** روشن، آشکار، بی‌گمان، قطعی و واقعی. **یاپ:** فعل امر از *یاپماق* در معنای ساختن و آباد کردن. *آخرت یاپ* یعنی در اندیشه‌ی روز رستاخیز باش.

بیق: فعل امر از مصدر *بیقماق* (= *بیخماق*) در معنای ویران ساختن و در هم ریختن. **دونیانی بیق** یعنی: از تعلقات مادی و این جهانی دست شوی. **آره‌سن:** از مصدر *آرمک* در معنای رسیدن. رک. بیت ۴.

برگردان فارسی: اگر چراغی به آن جهان برده باشی، قرارگاهی خوب و نیکو فراراهت خواهد بود و آنچه در این جهان سلاح و توشه‌ی تو بوده است، در آن جهان رویا رویت فراخواهد ایستاد.

بیت ۱۳:

چون اولا آلونده درم، گوج یتتدو کجه قیلغیل کرم،
اوگود بودور که من دترم، دولت آنین اوگود آلا.

چون: این واژه که در فارسی نیز به کار می‌رود، ترکی الاصل است. چاغان و چاغون در زبان پهلوی دوره‌ی ساسانی درمعنای «زمانی که» بوده است. این ترکیب از کلمه‌ی چاغ ترکی در معنای زمان و وقت گرفته شده، پی افزوده‌ی زمانی -ان به فرجام آن چسبیده است.^۱ در ترکی معاصر و در فارسی دری هم این کلمه به صورت مخفف و شکل گرفته‌ی چون به کار می‌رود.

آلونده: در دست تو. دارای حالت اضافی و مفعولُ فیهی از واژه‌ی آل (= دست).

گوج: نیرو، قدرت و توانایی و طاقت.

یئندوکجه: صیغه‌ی ربطی قیدی از مصدر یئتمک (= رسیدن).

اؤگود: پند، نصیحت و اندرز. /اؤگود آلماق: نصیحت پذیرفتن.

برگردان فارسی: چون درم به دست آری، تا توانی کرم پیشه کن، این پند مرا بنیوش. اقبال از آن کسی است که پند بگیرد.

بیت ۱۴:

آییتما مال اولدو تلف، حق بیره مین وئورور خلف،
قیلغیل سلف، قیلما علف، ورنه قامو ضایع اولا.

آییتما: فعل نهی از مصدر آییتماق در معنای گفتن و بیان داشتن.
قامو: هامی. این کلمه‌ی ترکی الاصل به فارسی وارد شده و به صورت همه در آمده است.
برگردان فارسی: مال خود را تلف شده مپندار، حق، یک در هزار عوض می‌دهد. کار خیر کن. کار نازل مکن. وگرنه همه ضایع می‌شود.

بیت ۱۵:

دیلمر ایسه‌ن عیش ابد، توتغیل نه دئدیسه احد،
آندان دیله هر دم مدد تا ایره‌شه‌سن حاصل.

^۱ این پی افزوده در ترکیب‌هایی مانند بامدادان و شامگاهان نیز دیده می‌شود.

دیپرایسه‌ن: وجه شرطی از مصدر دیله‌مک در معنای خواستن و آرزو داشتن و تمنا.
توتغیل: وجه تأکیدی از مصدر توتماق در معنای اخذ کردن و گرفتن و عمل کردن.
دئدیه: (= دئدی / ایسه) وجه شرطی از مصدر دئمک در معنای گفتن و بر زبان جاری ساختن.

آندان: حالت مفعول^۱ عنه ضمیر اشاره‌ی به دور. از آن.
ایره‌شه‌سن: وجه مضارع التزامی صیغه‌ی دوم شخص مفرد از مصدر ایره‌شمک در معنای واصل شدن.

برگردان فارسی: اگر عیش ابد خواهی، آنچه را خدای یکتا گفته است عمل کن و از او هر دم مدد خواه تا به نتیجه و حاصل برسی.

بیت ۱۶:

بؤیله بویوردو لم یزل، بیلین بونو، قیلین عمل،
ترک ائيله نوز طول امل، اویمائیز هر بیر باطله.

بؤیله: چنین، این گونه.

بویوردو: فرمود، امر کرد. از مصدر بویورماق در معنای:

(۱) امر کردن.

(۲) با قاطعیت سخن گفتن.

(۳) تنبه و آگاهی دادن.

بیلین: بدانید.

بونو: این را.

قیلین عمل: انجام دهید، ادا کنید، بگزارید.

ائیله‌نوز: اول شخص جمع از مصدر *ائیله‌مک* که به مثابه‌ی فعل معین به کار رفته است (رک. بیت ۴). در ترکی معاصر ضمیر متصل اول شخص جمع به صورت نشانه‌ی چهار شکلی نیز/نوز می‌آید و در کلمات مختوم به صائت واسطه‌ی «ی» بر آن افزوده می‌شود. در ترکی عهد سلجوقی این واسطه افزوده نمی‌شد.

اویمانیز: شیفته نشوید، فریب نخورید. اول شخص جمع از مصدر *اویماق* در معنای شیفته شدن، فریب خوردن.
برگردان فارسی: خدای لم یزل چنین فرمود، و شما این را عمل کنید، ترک طول امل گوئید و شیفته‌ی هر باطلی نشوید.

بیت ۱۷:

یوقسول ایسه‌ن صبر ائیله‌غیل، گر بای ایسه‌ن خیر ائیله‌غیل،
هر بیر حالا شکر ائیله‌غیل، حق دؤندورور خالدان حالا.

یوقسول: بی چیز. رک بیت ۳.

ایسه‌ن: ادات شرط. رک بیت ۱.

ائیله‌غیل: صیغه‌ی تأکید از مصدر *ائیلیمک*. رک. بیت ۳.

بای: دارا. رک. بیت ۴.

دؤندورور: برمی گرداند. صیغه‌ی متعدی از مصدر لازم *دؤنمک* در معنای: (۱) برگشتن. (۲) عقب رفتن. (۳) انحراف. (۴) حال به حال شدن و تغییر وضع.
در این بیت معنای اخیر مراد است.
برگردان فارسی: اگر مستمندی، شکیبیا باش، اگر دارا هستی، به هر حالی که دست دهد سپاس بگزار، که حق حال تو را بگرداند.

بیت ۱۸:

دونیا آنین، آخرت آنین، نعمت آنین، محنت آنین،
تامو آنین، جنت آنین، دولت آنین، کانی بولا.

آنین: حالت اضافی ضمیر سوم شخص مفرد.

کائی: کی آنی.

تامو: دوزخ، جهنم. این کلمه‌ی ترکی الاصل، به گویش‌های گبران نیز وارد شده است. چنان که در پهلوی و سغدی «تامف» به همین معنا است.
برگردان فارسی: دنیا از او، آخرت از او، نعمت از او، محنت از او، دوزخ از او، جنت از او است. و دولت و سعادت از آن کسی است که او (= خدا) را پیدا کند.

بیت ۱۹:

حقا منه نه مال گرگ، نه قیل گرگ نه قال گرگ،
دپله گوم ائیو حال گرگ، کندوزونو بیلن قولاً.

دپله گوم: خواست و آرزوی من.

ائیو: نیک، خوب و پسندیده. در ترکی امروزی ایرانی بیسی و در آسیای صغیر/یی تلفظ می‌شود.

کندو (= کندی): خود، خویش، ضمیر مختص. کندوزونو: خویشان خویش. کندوزونو بیلن: خودشناس.

قول: بنده. رک. بیت ۴.

برگردان فارسی: به راستی که مرا نه مال باید، نه قیل و قال. خواست من حال نیکو است برای بنده‌ای که خود را بشناسد.^۱

بیت ۲۰:

من بیر بیچاره ای ال‌ه! یاولاق چوق ائیلهدوم گناه،
یازوقلارومدان آه، آه! نه شرح ائدم گلمز دیلا.

یاولاق: زیاد، فراوان و خیلی.

یاولاق چوق: خیلی زیاد.

یازوق: گناه و جرم.

^۱ اشاره به حدیث: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ».

برگردان فارسی: ای خدا! من بیچاره‌ای هستم که گناه زیادی مرتکب شده‌ام، از گناهانم آه از نهادم برمی‌آید، چه شرح کنم، بر زبانم جاری نمی‌شود.

بیت ۲۱:

ای شمس! دیله حاقدان حاقی، بیز فانی‌بیز، اولدور باقی،
قامولار آنین مشتاقی، تا خود که او کیمین اولا.

دیله: فعل امر و تمنا از دیله‌مک. رک. بیت ۵.

فانی‌بیز: فانی هستیم. بیز: صیغه‌ی اول شخص جمع مضارع از مصدر/بیمک (= استن).

قامولار: همگی.

برگردان فارسی: ای شمس! حق را از حق بخواه، ما فانی هستیم و او جاودانی است. همه مشتاق اویند، او خود کدامین کس را برگزیند.

-۲-

بیت ۲۲:

کیچگین اوغلان، هی بیزه گلگیل!
داغدان داشا گزگزه گلگیل.

کیچگین: خردسال، کوچولو. مرکب از کیچی: کوچک+کینن: پیافزوده‌ی تحبیب و تصغیر.
اوغلان: پسر.

بیزه: حالت مفعول به ضمیر منفصل اول شخص: به سوی ما.

گلگیل: صیغه‌ی تأکید امری از مصدر گلمک (= آمدن).

داغدان: حالت مفعول عنه از اسم داغ (= کوه).

داشا: حالت مفعول به از اسم داش.

گز - گزه: گردش کنان.

برگردان فارسی: آهای پسر کوچک! به سوی ما آ، کوهساران را پشت سر بگذار و بیا.

بیت ۲۳:

آی بیگی سن سن، گون بیگی سن سن،
بی مزه کلمه، با مزه گلگیل.

آی: ماه

بیگی: مانند، مثل، بسان. اکنون به صورت کیمی به کار می‌رود.

سن سن: ضمیر منفصل دوم شخص مفرد + صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع از مصدر
ایمک.

گون: خورشید.

گلمه: صیغه‌ی نهی از مصدر گلمک.

برگردان فارسی: تو چون ماهی، تو چون خورشیدی، بی‌مزه نیا، با مزه بیا.

بیت ۲۴:

کیچکینن اوغلان، اوتاغا گلگیل،

یول بولامازسان، داغ داغا گلگیل.

اوتاغا: حالت مفعول به از اسم اتاق در معنای: (۱) چادر. (۲) چهار دیواری برای سکونت. (۳) محل روشن کردن آتش. این واژه‌ی ترکی الاصل به فارسی وارد شده است و رواج فعال دارد.

بولامازسان: (= بول + / + ماز + ایسه‌ن): اگر نتوانی یافت، اگر پیدا نکنی.

برگردان فارسی: آهای پسر کوچک! به سرای ما بشتاب، اگر راه نیابی، از کوهستان‌ها سرازیر شو.

بیت ۲۵:

اول چیچه‌گی کیم یازیدا بولدون،

کیمسه‌یه وئرمه حسامه وئرگیل.

اول: او. رک. بیت ۱.

چیچک: شکوفه و گل.

یازی: صحرا، بیابان و دشت. قره یازی: صحرای وسیع، بیابان گسترده.

کیمسه: (= کیم + ایسه): ضمیر مبهم شخصی.

وئرمه: صیغه‌ی نهی از مصدر وئرمک.

وئرگیل: صیغه‌ی امر تأکیدی از مصدر وئرمک.

برگردان فارسی: آن شکوفه را که در بیابان یافتی به کسی جز حسام مده.

-۳-

بیت ۲۶:

کله سن آندا سنه یئی، غرضیم یوق ائشیدورسن،
قالاسن بوندا یاووز دور یالونو ز قاندا قالور سن؟

گله: بیائی، کاشکی بیائی. شکل دعایی و تمنایی فعل از مصدر گلمک در معنای آمدن.
یئی: خوب، بهتر.

یاووز: بد، فانی، پلید و پلشت.

یالونوز: یالنیز. تنها، منفرد.

برگردان فارسی: اگر به آن جهان بیایی بهتر است، که من غرضی جز گفتن آن چه می‌شنوی ندارم. اگر در این جهان بمانی، بد است، به تنهایی در کجا می‌مانی؟

بیت ۲۷:

چلبیندیر قامو دیرلیک، چلبه گل، نه گزرسن؟
چلبی قوللارین ایستر، چلبی یی نه سانورسن؟

چلبی: لقب پیران طریقت، شیخ. مأخوذ از کلمه‌ی چلب در معنای خداوند.

قامو: همه، همگان، تمامی. در ترکی غربی امروزی: هامی. کلمه‌ی همه در فارسی هم معجمی از همین واژه‌ی ترکی الاصل است.

دیرلیک: حیات، زندگی.

چلب: خدا، الله، آفریننده.

گزرسن: صیغه‌ی دوم شخص مضارع استمراری با مفهوم غیر همان زمانی از مصدر گرمک در معنای گشتن.

قول: بنده، چاکر، کارمند. کلمه‌ی غلام در فارسی شکل تغییر یافته‌ی قولوم ترکی است. نامی است که از سوی ترکان در عهد سامانیان به گبران و بومیان ایرانی داده شد. از همین کلمه است: قوللوق در معنای چاکری و خدمتکاری که در عهد قاجار در معنای «خدمت دولتی» به کار می‌رفت.

سانورسن: صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع استمراری از مصدر سانماق در معنای به حساب آوردن و شمردن.

برگردان فارسی: همه‌ی زندگی از آن شیخ طریقت است، خدای را بشناس دنبال چه هستی؟ شیخ بنده‌های خود را می‌خواهد. تو شیخ را چه حساب می‌کنی؟

بیت ۲۸:

نه اوغوردور، نه اوغوردور، چلب آغزیندا قیغیرماق،
قولاغون آچ، قولاغون آچ، بولا کیم آندا دولارسن.

اوغور(Ugur): سعادت، خوشبختی، برکت، اقبال و پیشامد خوش.

قیغیرماق: صدا زدن، آواز دادن.

بولا: (بو + ولا). شاید، مانا.

برگردان فارسی: چه سعادت است، چه سعادت است که به زبان خدا جاری شوی. گوش فرا ده، گوش فرا ده، شاید سرشار از آن بشوی.

— ۴ —

بیت ۲۹:

اگر گئیدور قاریندش یوقسا یاووز،
اوزون یولدا سنه بودور قیلاووز.

گئی: خوب، نیک، بهتر. شایسته. در ترکی غربی امروزی به صورت: **یئی** (در آذربایجان و یوگسلاوی)، **ایی** (در آسیای صغیر و بلغارستان) به کار می‌رود. این واژه ترکی الاصل از روزگاران بسیار کهن به فارسی نیز وارد شده است. عجم‌ها این لفظ را در آغاز اسامی شاهان خود- بزعم آن که افراد نیکی بوده‌اند- به کار برده‌اند. نظیر: کیکاوس، کیقباد و غیره.

قاریندش: (قارین + داش). برادر. واژه‌ی قارین در معنای شکم و داش که صورت کهن آن **طاش** بوده، پی‌افرونده‌ای است که معنای همراهی دارد. مثلاً در **یولداش** (= همراه)، **خیتاش** (= هم‌قبیله)، **دوینوداش** (= هم‌احساس) و جز آن.

قیلاووز: راهنما، رهبر و کسی که رهبری معنوی و روحی اشخاص را داشته باشد.

برگردان فارسی: برادر تو خواهی نیک باشد خواهی بد، در این راه دراز راهنما و همراه تو است.

بیت ۳۰:

چوبانی برک دوت، قورتلار اؤکوشدور،
ائشیت مندن قارا قوزوم، قارا قوز.

چوبانی: حالت مفعولی کلمه‌ی چوپان. این کلمه در فارسی به دو صورت **شبان** Shobān و چوپان وارد شده است. کلمه‌ی چوپان منشأ مغولی دارد و از طریق ترکی به فارسی وارد شده

است. اما صورت شبان مستقیماً از مغولی وارد فارسی گشته است. هر دو شکل از یک لفظ واحد اخذ شده‌اند.

اوکوش: بسیار، زیاد، شدید و سخت.

برگردان فارسی: چوپان را سخت بپا که گرگان بسیار [درنده]‌اند، بشنو از من ای بره‌ی سیاهم، بره‌ی سیاه.

بیت ۳۱:

اگر تات‌سان، اگر روم‌سان، اگر تورک،

زبان بی‌زبانان را بیاموز.

تات: فارس، عجم، غیر ترک ساکن ایران، گبر و مجوس. در این بیت معنای نخستین مراد است.

تورک: شجاع، قوی، نیرومند، خوش سیما، ستاره‌ی جنگ (بهرام)، قوم ترک زبان. در این بیت معنای فرجامین مراد است.

-۵-

بیت ۳۲:

دانی چرا به عالم یالقیز سنی ستورمن،
چون در برم نیایی، اندر غمت اولرمن.

یالقیز: تنها، فقط.

سنی: حالت مفعولی ضمیر منفصل دوم شخص مفرد.
ستورمن: صیغه‌ی مضارع اخباری از مصدر ستورمک در معنای دوست داشتن
اولرمن: صیغه‌ی مضارع اخباری از مصدر اولمک در معنای مردن.

بیت ۳۳:

من یار با وفایم، بر من جفا قیلورسن،
گر تو مرا نخواهی، من خود سنی دیلرمن.

قیلورسن: صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر قیلماق در معنای انجام دادن.
دیلرمن: صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر دیله‌مک در معنای طلب و آرزو داشتن.

بیت ۳۴:

روی چو ماه داری، من شاد دل از آنم،
زان شکر لبانت، بیر اوپگنک دیلر من.

اؤپگنک: بوسه‌ی کوچک. از مصدر *اؤپمک* (= بوسیدن)، مرکب از *اؤپگه* (= بوسه) و *گنک*: نشان تصغیر و تحیب.

بیت ۳۵:

تو همچو شیر مستی، داخی قانیم ایچرسن،
من چون سگان کویت، دنبال تو گزرم.

داخی: ادات تأکید که بر سر کلمات و جملات شرطی می‌آید.
قانیم: حالت اضافی کلمه‌ی *قان* که در فارسی «خون» شده است.
ایچرسن: صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر *ایچمک* (= نوشیدن).
گزرم: صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر *گرمک* (= گشتن).

بیت ۳۶:

فرمای غمزهات راه تا خون من نریزد،
ور نی سنین آئیندن، من یارغویا باریرمن.

سنین: حالت مفعول^۱ عنه ضمیر منفصل دوم شخص مفرد.
آئیندن: حالت اضافی و مفعول^۱ عنه اسم *آل* (= دست).
یارغو: حکم و رای رسمی محکمه.
یارغویا بارماق: به جزای خود رسیدن، تسلیم حکم شدن.

بیت ۳۷:

هر دم به خشم گویی، بارغیل منیم قاتیمدان،
من روی سخت کرده، نزدیک تو دورورمن.

بارغیل: صیغه‌ی امر تأکید از مصدر *بارماق* (= *وارماق*): رفتن. رک. بیت ۳.
قاتیمدان: حالت مفعول^۱ عنه و اضافی از اسم *قات* (= نزدیک).

دورورمن: صیغہ ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر *دورماتی* (= ایستادن).

بیت ۳۸:

روزی نشست خواهم، یالقیز سنین قاتیندا،
هم سن چاخیر ایچرسن، هم من قوپوز چالارمن.

چاخیر: شراب، می با معنای مجازی آن.
قوپوز: ساز مقدس عاشیق‌های ترک که الاهی‌ها و سرودهای مذهبی را به آهنگ آن ترنم کنند.

چالارمن: صیغہ ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر *چالماتی* (= نواختن).

بیت ۳۹:

آن شب که خفته باشی، مست و خراب شاه!
نوشین لب‌ت به دندان قی‌یی - قی‌یی توتورمن.

قی‌یی - قی‌یی: ظالمانه، غدارانه.
توتورمن: صیغہ ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر *توتماقی* (= گرفتن، گاز گرفتن).

بیت ۴۰:

روزی که من نیبیم آن روی همچو ماهت،
جانا نشان کویت از هر کسی سورور من.

سورورمن: صیغہ ی دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر *سورماتی* (= پرسیدن و سؤال کردن). از همین مصدر کلمه ی *سراغ* (= پرسش) به فارسی وارد شده است.

بیت ۴۱:

ماهی چو شمس تبریز غیبت نمود گفتند،
از دیگری نپرسید، من سؤیله‌دیم آرامن.

من: ضمیر منفصل اول شخص مفرد. رک. بیت ۵.
سؤیله‌دیم: صیغه اول شخص مفرد ماضی مطلق از مصدر سؤیلمک (=گفتن، باز گفتن).
آرامن: صیغه اول شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر آراماق (= جستجو کردن).

- ۶ -

بیت ۴۲:

مرا یاری است ترک جنگجویی،
که او هر لحظه با من یاغی بولغای.

یاغی: دشمن.

بولغای: بشود.

بیت ۴۳:

هر آن نقدی که جنسی دید با من،
ستاند اوزمن تا چاخیر آغای.

چاخیر: شراب، می و هر آنچه با عث مستی شود.

بیت ۴۴:

بنوشد چاخیر و آنکه بگوید:
تالالالا، تالاتارلام تالاتای.

تالالالا: اشاره ملیح به مصدر تالاماق در معنای یغما کردن و جمع کردن و به دندان
گزیدن.

بیت ۴۵:

گل ای ساقی، غنیمت بیل بو دمنی،
که فردا کانداند که نه بولغای.

گل: فعل امر از مصدر گلمک (= آمدن).
دمنی: دم را، لحظه را. حالت مفعولی کلمه‌ی دم.

بیت ۴۶:

الا ای شمس تبریزی! نظر قیل،
که عشقت آتش است و جسم ما نای.

-۷-

بیت ۴۷:

ای ترک ماه چهره! چه گردد که صبح تو،
آیی به کلبه‌ی من و گویی که: گل برو!

برو: (= بری) نزدیک و نزدیک‌تر.

بیت ۴۸:

تو ماه ترکی و من اگر ترک نیستم،
دانم من این قدر که به ترکی است آب: سو.

ماه ترک: خوش سیما.

ترک: ترک دومی در مصراع اول در معنای مجازی این کلمه یعنی ماه چهره و زیبا رخ و سفید پوست به کار رفته است. رک. بیت ۳۶.

بیت ۴۹:

ای ارسلان! قلیچ مکش از بهر خون من،
عشقت گرفته جمله‌ای اجزام مو به مو.

ارسلان: شیر

قلیچ: تیغ، شمشیر. قلیچ کشیدن در فارسی کنایه از خونخواهی و گردن افرازی است.

– ۸ –

بیت ۵۰:

ماه است نمی‌دانم خورشید رخت یا نه،
بو آیریلیق اودونا نتیجه جیگیریم یا نه؟

بو: صفت اشاره به نزدیک.

آیریلیق: جدایی.

اودونا: حالت اضافی و مفعولُ به از اسم/ود (=آتش).

نتیجه: چگونه.

یانا: صیغه‌ی سوم شخص مفرد فعل مضارع التزامی از مصدر *یانماق* در معنای سوختن و آتش گرفتن و کباب شدن.

بیت ۵۱:

مردم ز فراق تو، مردم که همه دانند،
عشق اودو نهان اولماز، یانا دوشیچک جانہ.

اولماز: نباشد.

دوشیچک: صیغه‌ی سوم شخص مفرد فعل مستقبل از مصدر *دوشمک* (= افتادن و در گرفتن).

بیت ۵۲:

سودای رخ لیلی، شد حاصل ما خیلی،
مجنون بیگی واولی، اولدوم یئنه دیوانہ.

بیگی: کیمی، ادات تشبیه. یئنه: باز هم. دیگر بار.

بیت ۵۳:

صد تیر زند دلدوز، آن ترک کمان ابرو،
فتنه‌لی آلاگوزلر، چون اویخودان اویانه.

آلاگوزلر: چشمانی به رنگ روشن. اویخو: خواب. اویانا: بیدار بشود.

بیت ۵۴:

ای شاه شجاع الدین، شمس الحق تبریزی!
رحمتدن اگر نولا بیر قطره بیزه دانه؟

نولا: (مخفف نه /ولار) چه شود. دانه: صیغه‌ی سوم شخص مفرد وجه مضارع گسترده‌ی التزامی احتمالاً از مصدر دامماق در معنای چکیدن که به اقتضای قافیه، دانه ضبط شده است.

- ۹ -

بیت ۵۵:

ای یگانه در جمال، جان منی!
ای دوست! مگر از پیمانی که با من بستى، پشیمان هستی؟

بیت ۵۶:

اگر دوستم داری بگو، نکند تو تاجیک هستی؟
امروز از من جدا شدی و رفتی، بگو تو کی هستی؟

- ۱۰ -

سخنی نگو، مراقب باش، منگر، اما چشم میند،
رند جهان باش، راه برو و [با کسی] برخورد نکن.

دینمه: صیغه‌ی دوم شخص مفرد فعل نهی از مصدر دینمک در معنی سخن گفتن. کوزمه: صیغه‌ی دوم شخص مفرد فعل امر از مصدر کوزمه‌تمک در معنی مراقب بودن. باقما: صیغه‌ی دوم شخص مفرد فعل نهی از مصدر باقماق در معنی نگریستن. یورو: صیغه‌ی دوم شخص مفرد فعل امر از مصدر یورومک در معنی راه رفتن. دوقونما: صیغه‌ی دوم شخص مفرد فعل نهی از مصدر دوقونماق در معنی برخوردن و برخورد کردن.

واژه‌ی «ترک» در دیوان فارسی مولوی

مولوی رومی در دیوان فارسی خود، مخصوصاً آنجا که از استاد و مرشد خویش محمد بن علی شمس تبریزی یاد می‌کند، واژه‌ی ترک را به کار می‌برد. اغلب، این اسم را متضاد با هندو می‌آورد. در بسیاری از این ابیات منظور وی از ترک، شمس تبریزی و قصدش از هندو، خود وی است که به گفته‌ی خویش:

اصلم ترک است اگر چه هندی رویم.

ما ابیاتی را که در آنها این واژه به کار رفته است، از چاپ دیوان کبیر (بدیع الزمان فروزانفر) بدون هیچ گونه توضیحی، در این کتاب می‌آوریم. پای هر بیت شماره‌ی جلد و صفحه‌ی نشر فوق را نیز می‌دهیم. پژوهش در معناهای مختلف این کلمه در ابیات داده شده، خود فرصتی و مجالی دیگر می‌خواهد و اینک باب پژوهشی نوین فرا روی مولوی پژوهان باز می‌شود:

اگر ترک راست و تاجیک لست، به او این بنده نزدیک لست،
چو جان با تن، ولیکن تن بنیند هیچ مرجان را.

ج ۱، ص ۴۳

و فطما ئیم کرد سحرت،

ای ترک نموده هندو میر را.

ج ۱، ص ۷۵

در عشق بدل شود همه چیز،
ترکی سازند از منسرها.

ج ۱، ص ۸۰

ترک و هندو مست و بد مستی همی کردند دوش،
چون دو خصم خونی محدل دوزخ سزا.
که به پای همدگر چون مجرمان معترف،
می فاند سر به زاری جان سپار و تن فدا.
باز دست همدگر بگرفته آن هندو و ترک،
هر دو در روی فاند پیش آن مه روی ما.

یک قرح پر کرد شاه و داد طاهر آن به ترک،
وز نمان بایک قرح می گفت: هندو را بیا.
ترک را تا جبر بر سر کیمان لقب دادم تو را،
بر رخ هندو نخواست ده دلغ، کین کفر است، ها!

ج ۱، ص ۹۸

شب رفت و هم تمام شد ماجرا ما،
ناچار گشتنی است تمام ماجرا.
را چنین نماید کینک تمام شد،
چون ترک گوید «اشپو» مرد رونده را.
اشپوی ترک چیست؟ که نزدیک منزلی،
تا گرمی و جلادت و قوت دهد تو را.

چون راه رفته است، توقف هلاکت است،
چونت «فق» کند که بیا خرگه اندر آ.
صاحب مروت است که جانش دریغ نیست،
لیکن گرت بگیرد ماندر در ابتداء.
بر ترک ظن بد مبر و متهم مکن،
مستیز همچو هندو، بشتاب همرها.

ج ۱، ص ۱۲۴

ترک و رومی و عرب گر عاشق است،
هم زبان دوست این بانگ صواب.

ج ۱، ص ۱۸۵

عجب ای ترک خوش رنگ! این چه رنگ است،

عجب ای چشم غماز، این چه شیوه است؟!؟

ج ۱، ص ۲۰۷

تو چه پریش که: چونی و چگونه است دولت؟
منزل عشق از آن حال که پرسید، گذشت.
آن، چه روی است که ترکان همه هندوی وی لند؟
ترکت از غم سواد روی از چند گذشت.

ج ۱، ص ۲۴۴

هندوی ساقردل خویشم که بزم ساخت،
تا ترک غم نازد امروز طومر نیست.

ج ۱، ص ۲۶۷

شمس تبریز، شاه ترکان است،
رو به صحر که شه به خمر که نیست.

بیگانه شد، بیگانه شد، خورشید لندر چاه شد،
خورشید جان عاشقتان در خلوت آمده شد.
روزی است لندر شب نمان، ترکی میان هندوان،
شب ترکنازی ها بکن، کان ترک در خرگاه شد.
گر بوبری زین روشنی، آتش به خواب لندر زنی،
کز شب روی و بندگر، زهره حریف ماه شد.
جان های باطن روشنان، شب را به دل روشن کنان،
هندوی شب، نعره زنان کان ترک در خرگاه شد.
ای شمس تبریزی! که تو از پردهی شب فارغ،
لا شرقی و لا غربی، اکنون سخنم کوتاه شد.

آن کوبه غضب و دزدیرنی، آهنگ پالیز نر کند،
از داد و داور عاقبت، اشکنجه های غز خورد.^۱
ترک آن بود کز بیم او دیه از خراج لاین بود،
ترک آن نباشد کز طمع سیلر هر قوتسوز خورد.

ج ۲، ص ۵.

خیال ترک من، هر شب صفات ذات من گردد،
که نفی ذات من در وی همه اثبات من گردد.
خمش! چندان بنالیدم که تا صد قرن این عالم،
در این همیهای من چسبد، بر این همیجات من گردد.

ج ۲، ص ۲۱ و ۲۲

بسی خمر که سیه باشد، در او ترکی چومه باشد.

^۱ اشاره به حدیثی که گوید: خداوند بر هر قومی غضب کند، ترک را بر او چیره می‌سازد.

چه غم داری تو از پیری چو اقبالست جوان باشد؟

ج ۲، ص ۲۶

ز ترکستان آن دنیا بنه ترکان زیبا رو،
به هندستان آب و گل به امر شهریار آمد.

ج ۲، ص ۲۷

آن ترک که آن سال به ینغش بیدم،
آن است که امسال عرب وار بر آمد.
شمس الحق تبریز رسیده است بگوئید،
کز چرخ صف آن مه انوار بر آمد.

ج ۲، ص ۶۰، ۶۱، ۶۶

مرغان! که کنون از قفس خویش جدائید،
رخ باز نمایید و بگوئید کجائید؟

ای آنک بزاید چو در مرگ رسیدی،
این زادن تا نرسد، بزاید، بزاید.
گر هندوی و کر ترک بزاید دوم بار،
پیدا شود آن روز که رو بندگشاید.
در آنکه سزیدیت به شمسحق تبریز،
والله که شما خاصیت روز سزاید.

ج ۲، ص ۶۹

شب شد و هنگام خلوتگاه شد،
قبله‌ی عشاق روی ماه شد.
مه پرستان! ماه خنیدن گرفت،
شب رولان! خیزید، وقت راه شد.

هندوان، خرگاه تن را رو فتند،
ترک، خلوت دید و در خرگاه شد.
شمس تبریزی بیاد در میان،
اهل معنی را سخن کوتاه شد.

ج ۲، ص ۱۶۴

زان سوکه ترک شادی و هندوی غم رسید،
آمد شادی است دلیم و راهی ست ناپدید.

ج ۲، ص ۱۹۰

ترک فلک، گاو را بر سر گردون بست،
کرد نذا در جهان: کی به سفر می رود؟
جامه، کبود آسمان کرد ز دست قضا،

این قدرش فهم نرکوبه قدر می رود.
خاک دهان خنک را، رعد بشارت دهد،
کابر چونک سقا بھر مطهر می رود.
پنبه برون کن ز گوش، عقل و بصر را پوش،
کان صنم حله پوش بهر بشر می رود.
جان سوی تبریز شد در هوس شمس دین،
جان صدف است و سوی بحر کھر می رود.

ج ۲، ص ۱۹۶

ای عشق هزار نام خوش جام!
فرهنگ ده هزار فرهنگ.
بر صورت با هزار صورت،

صورت ده ترک و رومی و زنگ.

ج ۳، ص ۱۴۱

بانگ زدم: « نیم شبان کیست درین خانه ی دل؟ »
گفت: « منم کز رخ من شدمه و خورشید نخل. »
داد سر رشته به من، رشته ی پر قننه و فن،
گفت: « بکش تا بکشم، هم بکش و هم گسل. »
تافت از آن خرکه جان، صورت ترکم به از آن،
دست ببرد موی او، دست مرا زد که: « بجل. »
هست صلح دل و دین صورت آن ترک یقین،
چشم فرو مال و بین، صورت دل، صورت دل.

ج ۳، ص ۱۴۷

ترکی همه ترکی کند، تاجیک تاجیکر کند،
من ساعت ترکی شوم یک سخته تاجیکر شوم.

ج ۳، ص ۱۷۶

چه رومی چهرگان دارم، چه ترکان نمان دارم؟
چه عیب است از هلاوو رانمی دانم نمی دانم.
هلاو را پرس آخر از آن ترکان حیران کن،
کز آن حیرت هلاوو رانمی دانم، نمی دانم.
دلم چون تیرمی پردکمان تن همی غرد،
اگر آن دست و بازو رانمی دانم نمی دانم.
رها کن حرف هندو را بین ترکان معنی را!
من آن ترکم که هندو رانمی دانم نمی دانم.

بیاری شمس تبریزی مکن سنگین دلی با من،
که با تو سنگ و لؤلؤ را نمی دانم نمی دانم.

ج ۳، ص ۲۰۷

که ترکم و که همنده، که روم و که زنگی،
از نقش تو است ای جان اقرارم و انکارم.
تبریز دل و جانم با شمس حق است اینجا،
هر چند به تن اکنون تصبیح نمی آرم.

ج ۳، ص ۲۱۷

ای طبل زنان! نوبت ما گشت بکوبید،
وی ترک! برون آ که به خرگاه رسیدیم.

ج ۳، ص ۲۲۳

بوی خم اش خلق را در کوزه‌ی هفتاع کرد،

شد هزاران ترک و رومی بنده و هندوی خم.

ج ۳، ص ۲۸۴

مراراه صوابر بود کم شد،
از آن ترک خطایر من چه دانم.
شبی بر بود ناکه شمس تبریز،
ز من یکتا دو تیسر من چه دانم.

ج ۳، ص ۲۴۷ و ۲۴۸

چیزی مگو که گنج نخر خریدم،
جان داده ام و لیک جھ نخر خریدم.
از چشم ترک دوست چه تیری که خورده ام،
وز طاق لبرویش چه کم نخر خریدم.

کردم قران به منخر تبریز، شمس دین،
بیرون ز هر دو قرن قران خریدارم.

ج ۴، ص ۴۷

هزار گونه بگنم به هر رسم که برند،
رهی که آن به سوی تو است، ترکناز کنم.

ج ۴، ص ۵۷

براق عشق گزیدم که تا به دور لبد،
به سوی طره‌ی هندو به ترکناز روم.

ج ۴، ص ۶۹

آن سو مرو! این سو بیا، ای کلبن خندان من!
ای عقل عقل من، ای جان جان من!
الصبر مفتاح الفرج، الصبر معراج الدرر،

«الضُّبْرُ تَرِيقُ الْمَحْرَجِ»، ای ترک تازی خوان من!

ج ۴، ص ۱۱۰

چون مست زمی گشتی، ثم شیرابد بستان،
هندوبک هستی را ترکانه تو ینف کن.

ج ۴، ص ۱۵۴

ترکی کند آن صبح و گوید،
با هندوی شب به خشم: سن سن!
ترکیست به از خراج بلعنا،
هر سن سن تو هزار روزن.

ج ۴، ص ۱۸۴

من کجا شعر از کجا! لیکن به من در مردد،
آن یکی ترکی که آید هی بگویم: کیم سن؟

ج ۴، ص ۱۹۹

چشم بکشاید بهیسنند از و رای و هم و روح،
لنگ بر ترک طرازی کردناز راستین.
شاه تبریزی! کریمی، روح بخش کابلی،
در فرازی در وصال و ملک باز راستین.

ج ۴، ص ۲۱۷

ترک ساقرگشت، در ده کس نماد،
گرگ ماند و گو سفند و ترکمان.

ج ۴، ص ۲۳۴

ای طبع رو سیاه! سوی هند باز رو،
وی عشق ترکناز! سفر سوی هند کن!

ج ۴، ص ۲۵۴

وارطه برخاستی گر نفسی، ترک عشق،
پیش نشستی به لطف کای چلبی کیم سن؟
چشم شدی غیب بین، گر نظر شمسردین،
مختر تبریزیان بر تو شدی غمزه زن.

ج ۴، ص ۲۷۶

به صلح آمد آن ترک تند عریده کن،
گرفت دست مرا گفت: تازی یار لیغاون.^۱
سوال کردم از چرخ و گردش کژاو،
گنید لب که: رها کن حدیث بر سر و بن.
بگفتش که: چرا می کند چنین گردش؟

^۱ خدا جزا دها!

بگفت: هیزم ترینست بر صداع توتون.^۱
بند همستی و چشم تنگ ترک مرا،
اگر تو واقف رازی بیا و شرح بکن.
نه چشم تنگ خدیمم و یک ره تنگ راست،
ز زنگان دو چشمم، به سوی او ره کن.

ج ۲ ص ۲۷۹

همه شیران بده در حمله می او چون سگ لنگ،
همه ترکان شده زیبایی او را هندو.

ج ۵، ص ۶۵

خامش و دیگر مخوان بس بود این نزل و خوان،
تا به لبد روم و ترک بر خورد از خوان تو.

^۱ توتون از مصدر توتمک (= شعله ور شدن) در معنای دود.

ج ۵، ص ۷۹

ترکان پری چهره، نک عزم سفر کردند،
یک یک به سوی قشلق از غارت بیگانہ.
کی باشد کاین ترکان از قشلق باز آیند،
چون گنج پدید آید زین گوشه می ویرانہ.

ج ۵، ص ۱۲۵

این کیست چنین مست ز خمار رسیده،
یا یار بود، یا ز بر یار رسیده؟
یا چشمه می خضر است روان گشته به این سو،
یا ترک خوش ماست ز بلغار رسیده؟

ج ۵، ص ۱۳۰

شرط است بر قراری با آهوی تناری،

ترک خط چو آمد، ای بس خطای توبه.

ج ۵، ص ۱۶۰

ترک تویی، ز هندوان چهره‌ی ترک کم طلب،
ز آنکه نداد هند را صورت ترک، تا کند من

ج ۵، ص ۲۱۸

هست سماع ما نظر، هست سماع او نظر،
لیک نداند ای پسر، ترک زبان از من

ج ۵، ص ۲۲۷

مسلمانان! مسلمانان! مرا ترکی است یغما،
که او صف‌های شیران را بدراند به تخم من
کمان از چون بگنبد بلرز آسمان را دل،
فرو افتد ز بیم او، مه و زهره ز بالی من

به پیش خلف نامش عشق و پیش من بلامی جان،
بلد و محنتی شیرین که جز با وی نیاسایی.
چو او رخسار بنماید، نماز کفر و تاریکی،
چو جعد خویش بکشاید، نه دین ماند، نه ترسایم
به ترک ترک اولی تر، سیه رویان هندو را،
که ترکان راست جانبازی و هندو راست لالایم
منم باری بجد الله غلام ترک همچون مه،
که مه رویان کردونی از او دارند زیبایم
صدابس کن، هلابس کن، مننه هیزم بر این آتش،
که می ترسم که این آتش بگیرد راه بالایم

در آمد ترک در خمرکه، چه جای ترک، قرص مه،
که دیده است ای مسلمانان! مه کردون در این پستی؟

ج ۵، ص ۲۴۱

چونامت پاری گویم، کند تازی مرا لابه،
چون تازی وصف تو گویم، بر آرد پاری زاری.
لسان العرب والترک همانی کاسک المر،
فناول قهوة تعنی من اعساری و لیساری.

ج ۵، ص ۲۵۲

خمش کن کز ملامت او بدان ماند که می گوید:
زبان تو نمی دانم که من ترکم، تو هندویسن

ج ۵، ص ۲۵۶

این بوی که از زلف آن ترک خط آمد،

در مشک تناری نی در عنبر و لادن نی.

ج ۵، ص ۲۷۹

اگر خمش کنمی راز عشق فم شدی،
وگر چه خلق همه هندو، ترک و کردندی.

ج ۵، ص ۲۶۵

جان بر زبر همدگر، افتاده ز مستی،
همچون نطن غیب پر از ترک ختایز
مخدوم خداوندی شمس الحق تبریز،
هم نور زمیننی تو و خورشید سمایز

ج ۵، ص ۱۸

کز آن طرف شنویند بی زبان دل ها،
نه رومی است و نه ترکی و نی نشابور من

ج ۵، ص ۲۷۸

گر من از اسرار عشق نیک دانا بودمی،
لذرا آن یغما رفیق ترک یغما بودمی.
در چو چشم خونی او بودمی من فتنه جوی،
در میان حلقه های شور و غوغا بودمی.
گر نه موج عشق شمس لیدین تبریزی بدی،
کو مرا بر می کشد، در قفس دریا بودمی.

ج ۵، ص ۱۰۵

پیش آن چشم های ترکانه،
بنده امی و کینه هندوین

ج ۵، ص ۲۸

ترک سوار است بر این یک قرح،

ساغر دیگر جهت قوش نوش.

ج ۵، ص ۱۰۷

بهار است و همه ترکان به سوی بیله رو کرده،
که وقت آمد که از فشق به بیله رخت گرداند.

ج ۵، ص ۱۰۸

یک باغ پر از شاهد، فی ترک و نه رومی،
کاذر حجب غیب هزاران سخن آمد.

ج ۵، ص ۱۱۴

ای فتنه‌ی لکنیخته! صد جان به هم آمیخته،
ای خون ترکان ریخته! با لولیان بگریخته.

ج ۵، ص ۱۵۰

ای ترک! چرا به زلف چون هندویر،

رومی رخ زنگی خط پر چین مویز؟
نوران دل خود را به خطا کم کردن،
ترسم که تو ترکی و به ترکی گویمز

ج ۵، ص ۳۳۲

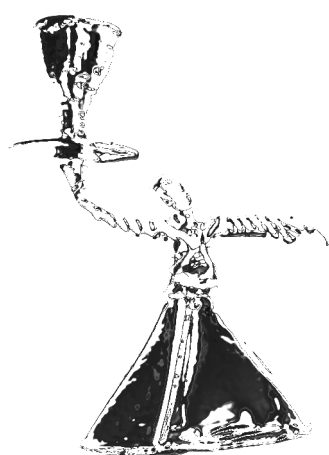
عشق تو بکشت ترکی و تا زمر را،
من بنده‌ی آن شهید و آن غا زمر را.
عشقت می گفت: کس ز من جان نبرد،
حق گفت: دلا! رها کن این با زمر را.

ج ۵، ص ۷

بخش دوم.

ترکی سرایان

در تاریخ شعر ترکی



ترکی سرایان

در تمام دوره‌ی خلافت عثمانی، در اغلب شهرهای بزرگ مستملکات عثمانیه، خانقاه‌های دراویش مولویه معروف به *مولوی‌خانه* وجود داشت. در هر خانقاه شیخ مسندنشین بود که از میان دده‌ها انتخاب می‌شد. هر درویش که می‌توانست چله‌ی هزار و یک روزه بنشیند، دده می‌شد.

مولوی‌خانه‌ها در واقع تجلی‌گاه شعر و موسیقی درویشی بود. در آن عهد از مولوی‌خانه‌ها، شعرای بزرگی چون شیخ غالب و موسیقی‌شناسانی مانند *حماسی‌زاده اسماعیل دده* در آمدند.

پیرامون تاریخ تشکل «مولوی‌خانه»^۱ها و طرایق گوناگون مولویه، مانند بکتاشیه، گلشنیه، خلوتیه، باباییه، ملامتیه^۲ و جز آن سخن نخواهیم گفت، اما اشاره‌ی کوتاهی به سابقه‌ی «سماع و سرودخوانی» و یاد منابع مهمی را که آثار شعرای پیرو مولوی را در خود جمع کرده، بی‌فایده نمی‌دانیم:

مریدانی که پس از دیدار مولانا با شمس تبریزی اطراف او جمع شده بودند، او را به عنوان پیر و مرشد و حتی مظهر تام و تمام در افعال و صفات می‌شناختند. پس از وفات جلال‌الدین مولوی رومی، در زمان خلافت حسام‌الدین چلبی، دراویش هر هفته روز جمعه بعد از نماز جمعه به مثنوی خوانی می‌پرداختند. همین آداب بعدها به صورت ارکانی به نام *مقابله* تبدیل و تثبیت شد که سماع امروزی بازمانده‌ی آن ارکان است. این سماع در دو اثر معروف رساله‌ی

^۱ در این باب رک. ماده‌ی مولویه از عبدالباقی گولپینارلی در اسلام انسیکلوپدیسی و نیز کتاب مولویه بعد از مولانا از همو که ترجمه‌ی فارسی آن از سوی انتشارات کیهان منتشر شده است.

^۲ فعالیت برخی از این فرقه‌ها در گسترش زبان ترکی در ایران تحسین انگیز بوده است. مثلاً فرقه‌ی گلشنیه که بانی آن روشنی‌دده خود تبریزی بوده است و فرقه‌ی بابائیه که ۲۴ تن شاعر الهی‌سرا در آذربایجان از همین فرقه برخاسته است.

سپهسالار فی مناقب خداوندگار اثر مجد فریدون سپهسالار و مناقب العارفین تألیف احمد افلاکی دده (که پس از آثار سلطان ولد، کهن ترین اسناد پیرامون مولوی است) نام برده شده است. نخستین رساله درباره‌ی «سماع مولوی» را جلال‌الدین ارغون چلبی به نام اشارات البشاره در قرن هشتم تألیف کرده است.

نخستین مولوی‌خانه نیز بلافاصله پس از وفات مولانا توسط علم‌الدین قیصر - یکی از امرای سلجوقی - در جوار مقبره‌ی مولانا ساخته شد که سلطان ولد در ترجیع‌بند و غزلی از آن یاد می‌کند.^۱ بدین گونه هواخواهان و پیروان و شاگردان مولوی، در مرکزی دور هم جمع می‌شدند و به ذکر و ورد می‌پرداختند.

این تجمع به تدریج در دیگر مناطق و شهرهای بزرگ ترک‌نشین نظیر سیواس، ارضروم، تبریز و جز آن نیز شایع و رایج شد و چنان گسترش یافت که به سرعت از قونیه تا سلطانیه را در بر گرفت، و در تاریخ ادبیات ترکی پس از قرن هفتم به این سو، نقشی عظیم یافت و آثار منظوم گرانبهایی به تبعیت از دیوان ترکی مولوی و سلطان ولد سروده شد که بی‌گمان ذکر تنها گزیده‌ای از همه‌ی آنها، احتیاج به تسوید مجلدات متعدد خواهد داشت. از آنجا که ما را در این جلد از دوره‌ی مجلدات «سیری در اشعار ترکی» بنا بر اختصار است، اینک برخی از منابع شرح احوال شعرای ترکی سرای پیرو مولوی و خالقان آثار ادبی «مولویه» سرا را می‌دهیم.

نام‌های این منابع را به ترتیب الفبایی تنظیم کرده‌ایم. نگارنده بسیاری از این آثار را خود دیده است. برخی را هم که به نقل از منابع مطالعه‌ی تاریخ ادبیات ترکی نقل کرده، با ذکر منبع در پاورقی، در این سیاهه گنجانده است.

^۱ سلطان ولد. دیوان، نشر فریدون نافذ اوزلوق، آنکارا، ۱۹۴۱، ص ۹ و ۸۶.

منابع مطالعه‌ی احوال شعرای مولویه

اسرار العارفین و سراج الطالبین: اثر درویش علی بن اسماعیل آنبارچی زاده متوفی در ۱۱۲۸ هـ از این اثر نسخه‌ی خطی منحصر به فردی در کتابخانه‌ی سلیمانیه بخش حکیم اوغلو علی‌پاشا به شماره‌ی ۷۱۱ محافظت می‌شود. مؤلف کتاب، از آثاری نظیر مناقب العارفین و مناقب سپهسالار سودجسته و کتاب خود را با ذکر مولوی آغاز کرده است و به شرح حال دراویش و شعرای ترکی‌سرای فرق و طریق مختلف مولویه تا زمان خود پرداخته است.

اسرار دده تذکره‌سی: تألیف محمد اسرار دده متوفی در سال ۱۲۱۱ هـ فرزند محمد بی‌زیان که پس از اتمام چله‌نشینی در مولوی‌خانه‌ی گالاتای استانبول، سراسر عمر خود را نزد غالب دده شیخ همان تکیه به سر آورد و در ۴۹ سالگی بدرود حیات گفت.

بدان گونه که در مقدمه می‌گوید شیخ او غالب دده، برخی از اشعار شعرای مولویه را گرد آورده و مجموعه‌ای ترتیب داده، آن را به اسرار دده بخشیده و امر کرده است که مجموعه‌ای به صورت تذکره‌ای مفصل درآورد. وی نیز نام شعرا را به ترتیب الفبایی تنظیم کرده، شرح احوال آنان را نوشته و نمونه‌هایی از آثارشان را هم داده است. از منظومه‌ای که در پایان کتاب آورده، پیدا است که اثر را در سال ۱۲۱۱ هـ به فرجام رسانده است. سه نسخه‌ی خطی از این تذکره تاکنون بازشناخته شده است که هر سه در استانبول، نخستین در کتابخانه‌ی دانشگاه استانبول به شماره‌ی ۸۹، دومی در کتابخانه‌ی سلیمانیه بخش حالت افندی به شماره‌ی ۱۰۹، سومی در کتابخانه‌ی ملت به شماره‌ی ۸۵۶ مضبوط است. شعرایی که در این تذکره یاد و آثار آنان آمده است عبارتند از^۱:

الف: آدم دده، آقازاده، محمد دده، احمد دده، منجم‌باشی، انیس رجب دده، انیسی مصطفی دده، اخی صادق، انسی درویش، آرامی درویش، احمد درویش، احمد آنی درویش، ادیب درویش، اویس درویش.

پ: بوستان چلبی، بوستان ثانی، برهان‌الدین چلبی، بدرالدین چلبی، بقایی درویش، پری درویش، پروانه درویش، پیری درویش.

ت: توکل دده، تابع درویش، طالب درویش.

ث: ثاقب دده، ثنایی درویش.

ج: جلال ارغون، جمال چلبی، جنونی دده، جوری دده.

ح: حیاتی درویش، حجازی درویش، حسام درویش، حاسب درویش، حافظ درویش، حزین درویش، حالتی درویش، حلمی درویش، حبیبی درویش، حافظ درویش، حافظ دده.

خ: خضر پاشا، خسرو چلب، خضر بیگ، خدایی دده، خالص احمد دده، خضر حمدی دده، خلوصی درویش.

د: دیوانه سلطان، دالی دده، دانشی دده، داوود دده، درویش چلبی، درویش دده، درویش، درویش عثمان سینه‌چاک، درونی درویش، دشتی درویش.

ذ: ذهنی دده صالح، ذوالنونی دده، ذهنی نجف‌زاده درویش، ذهنی درویش حسن.

ر: رسوخی دده، رحمت‌الله دده، رشکی علی دده، روحی بغدادی، رجب درویش، ریسما احمد دده.

ز: زین‌الدین، زهدی یوسف دده.

س: سیاهی مصطفی دده، سائب دده، سعیدا دده، سید سالک دده، سماحت دده، سید علی، سماعی درویش، سروری درویش، سامی درویش، سوزی درویش.

ش: شاه چلبی، شاه محمد چلبی، شاهدی دده، شهودی دده، شفایی دده، شیخی دده، شیخ شیخی دده، شکیب دده، شمعی دده، شیدا درویش، شوری درویش، شهلا درویش، شانی درویش، شفیی درویش، شهیدی درویش، شناسی درویش، شیدا درویش.

ص: صبوخی دده، صائب دده، صدری دده، صفایی دده، صفی‌الله دده، صابر دده پارسا، صدقی دده، صادق دده، صافی احمد دده، صمتی درویش، صدقی دده، صنع‌الله درویش، صفی درویش، صاحب درویش، صفایی درویش، صافی درویش.

ض: ضمیری درویش، ضعفی دده.

ط: طاهر حسام چلبی، طوغانی احمد دده، طالبی دده، طالب دده، طریقتی امیر دده.

ع: عباپوش سلطان، عالم امیر، عادل افندی، عبدالحلیم عارف حاجی، عبدالوهاب همدانی، عبیدالله دده، عرضی دده، علمی دده، علیشی درویش، عرشی درویش، عزلتی درویش، عزمی دده، علمی درویش.

غ: غریبی سید ابوبکر، غالب دده، غوصی احمد دده، غریبی درویش، غانم درویش، غدایی دده.

ف: فرخ چلبی، فدایی دده، فاضل خلیل دده، فنی دده، فانی دده، فنایی دده، فقری دده، فصیح درویش، فنی درویش، فوری درویش، فراقی درویش، فیضی درویش، فوضی درویش، فرخی درویش.

ق: قاری شیخ احمد الوفایی، قاسم دده.

ک: کمال احمد دده، کریم دده، کاتبی درویش، کلخانی علی دده، گناهی درویش، گنهی دده، کلامی درویش، کاملی درویش.

ل: لقمانی دده، لطفی محمد دده، لالی دده، لسانی درویش، لیبب درویش.

م: محمد تبردار، محمد قیمی دده، ملامی دده، محرمی دده، میال درویش، مذاقی درویش، مظلوم درویش، معنوی درویش، معنوی قونیوی، مخلص دده، مونس درویش.

ن: نشاطی دده، نصیرا دده، ناجی دده، نصیب دده، نظمی دده، نابی عثمان دده، نطقی دده، ناصر عبدالباقی دده، نهجی درویش، نجاتی درویش، نگاهی درویش، نطقی درویش، نیازی درویش، نور درویش، نیاز درویش، نیر درویش.

و: وفایی دده، وجدی دده، وهبی قدیم درویش، وهبی درویش، وائق درویش.

ه: همدی دده، هیبتی درویش.

ی: یوسف سینه چاک، یوسف دده، یحیی دده، یقین درویش، یحیی افندی.

ترجمه‌ی رساله‌ی سپهسالار: ترجمه و تألیفی است از روی رساله‌ی سپهسالار به مناقب خداوندگار، که به دست مدحت بهاری حسامی انجام پذیرفته و در سال ۱۳۳۱ هـ چاپ شده است.

تذکره‌ی مجالس روم: تألیف غریبی شاعر عهد شاه طهماسب صفوی، که یاد او در مقدمه گذشت. وی اثر خود را با ذکر مولوی شروع می‌کند و ضمن دادن شرح احوال شعرای آسیای صغیر، بسیاری از مولوی سرایان را نیز نام می‌برد. در نسخه‌ی خطی موجود، شرح حال و آثار مولویه سرایان زیر آمده است:

۱. مولانا جلال‌الدین رومی.	۲. مولانا شیخی.	۳. حمزوی.	۴. مولانا احدی.
۵. نظامی چلبی.	۶. روشنی دده.	۷. مولانا حسن.	۸. احمد پاشا.
۹. سجودی.	۱۰. جم سلطان.	۱۱. سعدی چلبی.	۱۲. سوزی.
۱۳. جعفری مداح.	۱۴. جعفری چلبی.	۱۵. صافی.	۱۶. قرملی حمزه.
۱۷. امیر چلبی امیری.	۱۸. درونی.	۱۹. مولانا صفی.	۲۰. روانی.
۲۱. دواعی.	۲۲. نشانی.	۲۳. مهری.	۲۴. آفتابی (قیز).
۲۶. صنعی چلبی.	۲۷. هلالی.	۲۸. اسحاق چلبی.	۲۹. نجومی.
۳۰. مولانا قندی.	۳۱. ابراهیم گلشنی.	۳۲. علی اصولی.	۳۳. بابا دراز شوقی.
۳۴. احمد بیک.	۳۵. ذاتی.	۳۶. فرخ‌بیک فرخی.	۳۷. عطایی.
۳۸. اشتیاقی.	۳۹. سریری.	۴۰. مآلی.	۴۱. سلیمان‌بیک جدیدی.
۴۲. علی‌بیک ضعیفی.	۴۴. آهی.	۴۵. فوری.	۴۶. عبدالعلی افندی حلمی.
۴۷. حسن خلیفه جمیلی.	۴۸. شاهدی دده.	۴۹. حکیمی.	۵۰. لطف‌الله چلبی (غباری).
۵۱. لطیفی.			

ترجمه‌ی ثواقب: اثر درویش محمود از مریدان شیخ عبداللطیف ابن سنان که به اشاره‌ی شمعی شارح مثنوی، در سال ۱۰۰۰ هـ. آن را در قونیه به سر آورده است. اثر بر اساس کتاب ثواقب المناقب اثر عبدالوهاب بن جلال‌الدین محمد همدانی ترجمه و تألیف شده است.

ثواقب المناقب: اثر عبدالوهاب بن جلال الدین محمد همدانی که توسط درویش سنایی خلیل (م. ۹۵۰ هـ) با بسیاری تعدیلات و افزوده‌ها به ترکی ترجمه و تألیف شده است. در این کتاب، اول شرح حال خود مولانا از ولادت تا وفات، سپس فرزندان و مریدان و شعرای پیرو وی یاد شده است.

حدیقة الجوامع: تألیف حافظ حسین ایوان سراسی (متوفی ۱۲۰۱ هـ) که در اصل درباره‌ی جوامع و مساجد استانبول و شرح احوال بانیان خیرخواه آن تألیف شده است. آگاهی‌هایی نیز درباره‌ی مولوی‌خانه‌ها و شرح احوال مشایخ آنان آورده است. این اثر در سال ۱۲۸۱ هـ در استانبول چاپ شده است.

رساله‌ی سپهسالار به مناقب خداوندگار: اثر مجد الدین فریدون بن احمد سپهسالار سلجوقی (متوفی ۷۱۲ هـ) در شرح احوال مولوی است که از سوی فرزندش شرح حال اولو عارف چلبی (متوفی ۷۲۰ هـ) و شمس‌الدین عابد چلبی (متوفی ۷۳۹ هـ) چند درویش دیگر بر آن افزوده شده است.

سفینه‌ی نفیسه فی مناقب المولویه: تألیف ثاقب مصطفی دده (متوفی در ۱۱۴۸ هـ) از مریدان محمد دده، شیخ تکیه‌ی مولویه در شهر آدرنه، که در سال ۱۱۰۲ هـ. خود به مرشدی و شیوخیت در مولوی‌خانه‌ی کُتاهیه نایل شد و تا دم مرگ خود، ۴۶ سال از مریدان دستگیری کرد. مقبره‌اش هم اکنون در تکیه‌ی کتاهیه است.

وی علاوه بر دیوان به سیاق اشعار مولوی، تذکره‌ی نامبرده در بالا را دارد که در ۳ جلد به فرجام آورده است. در جلد اول از چلبی‌ها که از نسل مولوی بر جای مانده‌اند، در جلد دوم از مشایخ مولویه، در جلد سوم از دراویش مولویه سخن رانده است. هر سه جلد این کتاب در سال ۱۲۸۳ هـ. در مصر چاپ شده است. جلد اول ۲۶۸ ص، جلد دوم ۲۳۳ ص، و جلد سوم ۱۴۴ ص. است.

سماع خانہی ادب: تألیف علی انور کہ در سال ۱۳۰۹ هـ. در استانبول تألیف و در همان جا چاپ شدہ است. سماع خانہی ادب، در واقع چکیدہای از اسرار ددہ تذکرہ سی است. این تذکرہ نیز بہ ترتیب الفبایی تنظیم شدہ است. شاعران مولویہ سرا کہ در این تذکرہ نام بردہ می شوند عبارتند از:

ا: آدم ددہ، آقازادہ محمد ددہ، احمد ددہ، انیس رجب ددہ، اخی صادق، آرامی، آئی.

ب: برہان الدین، بقایی، بری.

پ: پیری.

ت: توکلی ددہ، تابع، تابب.

ج: جلال ارغون، حمال چلبی، جنونی، جوری ددہ.

ح: حیاتی، حجازی، حسام، حسیب، حافظ، حالتی، حلمی، حبیبی، حافظ منسترالی، حافظ ددہ.

خ: خضر پاشا، خسرو چلبی، خضر بیگ، خدایی ددہ، خالص، خضر حمدی، خلوصی.

د: دیوانی سلطان، دالی ددہ، دانشی علی ددہ، درویش چلبی، درویش ددہ، درویش، درویش عثمان سینہ چاک، دشتی.

ذ: ذہنی صالح ددہ، ذہنی نجفزادہ، ذہنی درویش حسن.

ر: رسوخی ددہ، رحمت اللہ ددہ، رشکی علی ددہ، روحی بغدادی، رجب طریقتی، ریسما احمد ددہ.

ز: زین الدین.

س: سیاہی مصطفی ددہ، سائب ددہ، سعیدا ددہ، سید سالک ددہ، سماحت ددہ، سید علی، سماعی، سروری، سامی، سوزی.

ش: شاہ چلبی، شاہ محمد چلبی، شاہدی ددہ، شہودی، شفایی ددہ، شیخی ددہ، شیخی ممبیش ددہ، شکیب ددہ، شمعی ددہ، شوری، شہلا میال، شانی، شفییعی، شہیدی، شناسی.

ص: صبوخی ددہ، صائب، صدری ددہ، صفایی ددہ، صفی اللہ ددہ، صابر ددہ پارسا، صادقی ددہ، صادق ددہ، صمتی، صدقی ددہ، صنع اللہ، صافی ختایی، صاحب، صفایی، صافی.

ض: ضمیری.

ط: طاهر حسام چلبی، طوغانی احمد دده، طالب دده، طریقتی امیر دده.

ع: عبا پوش سلطان ولی، عالم، عادل، عبدالحلیم، عارف حاجی، عبدالوهاب، عرضی دده، علمی دده، عدنی دده، عارف دده، عزیز دده، علیشی، عرشی، عزلتی، عزمی دده، علمی.

غ: غریبی، غالب دده، غوصی دده، غانم.

ف: فرخ چلبی، فدایی دده، فاضل خلیل دده، فنی دده، فانی دده، فنایی دده، فقری دده، فصیح فوری، فراقی، فیضی، فوضی، فرخی.

ق: قاری، قاسم دده.

ک: کمال احمد دده، کریم دده، کلایی دده، گناهی، گنهی دده، کاتبی، کلامی، کاملی.

ل: لقمانی دده، لطفی، لالی دده، لسانی، لیب.

م: محمد بردار، مقیم دده، ملامی دده، محرمی دده، مذاقی، مظلوم، معنوی، مخلص دده، مونس.

ن: نشاطی دده، نصیرا دده، ناجی دده، نصیب دده، نظمی دده، نایی دده، نطقی علی دده، ناصر دده، نهیجی، نجاتی، نگاهی، نطقی، نیازی، نوری، نیاز، نیر.

و: وفایی دده، وجدی دده، وهبی قدیم، وهبی، واثق.

هـ: همدی دده، هیئت.

ی: یوسف سینه‌چاک، یوسف دده، یحیی دده، یقین.

شرح حقایق اذکار مولانا: تألیف سید محمد فاضل شریف‌زاده معروف به فاضل پاشا حاوی شرح حال مشایخ چلبی، مشایخ مولوی‌خانه‌های عثمانی در زمان مؤلف و نمونه‌ی آثار آن‌ها است. این کتاب در سال ۱۳۸۲ هـ در استانبول چاپ شده است.

مجموعه‌ی التواریخ المولویه: تألیف سید صالح احمد دده که به تاریخ شعرای مولویه نیز معروف است.^۱

^۱ رک. آگاه سیرری لوند. تورک ادبیاتی تاریخی، ج ۱، گبریش، ص ۳۵۲.

مناقب حضرت مولانا جلال‌الدین رومی: اثر احمد عونی قنقی (م. ۱۳۵۷ هـ) که در سال ۱۳۳۱ هـ. در استانبول چاپ شده است.

مناقب حضرت مولانا: به همین نام نسخه‌ای خطی در کتابخانه‌ی نور عثمانیه به شماره‌ی ۲۶۱۰ نگه‌داری می‌شود.^۱

مناقب العارفين: اثر افلاکی احمد دده که آن را به اشاره‌ی اولو عارف چلبی در سال ۷۵۴ هـ. به فارسی به پایان آورده است. در شرح احوال مولوی و اطرافیان و پیروان او است که بارها به ترکی ترجمه و باز پرداخت شده است. فرجامین ترجمه از آن آقای تحسین یازجیجی است و در سال ۱۹۵۹ در دو جلد در آنکارا چاپ شده است.^۲

مناقب العارفين: اثر سید ناصر عبدالباقی (م. ۱۲۳۷ هـ) که بر اساس مناقب العارفين افلاکی و با اضافات و شرح احوال و نمونه‌ی آثار دراویش مولویه تا عصر مؤلف، تألیف شده است. در مقدمه گوید که اثر را به اشاره‌ی عموی خود احمد دده (م. ۱۲۲۹ هـ) به فرجام آورده است. این کتاب چاپ نشده است و نسخه‌ای از آن به شماره‌ی ۱۱۲۶ در کتابخانه‌ی سلیمانیه‌ی استانبول محفوظ است.

مناقب العارفين ومراتب الکاشفین: که بر اساس مناقب العارفين افلاکی ترجمه و تألیف شده است.

^۱ آگاه، سیرری لوند، پیشین، ص ۵۴۲.

^۲ متن فارسی را نیز همو چاپ کرده است.

مناقب مولانا: سروده‌ی لقمانی دده متوفی در ۹۲۵ ه. در شرح حال و کرامات مولوی. نسخه‌های خطی موجود آن به شماره ۴۸ در بخش حالت افندی از کتابخانه‌ی سلیمانیه و شماره‌ی ۱۳۱۹ در بخش امیری از کتابخانه‌ی ملت در شهر استانبول محفوظ است.^۱

مناقب مولانا: به همین نام کتاب دیگری در کتابخانه‌ی سلیمانیه بخش حاجی محمود به شماره‌ی ۴۶۷۱ مضبوط است.^۲

مولوی‌خانه‌ی یثنی قاپو: تألیف محمد ضیا احتفالیچی (م. ۱۳۴۵ ه) که در آن شرح احوال مشایخ مولوی‌خانه‌ی یثنی قاپو که در سال ۱۰۰۶ تأسیس شده است.

مولوی شاعرلری: تألیف احسان محوی از شعرای طریقه‌ی مولویه در ترکیه‌ی معاصر که سعادت زهت در کتاب خود به نام تورک شاعرلری آن را نام می‌برد و بخش‌هایی از آن را نقل می‌کند.^۳

^۱ رک. فهرست نسخ خطی ترکی در کتابخانه‌های ترکیه (TCYK)، ص ۴۶۹.

^۲ همان، ص ۵۶۸.

^۳ رک. سعادت زهت، تورک شاعرلری، ج ۳، ماده‌ی اسرار دده، ص ۱۳۵۲-۱۳۴۴.

گزیده‌هایی از اشعار مولویه سرایان

چنان‌که گذشت، جلال‌الدین رومی معروف به مولوی، در تاریخ ادبیات ترکی صاحب مکتبی است که از سوی مریدان و پیروان او تا عصر ما گسترده شده است و در ایران به ویژه در آذربایجان و خراسان، چون هاله‌ی رنگین زیبایی از قرن هشتم هجری به این سو را در بر گرفته است.

تحلیل و نشر گزیده‌ای از آن‌ها بس دشوار و حتی به سبب گستردگی آثار به جا مانده، غیر محتمل می‌نماید. اما در این جلد بی‌توجه به ابتدایی بودن برداشت ما در این گزینش، برای آشنایی خوانندگان ایرانی، تنها از چند تن مولویه‌سرای قرون اولیه‌ی پیدایی این مکتب یاد می‌کنیم.

۱. سلطان ولد

بهاء الدین محمد بن جلال الدین بن محمد بن بهاء الدین محمد متخلص به *ولد* و معروف به *سلطان ولد*، در سال ۶۲۳ هـ از گوهر خاتون دختر شرف الدین سمرقندی، درویشی از ترکان خوارزم، منکوحه‌ی جلال الدین مولوی در شهر لارنده به دنیا آمد و به نام جد خود، *ولد* نامیده شد.

مولوی علاقه‌ی خاصی به فرزندش داشت و همه جا او را به همراه خود به محافل و مجالس می‌برد و او را فعل خود می‌دانست.^۱
افلاکی درباره‌ی او گوید:

«حضرت *ولد* بعد از نقل *والد* خود، سال‌های بسیار به صفای تمام عمر می‌راند و سه مجلد مثنویات و یک جلد دیوان ترکی انشاء فرموده از معارف و حقایق و غرایب اسرار، عالم را پر کرد و...»^۲

همچنان که از قول افلاکی در می‌یابیم، وی آثار شیوایی به نظم و نثر داشته است. باید گفت آنچه اکنون از او به دست ما رسیده است، جزو شاهکارهای ادبیات اسلامی در قرن هفتم به شمار می‌رود.

سلطان ولد در قونیه و شام تحصیل کرده، مسلط به علوم عصر خود بوده است. *جلال* همایی آثار بازمانده از او را «ذخایر ادبی» به شمار می‌آورد^۳ و *عبدالباقی گولینپنارلی* می‌گوید: «*بین آثار واقعاً از نظر زبان شایان ارزش زیادی است.*»^۴

^۱ روزی مولانا فرمود: بهاء الدین! آمدن من به این جهان، جهت ظهور تو بود، چه این همه سخنان من قول من است، تو فعل منی (مناقب العارفین، ج. ۲).

^۲ همان، ص ۸۰۴

^۳ ابتدا نامه، مقدمه‌ی جلال الدین همایی.

^۴ مولویه بعد از مولانا، ص ۸۱

سلطان ولد عارف دل سوخته‌ای بود که دانش مذهبی سرشاری داشت. در شعر ترکی نیز تکنیک خاصی را برگزیده است. تمام ابیات ترکی *ابتدا* نامه نمایانگر تسلط و قدرت وی به دقیق شعر ترکی است:

کندوزوندن جهانی گر سوره‌سن،
مین جهان اول جهاندا سن گوره‌سن،
نه بالیقار وار اول دنیز ایچره،
گرسنه تانری اول سودان ایچیره.
دنیز ایچره بالیقارین گوره‌سن،
اول بالیقارلا هم بئله دوراسان.
اؤلمگی اول دنیزده گورمیه‌سن،
گوره‌سن نه کی وارسا سورمیه‌سن.
آندا آلسوز- آغیزسیز ایچمکدیر،
اول چمنده قانادسیز اوچماقدیر.
توخومو اوچماغین ناماز اولدو،
یئرلری، ائولری نیاز اولدو.
ذکردن دوغدو آنداغی قوشلار،
دوکه‌لیب آندا یایلایب قیشلار.
ذکر اوچماقدا قوش اولوب اوچار.
بختلی اول کیشی که ذکر ائدر.

در اینجا برگزیده‌ی دیوان غزلیات سلطان ولد را می‌دهیم. برخی از این غزل‌ها را سعید نفیسی در *انجام دیوان سلطان ولد*^۱ به صورت کلماتی نامفهوم و مغلوط چاپ کرده است. در تدوین غزل‌ها و هم‌مثنوی‌ها، از سه چاپ مشهور پروفیسور سعادت چاغاتای^۲، پروفیسور

^۱ دیوان سلطان ولد، با مقدمه‌ی سعید نفیسی، ص ۵۵۶-۵۶۳.

^۲ سعادت چاغاتای. تورک لهجه‌لری اؤرنکلری، آنکارا، ۱۹۶۳.

فاخر ایز^۱ و دکتر ابراهیم تاتارلی^۲ سود جستیم. در دو مثنوی ابتدای نامه و رباب نامه، برخی نسخه بدلها و اختلافات مهم سه چاپ فوق را در انجام متون آوردیم. در این پاورقیها: «س» را برای چاپ چاغاتای، «ف» را برای نشر مرحوم فاخر ایز و «ت» را جهت کتاب گرانقیمت ابراهیم تاتارلی برگزیدیم.

غزله

- ۱ -

باخما مننه، باخما مننه بوکوز ایلد، بوکوز ایلد،
جان کوزونو کر آچاسان، سن نولاسان، سن نه لولا؟
گر منی سن گامی کوره سن، کندوزونوبامی کوره سن،
نه نه کیم ریستر ایسنه، سنه کله، سنه کله!
تازی یس بیگیل دیک دور، تازی یس کورگیل، دیک دور،
آیتیم بونو کیم: «تازر قاندا لولا، قاندا لولا؟»

^۱ فاخر ایز، اسکی تورک ادبیاتیندا نظم، استانبول.

^۲ ابراهیم تاتارلی، اسکی تورک ادبیاتی، متینلر، صوفیه، ۱۹۷۳.

مندن انشیت وارلندا کیم جانینا جانر قاتیلد،
من کی نوزون بویلر دیم، کون و گنجہ کوئیر دیم،
بو آندا دلکی کیشیلر آنر بولا، آنر بولا.
دو نیادا هر کیم سئوینر، بونو دیلر، بونو کوردر،
آندا وارلر سا بوندا آنل نه قیلد آل نه قیلد.
گر کوردر مز سینیز آنی، کر بیلر مز سینیز جانر،
ایشتہ بین آنی، کیم سیزر آندا سال، آندا سال.
آندا یقین رحمذیر، بوندا یقین شیطانذیر،
شیطان آلیندان قاصینر، لئین لاجول و لا.
قویون ساواشی سیز بوگون، شیطان باشینی دو یویون،
سد بیکی نربئل بیکی نر خوش قورولون بیر-بیر ایلد.

تورکجه اگر بیلمز لیدیم، بیر مؤزومینسه اتمز لیدیم،
تاجا اگر دیلر سینیز، کوییم اسرار علدا!
کیم «ولد» می سؤه ر ایسه، کامی کوژ ایله باخار سا،
تازی اونون باشیندان ساوار بلد، ساوار بلد.

-۲-

قارنیم آجدیر، قارنیم آجدیر، قارنیم آج،
رحمت ائت گیل، تازر منه قاپو آج.
اوچماق آشیندان دیلرون بیر چاق،
نور خمیریندن ایکی اوچ بوز لاماج.
رحمتین چوخدور، دیزدیر، اسر چلب،
رحمتین اکیلمیه، سن چوخ ساچ!

گر یازوقوهون باغیشلد، ای کریم!
قولونا دوتسا قاتی بو قاز قاچ.
سن بووردون قولونا: گل بیر قاریشر!
کیم سنین ایچون کلم من بیر قولاج.
کیم سنی بیر بلییه جانلدر جانر،
اولدوکافر، بونونا آسیدمی خاچ.
کیم سنی کوره وعاشق اولمیه،
اونو جانسیر بیل، یا داشدی، یا آغاج.
سن گوشرسن کومی تحیتن ای پادشا!
چایر و چمن نوروندان آلدیر چاچ.
قاشلدرین یایدر، کوزون اوخلدر آتار،

گوئیلون اول اوسلار ایچون اولدو آتاج.
اول نه باشدیر، اول نه کوزدور، جان آکور،
اول نه بویدور، اول نه یوزدور، اول نه ساچ!
او «ولد» کوزلو جھاندا آزدیر،
کوزموزه بانمسا، ایراقدان قاق، قاق!

-۳-

سنین اوزون کونشیر، یوخسا آیدیر،
جانیم آلدی، کوزون داخرنه آیدیر؟
منیم ایگی کوزوم بیگیل جانیم سان،
منی جانشیز قویا سان سن، بو گئیدیر.
کوزمدن چنمسا، کیم بوئر سیندیر،

منیم گوزوم سنه یا خشر سر لیدیر.
نه او خدوربو، نه اوخ کیم دکدی سندن،
منیم بو یوم بو نویدیر، شیددی یایدیر.
تماش چین بری گل، کیم گورده سن،
غنه گوزوم یاشی ایرماق و چایدیر.
سنین بو یون بو داغدان آخدی کچدیر،
جهان لندی یوزوندن یازو یایدیر.
بو کون عشقین او دوندان ایسی آلدوق،
بیزه قایو دگیل، گر کار و قایدیر.
منه هر گجه سندن یوزمین آسی،
منیم هر کون ایشیم سندن قولایدیر.

«ولد» یو خولدی سن سیز بو جھاندا،
سنی بولدر، بو کزدن بگ و بیدیر.

-۴-

بو جھاندا کیم چیخار سا، بیزی آل بلانا ناووز،
یولوموزا کیم گیره سه بئله قیش بیگلی آچا ووز.
بئله لیمیز دو تاوز، بو آغیر یولو کئده یوز،
کیشی نینم که کوژنز، دو توژ کوژدن آچا ووز.
ییری قویا وژ کئده یوز، بو خلدی تقر قیا ووز،
عیسی نین یولون دو تاوز، یا غار سر کوئی آخا ووز.
یعلیمیزی کیم آرار سا، آل - اوز و موزه دورار سا،
دارا ووز چالیش قیلدوز، دارا ووز قلیچ آراروز.

قارانقو موسی گئدوروز، یئلیمیزده بیزمی اوروز،
داراروز نورون سوسیلدا قرانقو موسی سیاوز.
قارانقو موسین سیاوز، سؤمز ایله خوش ووراروز،
قانتو ایله کؤره رکن، کایلدردان شرین ییخ ووز.
اولری که بیز قیراروز، کئرو جانلدر دانش وراروز،
اولئی که بیز ییخ ووز، کئرو آنس بیز یاپاوز.
کیشی نین که کؤزی کؤره، بیزه جان وئره کون لئدر،
نه که بویولا واراروز، یوز آنون کیمبی آلاوز.
یورولمی «ولد»! که بوگون بوچوتانیدان آچاوز،
چار وچیمین آچاندا آخیمساز یوزون کؤراروز،

- ۵ -

دورون کورون بوکجه نه ياتار سيز،
الی دولت کوروندو، نه دورار سيز.
آنی کیم کونونوز آیدیر کی قانس،
گوش کیمی آنی بلی کورور سيز.
سيز آندان هم دویار سيز، هم آچار سيز،
سيز آندان هم ياتار سيز، هم دورار سيز.
جهانی کیم کوره سيز قامو ائدیر،
اگر ایلی کوره سيز سيز کوره سيز.
یئری، کویئر نه وار سا ائل بیر تر،
کورو کوزو آچین قاندا ورار سيز.
کیشی کندی ایشیندن بلر اولار،

گوره نمر سیز آنی داش سیز، دمیر سیز.
آلینده سیز آنین گورون نه آیدیر،
بیلین آندان نجه دور لو آلا سیز.
«ولد» آیدیر که مندن کامی آشدین،
آنینچین سیز بئله سیز کم آنا سیز.

-۶-

هم سن گوره بون بنی، لیدنسه وار اووم بیر کون،
یولدا او توروم جانسوز قان آغلیا ووم بیر کون.
گر اولمایسان بنوم، تندن چیخا بو جانوم،
بو قایو بنی دوتا، آنسیر اولووم بیر کون.
بوجی ایچه دوم بوجر، دلی اولاروم دلی،

نم وار وڑھوم یئلہ، سنی دوتاووم بیرگون.
 سنی نیشہ سؤهریم، یوزجان ییکر دیلروم،
 اولاکہ قول وکولہ سنون اولاووم بیرگون.
 دوروروم و آغلدروم، اوتورورام، اینلروم،
 ایئلہ قویا تازی، هم بن کولہ روم بیرگون.
 کوزلر سنی کوزورسہ، عالم سنی ییلورسہ،
 آلوم دیکچر سنی، بن کیزلیہ روم بیرگون.
 «ولد» یوزنر کوردی، کدی قاپونا دوردی،
 آیتدی کی کلہ اول کیم آنراؤپہ روم بیرگون.
 هم سن کوزہ سن منی، ائدن اوتوروم بیرگون،
 یولدا اوتوروم جانسیز، قان آغلیاروم بیرگون.

-۷-

ای آئی و گوش قولون،
آلین جانیر بوگون.
گر بیر باخان مننه،
اکسیک نه اولار سندن؟

اول آئی اوزونو کوردوم،
گادور قیزینا ساردیم.
آتدیم نه چخا ریر سان،
بو کرده منردیندن؟

سن بایسان و من یوخسول،

سن بکسن و من بیر قول،
تازی چینم بیر مالان،
دگیل که سنیوم من.

مندن یوخومو قاپدین،
وئردین یئله و کزدین.
سه تیغیل نه بلا دیر بو،
عشقین نه دیلر مندن؟

گر سن دیلمز سن کیم،
منی دلمر لده سن.
آل ای اوزوله کوندوز،

دلدارنشته کزورس؟

سن پاشاسان ای جانیم!
ارنگیل نه دیلر کوننون
کیمیر که سنه لئه،
بیریاختی وائل یان؟
چون چرخ، «ولد» کردان،
برگرمه رخشان
هردم غزلمر کویان،
باساز که: تنن تن!

-۸-

آنی کیم من کورورهم کر کوروسن،
منیم حالیم نسته دیر کی بیله سن.
اگر داشسان، اگر دمیر، بونوردان،
دولاسان بلکه کل نور اولورسن.
اگر عالم، اگر سالک اولار سا.
قیسان عالم آنی دوتاسن.
ارنر کویه آغدیلا ر بویردن،
ارنرله بئله کویه آغاسن.
طهور دور حق سوسی اوچماق ایچره،
اگر طهرسن، آندان سن ایچهن!

یاوی قیل کندوزونی دالوبیسکر،
آنی کیم سن ویلرسن، تتر بیله سن.
«ولد» سنی کونشدن بلی کوردی،
نجه آندن سرینی کیزلیه سن.

-۹-

نه تاتیدیر سنین عشقین،
کی مندن کونومو آلد سن.
آنا بیر جان فدا قیلدیم،
ایکی مین جان مننه کلدی.
آنین کیم جانر نور لویدی،

عیسی بیگی کوئیہ قاسم
قارانتو جانلیئر اوزرد،
ریشک بیگی کترو قادی.

سنی بیدیم، سنہ کلیم،
گوژوم آچدیم اوزون گوژوم.
ریشم وردمر دلی آلدیم،
منی عشقین سنہ سالی.

سنی گوژوم قچار لیدین،
جانیم یولون آچار لیدین.
عاشقلاری سچر لیدین،

قالانی ایلدیریم چالدین

آلی کئی سنی سؤدر،

سنی لیستر، سنی یولدر.

گوش کیبی اوزون دوغار،

قامو عالم نوروں دلدی.

خلدیق لر جانی ساچین،

بو دونیا دلن بری قاچین.

گؤزو آچین، گؤزو آچین،

گؤزون تازی نه لر قیدین

ولد کندی سیزه آیدیر،

نه لیستر سیز، سیزینله دیر.

کیم اصلیه منربیلدی،

دیز آلدی، گوهر بولدی.

-۱۰-

سنین ائوین بوکچه نور دوتدی،

آنین چین کیم آچاذا آی توشدی.

قاراقولیا آندا که بو آی،

قاراقولنی نور ایله دیشرا آتدی.

او لاندن دلایح باق بللی اولر،

کیم آغری اودا قالدی یوخا گتدی.

او امدن بو کجھ ائمہ دلدسر،
کیشی کویدان دگیدی واردسر، یستدی.
نه یا غمور دور کی یا غدی جان اوزونہ،
کی جانان مین کلف مین باغ بستدی.
نه کوهر آلدسر بو بیر داملد جانیم،
کی یوز مین دینز آنا گیر دسر باندی.
منہ سیزما نشان اسروک اولارسان،
منی گورسن نه سوچو بستدی دوتدی.
مجایبه قالارون ال چلبدن،
ایکی جانی نسته بیر۔ بیر نه فاندین
آنی باخشیلدیندن بیر سزئیدیم،

قارا گوزون مننه نه او خلد ر آتد من
«ولد» بازار ايتر کندی بير له،
سنی آلدی، جهانی وړدی سادی.

-۱۱-

تازی ايتچون گل مننه، کیم آسان تازی میر،
وړ بو جهانی بوگون، کیم آسان تازی میر
باش نه اولور بو یولا، وړ داولرین سن یئله،
باش سیزجان کوزون آچ، کیم کوره سن تازی میر
اوسونو توغیل بوگون، یايلدا کورگیل دوگون،
دلی کیمی اویناغیل، کیم پیله سن تازی میر
کندوزونه بانمغیل، کندوزینی سن توغیل،

کندوزینی یا دو قیل، کیم بولاسان تازی میز
گوئی آغاسان جانیم! کر اولاسان سن منیم،
آرچ آئینی و ژمالین کیم دو تاسان تازی میز
قیمتین آرتیق اولا، آئی سنه یاستیق اولا،
سئو سن یرو گوئیر، کر سئو سن تازی میز
شیخ آچار ایسه کوزون، اوچماق اولا اوروزون،
تامودا گوئی نه اوزون، کر قویاسان تازی میز
گورمیه سن سن جانر، بیلمیه سن سن قانر،
سندن ایراق آئی هانی، کر سانسان تازی میز
نجه «ولد»! حق ایچون بیر قاچ عاصر ایچون،
ایل اون ایکی آئی آغلدیب، یالواراسان تازی میز

ابتدا نامه

۱ کیم اجل سیز او لورسه اول قاور،

او چمساغی بو جماندا نقد آکور.

کیم او لورسه بو کون دیری اول،

کیم او لورسه یارین یا ووز قالا.

دو نیاین دیر لیکر کچر قاناز،

تازی دان کیم دیر یسه او اولمز.

بو حدیشر بو یوردو پنجمسبر،

قانغ کیشی که دیر لیکین ایستر.

۵ کندوزوندن کرهک کیم اول اوله،

دیر لیکین معنی سین اولوب بوله.

اؤلمه دن تنز اولون، آغون گوگه،
کیم سیزی آی ليله کونش اوگه.
اول کیم اولدو، اولو مسوز اول قالدی،
اوچماغی بو جماندا نقد آلدی.
گر دیر لیک الم سیز اولمکدیر،
تازی بیر له همیشه اولماقدیر.
بو جهان سؤمکین کیتمکدیر،
عشق او دوندان همیشه بیتمکدور.
۱۰ کندودن یا ووزمی کدر مقدر،
اول کیم ائتمز بونونه ایره قدیر.
اولمیزین معنی سی بودور کی نیل،

نفسین اولدور کی اولاسان بسمل.
کندوزونن یا وزولو غوشه سور غیل،
نه نه دن که حق دگیل، دور غیل.
صارپ ایشدور بونو لئده میه سن،
یا لنینیز بویولا کئده میه سن.
کندوزوننه ایچر چقا یا یاسان،
گؤز سوز اول، آمی یوزه با قامیاسان.
۱۵ ایسته آنی کی یولی واریشدیر،
جانی حق نورو قاریشدیر.
کیم سنی اول اولو حقه دگیره،
قور قولو کوپرودن سنی کئچیره.

صدق ایله برک دوت آنون اگتین،
کیم سنی ایلتہ اول چلدبه دگین.
دیکنی تئر چقار، کلف دیک کیل،
قامونو توغیل، منه گل کیل.

اول یولا من ایلی قلدووزون،
سن منیم سووم ایچ کیم آغوزان
۲۰ کوز لرین من آچیم کی گئی کوره سن،
دکه لردن نجه۔ نجه سوراسن.

نه کی وار دیر جھاندا بیدورون،
سنی حصدن تام دولدورون
اول پینار دان که خضر بو لپچدی،

دیری قالدی و نفسینی بیچدی.
من سنہ اچچورہم کی تور تولا سان،
تازی یولون آنون بیکیر بولاسان.
بوی سری قویوبان کوئیہ آخاسان،
قار انغویئرہ نور بیکلی یاغاسان.
۲۵ رحمتینہ دونر کون ایلیہ سن،
قدرتینہ کونر دون ایلیہ سن.
نہ کی سن حکم لئدہ سن اول اول،
آز کورسہ سنہ اول اول بول.
آگتین دوت کیسلہ آندان سن،
کندوزین کورمہ دئمہ کیل سن من.

کندوزینی اونوت آنی بیغیل،
کندوزین یاووقیل آنی بوغیل.
کندوزیندن جھانی کر سوره سن،
مین جھان اول جھاندا سن کوره سن.
۳۰ نه بالیقدر وار اول دنیز لایچره،
کر سنه تازی اول سودان لایچره.
دنیز لایچره بالیقدرین کوره سن،
اول بالیقدر ایله بیله دوره سن.
دوروبان آندا سن بالیق اولاسان،
نه کیم ایستر این بایق بولاسان.
اوئلکی اول دنیزده کورمیه سن،

گوره سن نه کی وار سا سورمیه سن.

آندا سوز لر یئرینده کورما قدیر،

آندا کییم کوز کوره، نه سورما قدیر.

۳۵ آندا آلسوز - آغیز سیز اچمک قدیر،

اول چمنده قاناد سیز اوچما قدیر.

یتمک - اچمک بخت ده نوردان دیر،

خوشو غون اوچما غنی حور دان دیر.

توخومو اوچما غنین نماز اولدو،

یئر لری - اولری نیاز اولدو.

یتمیش ویا پراق آندا سؤیلر،

لیر لایوبان بودا قدا اونار لار.

ذکرون دوغو آندا غر قوشلدر،
دوگله لی آندا یایلدی سب قیشلدر.
۴۰ ذکر اوچماقدار قوش اولوب اوچار،
بختلی اول کیشی که ذکر لندهر.
کیم اکر سه، دلیم - دلیم کو توره،
اول کیم اکنز، یارین اودا اوتورا.
اول کیم اگدی بوگون - یارین کو توره،
اوچماق ایچره سئوینین اوتورا.
دینون آرتورکی سن دیری قالاسان،
کفرون آرتورما ایت بیکر لوله سن.
جانلرون جانر صدق و ایمان دور،

کیشی بو نور ایله مسلمان دور.
۴۵ کیشین کیم دگیل قاتر عشقی،
قینا زور پینار بیگی صدقن
صدق بویسر که آزدور قورویا،
چون دگیل کیم دینز کیسی یئرینه.
مدی کر دگئیدی اکیسک سیز،
یئریدی، اولایدن سیری یوز.
صدقین باغیر کی بیتدی کونموندن،
قورمایدی کولو اولوموندن.
کیم مدد بولدو تانیدان، قالدی،
قیلجی نفسین بوینونا چالدی.

۵۰ بیچدی نفین باشین گی کاوردی،
دورمادان، تازی یا یولون اوردی.
تازیدان اول دیر سرکی جان و ردی،
تازی یولون اورانداری قیردی.
کیم بونو اشدی، تور خودان کچدی،
اوچساغاکیردی بول سوچر ایچدی.
اول سوچردن کی: آن طهور بود،
اوندان ایچگیل که: عین نور بود.
اول سوچردن که: تازی نوری دیر،
ساقی سی اوچساق ایچره حوری دیر.
۵۵ گووددن چیق که جانینی بولاسان،

جان کوزون آچ کی جاندرین آلاسان.
تازی آیدر اگر منہ کله سن،
نه کونولون دیلر ایسه آلاسن.
کندوزنی توغیل منردو تغیل،
مالینی اوینا عشقی نی او تغیل.
کیم سنین من اولام کی تازی - ون،
بیرینه بین قیلام کی تازر - ون.
قانغر داملا که بو دیزه کله،
کندودن قور تولا دیزر اولا.
۶۰ ایلری اول اکیدی، بیر اولدی،
داملا کیم کندو دیزین بولدی.

داملد کیم د نیرہ دوروپ کلنز،
قانییب عقدن د نیر اولساز.
گوش ویل آنی نیہ بیگیل،
یاشینغی کده قالی بیگیل.
یئر داخریل بیگی آنی سوره،
د نیر اول داملدیر قاجان سورا؟
نہ کیم قالدی کیم سورالار،
یوق نہ بی آسیت نیتہ کوره لر.
۶۵ شمہری کیم سن دورور سن آندا وار،
نہ کیم ایستر دیلر سن آندا وار.
کندوزین بیل کہ تازی میر پیله سن،

لؤلئیه سن لبد دیری قالاسان.
تازی ددان سن دولو ایراق باخما،
سندن آیرو دگیل قاپی قاقما.
جانون آتدان دیری دورورکی کور،
گووده دن کچ، آنی جانیندان سور!
جانین لایچینده ایسته آنی سن،
کیم بولاسن ائیت بونر مندن.
۷۰ پاخیرین آلتون لئه اول کیمیا،
داغی یوز مین بونون کیسی آدلیا.
دو که لی یازوغونر مزد لئه،
نور اولاسان قار انغولوق گئه.

تن ز جان زنده است و جان از وی،
ایسته جانین ایچپسینده و صلت حی.
گر چه حق قادر است کز عدم،
کند ایحب اصد جهان به دمن
به عمل بخشدت مقامی سنی،
کندت مرداگر چه کم ز زمن
۷۵ مزدون یک رک ایلیه یازو خون،
بخشدت بی جهاد علم لدن،
چلبین قدرتی عظیم چوقدور،
ایکی عالم کیشنده بیر اوقدور.
دیله سینغاز آنون نوزمی اول دم،
دوکتهم آزلیده قناعت لئدم.

تورک ديليني بيور ميئيدن سن،
نؤزيله بلگر کؤستره ديم من.
بيدوره ديم خلایقه نؤز ليله،
کؤزه لردی يار اتقانر کؤز ليله.
۸۰ تا تيجا آيدام نه کيم ديلر سيز سيز،
بولا سيز کيسه نى کى بولدوق بيز.

رباب نامه

۱ مولانا دیر اولياء قطبر، بيلون،
نه کيم اول بويوردوس، لونی قیلون.
تازيدان رحمتير اونون نؤزلری،
کورلار او خورسا آچیلدر کؤزلری.
قانعی کيشی کيم بو نؤزدن يول وارل،

تازمی آنون مزدونر مننه و رده.
یوخ لندهر مالیم داواریم کیم و ردهم،
دوستوغون مال ایله بلی کؤستریم.
۵ مالی کیم تازمر مننه و ردی، بودور،
کیم بومالریستیه، اول اوسلودور.
اوسلو کیشی نین مالی سؤزلر اولور،
مالینی و ریر، بو سؤزلری آلور.
مال توپراق دور، بو سؤزلر جان دورور،
اوسلولار آندان قاچار، بوندا دورور.
سؤز قالور باقر، داوار قانی اولور،
دیری بی دوت، توغیل آنی کیم اولور.

تازى بى دوت كيم قىلدا سان سن لبد،
گون و گنج تازى مردان ايسته مدو.
۱۰ يالواروب زارى قىبوب دئغىل اونا،
رحمت ائغىل كندى لطفوندى مننه.
گوزومى آچ كيم سنى بلى گوزوم،
داملد كيمر ديزه كيريم، دوروم.
نيته كيم داملد ديزه قارولور،
ايكى قلماز، داملد - ديز بىر اولور.
من داخر داملد كيمي ديز اولام،
اوليه م ديز كيمي ديزى قلام.
اوسولار حيران قالار بو نوزلره.

کیم خلیق خالیتی نیتہ کورہ.
۱۵ من بولار آیدورام کیم: اول یوزی،
کیمہ کورمز، کور کورور کندوزی.
تازی کندی نورونو اونا و ردر،
اول نور ایله تازی سر بللی کورہر.
نور اکر اول، کوزونده نور کورہ،
کونشین نورمی کله اونا دورا.
نور بیر دیر، ایکر کورمه سن اوننی،
جان اولور سا کیشیده کورہ جانی.
اوس کرهک کیم اوسلویر کورہ بیله،
دلی نین کیم اوسویوخ، نیتہ کورہ.
۲۰ هر نسه کیم سنده اوندان یوخ دورور،

اول نہ کر چه جھلندا چوخ دورور.

بیل بونی کیم اوسون اونی بیلیه،

ایله کیم جانسز کیشی جان کورمیه.

حرف ایچینده بو قدر معنی سیغار،

بو نوز ایله اوسلو یوخاری آغار.

فهم ائدر کیم تازی کوردی تازی ییر،

تازی نویدیر کی سوردی تازی ییر.

مولانا کیمر جھانا کلمه دی،

اسنجیلدین کیمه حدن دولمادی.

۲۵ اول گونشیر اولیالار اولدوزو،

دؤکولنه اول دکورور اوروزو.

تازی دلان هر بی کیشی بخشش بولور،
خاصلدرین بخششی آیروقموز اولور.
بخششی کیم و ردی حق مولانیا،
آنی نه یوخولاوردی نه بیا.
۳۰ سیزاونی منوم کوزومله کوزونوز،
آنون اسرارینر مندن سورونوز.
من دیم بو زلر کی کیمسه دمه دی.
من ورم نعمت کی کیمسه یئمہ دی.
من ورم خلعت کی کیشی کیمسه دی،
کیمسه منوم بخششیمی سایا دی.
سوردولار مندن خلیق بو سیری،

اؤلویو عیسی نیتہ قید سردیری؟
مصطفی کوئیدن نیتہ یاردی آئی،
تجه کی آسیردی یاووزلاردان کئی.
موسی آلیندن نیتہ اولدی عصا،
دوشمنی نین کوزلو کونه اژدها.
نیتہ اولدو غرق فرعون لعین،
رئیله کیم ائشیتدین اول ریتین چاوین.
۳۵ قان اولاردی آرمی موکافرلار،
جانلدری اولور لیدی آندان قارا.
تازی دن هر کون بونون بیگی بلد،
دورلو - دورلو قالور لیدی آندارا.

اود، خلیق ایچون نیته اولدی کلف،
اودا دوشیچک، اودی بیدی کلف.
بیر اویزلا نسرودی قهر ایله دی،
اونا دونیا نعمتین زهر ایله دی.
چایر اود اولور ایدی ایرا هیما،
معجزه بونون بیگی مین، دئم.
۴۰ صلح ایچون دوغدی داغدان بیر دول،
آتمی لیتردی سود آندان اول.
هود ایچون یلیقیردی اول منکر لری،
داغده - داشه ووردی اول منکر لری.
آندری کیم هود دیلردی، قیرمادی،

آندرين آراسينا ئيل كيرمه دى.
نوح ايون طوفان قامو كافر لرى،
بوغدى سودا قومى سادى كيسه دىرى.
قائىدى سولار، جھان اولدو دىنيز،
نه آتا قويدى سو، نه اوغول، نه ده قىز.
۴۵ سوتوردان قايىن دى ميسند بىكى،
بويردغون دوتدى نوحون، قوللار بىكى.
كندوز پىچون بىرگى نوح ائيله دى،
ارتمى نر سودان آندا بگله دى.
نوح آدم بىكى كينچر آتاموز،
آدم آنى بيلوروز بيز قاموموز.

بو اوڭودور حق خیشینا سیغینین،
قامی دیر اونون اوڭودی، تئز مینین.
مین اونون کیمی کرامت حاصلدر،
وڭدی تازی کئری آنسراول بلد.
۵۰ تازی ائدی، نه کیم آنلدر ائدیله،
تازی حاضری دیر کر آنلدر کئدیله.
تازی دان کور نه کیم آنلدر دان کلیر،
تازی دان بیل نه کیم آنلدر دان قالیر.
سن ولی دن آیر و کورمه تازی میر،
آنلدر لیسته خلقدن سورما تازی میر
مندن ائشیت تازی خالصین لیسته بول،

آته کیندن جانان آغیل آنا قول.
تازی خاصی حق سیریدر دیناوه،
سیردیلسن، آنی دوغیل ای دوه.
۵۵ من نیته آیدیم آرن سیرین سیرا،
اول قلاق قانی که بو سیر لر سیفا؟
بیردله سیغماز قلاقدر نه اولور،
بو ایکی دن کیم چیخار سا، اول ییلور.
اول نیه سیر کیم کیمنه بیلمه دی،
اول کیم آنی بیدی، جانر اوما دی.
اومونی توغیل دلی اول بویولا،
بویولا بیر جان ورن یوز جان آلا.

تازی داندیر جان، کسری و رغیلا لونا،
کیم عوض و رزه اوکوش جاندر سنا.
۶. اول ییره اک جانی کیم بیر، یوز اول،
اکسین آندا حالسریا ووز اول.

برخی اختلافات نسخ مثنوی‌های ابتدائیه و رباب‌نامه
(اعداد اشاره به شماره‌های ابیات دارد)

ابتدائیه:

- ۲. ف. اول.
- ۸. س. اجلسیز، ت. اولومسوز.
- ۱۶. ف. «ککز» به جای: سنی. ف. دوت قتی.
- ۱۹. س. کیم سنه اول یولا قلاووزون.
- ۲۲. س. اولدی.
- ۲۴. ف. یثری قویوبانین.
- ۲۵. س. گنچی نور ایله گون... .
- ۲۶. ت. اول اول. ف. و ت. آز گلورسه قاتوندا بول اول.
- ۲۷. ف. و ت. اُنکیم. ف. و ت. مندن. س. ائتمه‌غیل.
- ۲۸. ف. و ت. منی.
- ۴۱. این بیت در ف. نیامده است.
- ۴۲. ف. «دلیم - دلیم» به جای بوگون - یارین.

۴۵. ف. قایناماز خوش.
۴۶. ف. «فرات» به جای دنی. س. یوزیه.
۴۷. س. مددی گر دگئیدی تانریدان.
همچو بر کشت وقت باریدن.
۵۰. س. بیچدی اول نفسینی که گاووردی.
۵۱. س. «اول» به جای: دیر. س. اورانی توب.
۵۴. ف. این بیت را ندارد.
۵۵. س. جانلی‌دان اولاسان.
۵۷. س. کندوزین سن اونوت منی بولغیل.
۶۵. ف. ایستر ایسه‌سن سن.
۷۷. س. سری اولدوم.

ریاب‌نامه:

۱۶. ت. این بیت را ندارد.
۱۹. ت. اوسلاری گۆره بیله.
۲۳. ت. این بیت را ندارد.

۲. افلاکی دده

احمد افلاکی دده (م. ۷۶۱ هـ) فرزند اخی ناطور متولد قونیه، در جوانی در نجوم سر آمد زمان شد و از این رو او به افلاکی مشهور گشت. از درویش اولو عارف چلبی نواده و جانشین مولوی و نیز صاحب کتاب مناقب العارفین است که آن را در سال ۷۵۴ تألیف کرده است. دیوان ترکی او نیز، در دست نیست. تنها چند الاهی به دست آمده است که سه الاهی پایین از آن میان است^۱:

-۱-

هرکیمه کیم بیر نفس عشق سدام ریله دی،
کونلو اولاشدی حقه، جاندا مقام ریله دی.
سودی عنایت آنی، بولدو هدایت آنی،
جانینی اول عاشیقین اودا حرام ریله دی.
عشق کیمی کیمیا بولمادی هیچ اولیا،

^۱ این سه الاهی را از مجموعه‌ی تکیه شعری آنتالوژی سی فراهم آورده‌ی وصفی ماهر توجاقورک، چاپ ۱۹۶۸، آنکارا، برداشتیم.

عاشق اولان بی ریا نفسی غلام ایله دی.
اول جهان گنمکه، جهد و جهاد گنمکه،
جانلاری اسریتیمکه، عشق مدام ایله دی.
دار بلدیر جهان، رنجده کنجی نمان،
یوسفه زندانی عشق، دار سلام ایله دی.
یا نجه خام آدمی عشق ایله بولدو دی،
نفسه او یان پنجه لر، کنیز خام ایله دی.
کیسنه نفسی زبون قیلادی، ای ذوقون!
دمیری اود قاینادیر، عشق آنی رام ایله دی.
عشق ایله موسی کلیم، عشق ایله عیسی کریم،
عشق ایله حق احمدی بحر کلام ایله دی.

مقصودون « افلاکی » نین بیر نظر ایله بوکون،
قطب جهان « مولوی » وړدی تام ایله دی.

- ۲ -

زهی کوزلر کی کوزلر آنی کوزلر،
آنا بنزه کوزی، کورمه دی کوزلر.
نه کیم دیلر ایسه قیلدر جهملدا،
قیلدرن همپ کندی، بیزمی نیه بیزلر؟
بیزیم کیزلی ایشیمیز آنا معلوم،
قاتیندا آشکارا قامورازلر.
فدا اولسون آنا جانلر، کونوللر،
آیا غر توپراغینا قوندویوزلر.

آئین بیر لیکینه میندر تاختیر،
آنا گتیردی یوزلر نجه یوزلر.
نوز ایله عالمی دوزدو عددن،
عجیدر قیلدماز شر حسینی نوزلر.
دو کله لی قولودور اول پادشاهین،
سؤهر آنی ایر لر هم یا ووزلر.
چلبیر عارفه « افلاکی » قولدور،
نصیب ایتور جانا غسبی اوروزلر.

-۳-

امی که هزار آفرین بو نجه سلطان اولور،
قول اولان کیشیلره خسرو خاقان اولور.

آیا غرین توزونو سورمه چکن کوزونه،
نسنه کورور کوزو کیم والہ و حیران اولور.
شربتینین قطردین ہم کیم ایچجر جرحه سین،
کونلو کوھر دولوبان سینہ سی عمان اولور.
سن مالینا تپا غیل، گوئشک و سارای یاپا غیل،
شول چالیشیب یاپدینغین سون اوجو ویران اولور.
اوش بو صورلتیر قامو، اول دایردیر، بو عمو،
شرطی مسلمانغین، صدق ایله ایمان اولور.
سنه دریم ای دده، سانس دئوی دنیادل،
نفس ائوی ضبط لئن، دینده سلیمان اولور.
بسلمه کیل تینی نعمت و بوریان ایله،

بیرگون اولور بوتین تامودا بوریان اولور.
توتار لیسن بویروغون، ترک لئده کور آیروغون،
دراش و دمیر مولانین خلکونه فرمان اولور.
بیرکیشی کیم مال بولور، ساناکی دولت بولور،
دولتی بولان کیشی، آلدهر بولان اولور.
خالیقینی ایسته یین ناخلف اولموش دنگیل،
خلقه کونول باغلیان، سوزا پشیمان اولور.
ای باشینا بیر اوگون، آلدهر ایسته بوگون،
اوسلو سوزودور یوگون، بوندانه یالان اولور.
هرکی بوگون « ولد » ی اینانسان یوز سوره،
یوقسول ایسه بای اولور، بای ایسه سلطان اولور.

۳. عاشیق پاشا

عاشیق پاشا مانند مولوی از ترکان خراسان و خوارزم بود که به آسیای صغیر کوچ کرد. نام اصلی او علی بود. پدرش *مخلص پاشا* و نیایش *بابا الیاس* نیز صوفی و درویش بودند. او گذشته از ترکی؛ عربی و فارسی نیز می‌دانست. در اقتفای مثنوی مولوی *غریب نامه* را سرود که نخستین اثر پر حجم مکتب مولویه در ادبیات ترکی به شمار می‌رود. *غریب‌نامه* مرکب از ده دفتر است و در وزن *مثنوی مولوی* سروده شده است. کهن‌ترین دست‌نویس موجود آن در سال ۷۴۸ هـ. استنساخ شده که در کتابخانه‌ی ملی پاریس موجود است. نسخه‌ی دیگری در ترکیه در کتابخانه‌ی عمومی بایزید استانبول وجود دارد که در سال ۸۶۱ هـ. تحریر شده است. در اینجا ابیاتی از دفتر اول این مثنوی و چند الاهی از متون چاپی ترکیه نقل می‌کنیم.^۱

- ۱ -

و ما أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ

هامی دیدره ولر لیدی ضبط و اصول،

بونلدر او شوموش لیدی جمله عقول.

تورک ویلمینه کیمننه باخم از لیدی،

^۱ قطعه‌ی مثنوی را از متن چاپی *غریب‌نامه* و الاهی‌ها را از مجموعه‌ی *تورک لهجه‌لری اؤرنکلری* برداشته‌ایم.

تورککله هرگز کؤنول آسنمز زایدی.
تورک داخلی بیلنمز زایدی او دیلمدی،
ایخه یولو، اول اولو منزلدی.
بو «غریب نامه» آنین، گلدی دیله،
کیم بو دیل اهللی داخر معنی بیلدی.
تورک دیلمنده یعنی معنی بیلدی،
تورک و تاجیک جمله یولداش اولالار.
یول ایچسینده هر بیرینی بیر میه،
دیلده با خوب معنی ییر خور کؤرمیه.
تاکه محروم قالدیا تورککله داخلی،
تورک دیلمنده آنیالار اول حقی.

گر چه کوئولده ویردن بو منترله،
اول کوئولده آنلدان گلکز دیله.
هاموسیله اول داخی هم ائشه دیر،
ایرماز آیدیر ائشیدیر هم ائشه دیر.
هامی دیله معنی وار دیر بیله،
حق یولونو هامی یولدان بولان.
هر نفسدن یول اچیف تیر تانری یا،
کیم آنی بیلدیسه، آخر برییا.
هامی دیله وار دیرور معنی یوزو،
گورده کیزلر دکیل معنی یوزو.
مضی اهللی معنی نین قدرین بیلور،

قانداکیم بولسا، آنا رغبت قیلور.
چوخ عجایب، چوخ غرایب نسنه لر،
سویله نیر دیلده، نه لر وادیر، نه لر!...
معنی بی بیر دیلده سنان سیز همان،
جمله دیلدر سویله آنی برکمان.
جمله دیلدر سویلنن بیر مؤز دورور،
جمله جانلدر سویلکی بیر نسنه دیر،
بولا بیلر کیمنه کیم اول نه دیر.
باغلا نوبدور هر بیر بی صورت،
لیک مقصود اول کی اول حقه باخا.
بو کتابین ختمی اوش اولدو تمام،

دو پدولو یوز داستان اولدو تمام.
یئدی یوز او توز ایلمینده هجرتین،
ختمی ایردی معنی یه بو فکر تین.
معنی ایر خود کیمسنه ختم ائتمه دی،
ختم ائدوبن غایتینه یئتمه دی.
بیلدیکینجه بویله دی هر بیر کیشی،
نیشله سین کیم باش ایلمنر هر ایشی.
نوژ ایچسینده اریق - اکیک وار ایسه،
دوزی و سون هر کی دوغریار ایسه.
حق قاتیندا عاشتین اگسکی چوخ،
نجه دیرن اگسکی و دوزو چوخ.

فضل و رحمت اول ایشیکده چوخدورور.

اولدورور امید، آبروق یوخدورور،

ای خداوند اسنین فضیلین دعلیم،

سن سن آخه هم حکیم و هم علیم،

رحمت ایلده یارینا قوللدرینر،

سن اسیر که کندی یوخوللدرینر

کندی دیندرسه بو نوزو اول جلیل،

رحمتین اولسون آنا هر دم دلیل.

- ۲ -

مندن می منه بو امل،

عفتدنی یوخا درد و غم.

بونجا بلد، جور و ستم،

بیلیم نذیر؟ بیلیمزم.

جانان اولور ساگر نجان،

قالیا جاندا ذره جان.

بولا بوئوزو من عسیان،

بیلیم نذیر؟ بیلیمزم.

عشقیں اوره کده یاره سی،

پس اولوشام آواره سی.

یارب بودردین چاره سی،

بیلیم نذیر؟ بیلیمزم.

عاشتده بو حیرت نذیر،
معشوق دری ثوکت نذیر.
درویش بونا حکمت نذیر،
بیلسم نذیر؟ بیلنم.

-۳-

دیلیم بولبول اولدی اوتر،
آهسیم جانا قیلور اثر،
دورلو - دورلو یئمش بیتر،
معمور اولدو بستانیمیز.

گؤنلر نئدی نئیده دی،

هر بیریسی، میر آد قویدی،

لیسر و مجنون کیبی،

بوئلیمه روز داستا نیمیز.

عشق ایله باشیم خوشدور،

قاندا وارسام یولداشدر،

ایل اون ایکی آمی سر خوشدور،

عشقدا ایچمدی جانیمیز.

مطیب اولدوق عشق حالینا،

بانم ادیق دونیا مالینا،

گیردیک ارنر یولونا،

درست اولدولیسایمیز.

نه قاشدیر، نه کوزه دیر،

مشیلیمیز خوب اوزدیر،

دائماً بولماز تازدیر،

بو بیزیم کولیتایمیز.

کیم بولدر درمان اُجله،

کؤرسه کره ک هرگی کله،

بیز ده کئده روز اول یولا،

منزلده دور کولایمیز.

«عاشق پاشام» نُچہ - نُچہ،
دولت آنون لول گئوز آچا،
بیزدن داهر کله کُچہ،
بویالا نخر دوور انیز.

-۴-

ای پادشاه، ای پادشاه!
چون من منی و ردیم سنا،
گنج و خزینہ مہامی سی،
سن سن منیم لؤڈن سونا.

اول داهی بو عقل و جان،

سیننه لیدی اصل لکین،
آخگر کثری سن سن مکان،
اوش واریرام سندن یانا.

سندن سنه واریر یولوم،
سنه سنی بوئلر دلیلم،
الآن سنه ارمز آلیم،
بو حکمته قالدیم تن.

بو حکمتی کیم نه بیله،
بیله داعی کلمز دیله،
بو آره ایله بو زار ایله،

گوزوم یا شی نجه دینه؟

دور سام سینله دورورام،

باخسام سینله گوزوردم،

هرقا نچارور کیم یوروردم،

کونوم یونوسندن یانا.

سن سن مننه جان و جھان،

سن سن مننه گنج نھان،

سندورور عاصی، زیان،

نه ایش کلیر مندن مننه.

نوز نويله تن ديلميده سن،
حکلم اييله تن ايچسيمده سن،
آل وورن آيلمه سن،
جمله ايشيم اوئدن سونا.

شوييله ياخين اولموش آنين،
گورمز سني بوجان و تن،
کيم گنجسير بو پرده دن،
کيم مانع اولور حکمونه!

عاشق سنه توغدي يوزون،
اونوتدو جمله کندوزون،

جملہ سنہ ہویگر ہوزون،

ہوز ہویگر سن سن آنا.

۴. الوان چلبی

الوان چلبی فرزند عاشیق پاشا بود. در عصر خود بسیار نامبردار و دارای احترام بود. از دیوان او در منابع تاریخ ادبیات ترکی سخن رفته است. اما هنوز دیوانش به جهان علم شناسانده نشده است. آنچه از اشعارش بر جای است در مجموعه‌ها و سفینه‌های شعر مضبوط است:^۱

-۱-

الای بر ونا نچین سنن سنه مغرور،
کیمین دو شدو سنه کونموکی قیلدین اونو مقهور!
آدین دونیا، دلدین دونیا، آدین - دلدین و رهن مولا،
صحیح الروح اولدین ستم اقلبن مشهور.
یار ایلشدا بیر داعی سنه بنرور، سنه بگدش،
نه خاقان کوردو، نه کسری، نه قیصر کوردو، نه فغفور.

^۱ الاهی‌ها را از مجموعه‌ی وصفی ماهر قوجا تورک باز گفته در پیش برداشته‌ایم.

سنه هر کیم کونول و رُدی، سن اولدون بین آئین وردی،
سنه و رُدین، یله و رُدین نیته کیم طبعی نسر با عور.
شولار کیم سنه یوز دوتدو، تن و جانی یانیب توتدو،
جهاندا کوز کوزه کندی، کوزه کل جانی نچولور؟
شولار کیم سنی ترک ائدی بقا موکلونوبرک ائدی،
حقه یولداش اولوب کئدی، جنید و شبلی و منصور.
غنی اولدو غنا بولدو، صفر اولدو صفا بولدو،
ایچچر دیشی وفا دولدو، دوکولدو قالد سر شتر و شور.
همیشه رحمت رحمان، بولار نازل و واصل،
بولارین وارلیغی کللی منور دیر، اوزو پُر نور.
بولار لرّه کوز اولان، دیلر سن راحت ایولان،

کی تارحمت قیلدا رحمان، اولادونیا و دین معمور.
الاهر فضل و رحمت قیل، الاهر نزل نعمت قیل،
بورحمتدن بیزی ایرمه به فضل سورهی و التور.

- ۲ -

گورنه فضل ائدی یئنه اول کار ساز،
کیم جهمان گئدی قیش و گئدی یاز.
تورلو- تورلو رنکله ایله یئر یوزون،
خوب مزین قیدی خوش اول بی نیاز.
ای زمانه عارفی! اچکیل گوزون،
آنلا بو حکمتدی، کونمونه یاز.
طالب ایسن مطلوبونو قیل طلب،

عاشق ریسن، معشوق ایله ایله باز.
یئنه بولبول شاد کام و کامران،
یعنی کی گول یئنه کدی سرفراز.
بولبوله چون عرض قیدی گول یوزون،
ئوزو آه و نالش ایله سوز و ساز.
ئیله سین پچاره بولبول چون کی گول،
دل روبا، لاما کیلیر دل نواز.
دوست دونون دوناندی دنیا دوپدوزون،
چه ده و کھسار، چه تئیب و فرار.
اوش بو قدرت، اوش بو عبرت، اوش بو حال،
یئر یوزونه بو کرم، بو عزت و ناز.

قاموسو اول برینازین فضلیدر،
نه قیلد هر زره بین تور لو نیاز.
هر یارادیش قیلدر جنین طلب،
نیته کیم ش هینی شاهین، غازی غاز.
دوست آتکین برک دوت اولان سن داھی،
وار بو عشق مخمور لوغون دوست ایله یاز.
گر دیلرسن عاقبت محمود اول،
شونوقیل کیم محمودا قیلدی نیاز.

۵. بایرک قوشچو اوغلو

بایرک قوشچو اوغلو یکی از گویندگان بیست و چهارگانه‌ی طریقت اهل حق و نخستین آنها است که سروده‌هایش کلام نامیده می‌شود و با شور و جذبه‌ی خاصی در محافل آئینی اهل حق به آهنگ طنبور ترنم می‌گردد. قوشچو اوغلو از اهالی آذربایجان ایران بوده است و این ولایت را ده به ده و شهر به شهر می‌شناخته است و علی‌گویان، وجب به وجب روستاها را می‌گشته است. به نظر ما، او در عهد ایلخانیان می‌زیسته است و یکی از مولویه‌سرایان پیشتاز بوده است. نام این مولویه‌سرا تاکنون تا آنجا که نگارنده می‌داند، در هیچ یک از تاریخ ادبیات‌ها و تذکره‌ها وارد نشده است و تنها در اسناد و دفاتر و جُنگ‌های مخفی و محفوظ اهل حق و صندوق سینه‌ی آنان می‌توان به آثار وی دست یافت. نخستین بار در سال ۱۳۶۶ این شاعر را به جهان علم شناسانده شد^۱ و در جلد اول متون نظم ترکی نیز وارد شد.^۲ اینک چند الاهی مولویه از او:^۳

—۱—

پادشاه همیم بیر شهر یامیش لکی جهان آراسیندا،

^۱ دکتر ح. م. صدیق. بایرک قوشچو اوغلو، روزنامه اطلاعات آذربایجان صفحه‌ی یاشیل یاریاق، شماره ۱۸۲۵۱، ۱۳۶۶/۵/۲۹.

^۲ دکتر ح. م. صدیق. برگزیده‌ی متون نظم ترکی، اختر، تبریز، ۱۳۸۷. ص ۱۵۰.

^۳ رک. دیوان اشعار ترکی بایرک قوشچو اوغلو، مقدمه، تحشیه و توضیحات: دکتر ح. م. صدیق، ندای شمس، تبریز، ۱۳۸۸.

باخديتجا ديدار کؤرونور او شهرين کنار سيندا.
بيزده او شه هره وارديق، ياپيلير کؤنولگر کوردوک،
بيز او زوموزده ياپيلديق او کؤنولگر آرا سيندا.
او شه هر دن اوخ آتيلير، آتيليب جانا باتيلير،
دور لو مت علدر ساتيلير، او شهرين بازار سيندا.
توپراق دا اولدوق ائندک، پايچيق اولوب يوغور لاندیق،
کريچ ده اولدوق هور ولدوک، او شهرين ديوارا سيندا.
اوستادينا داش يوندورور، شاگردينه ايش قانديرير،
چلبين آدين آپايرير، اودا شين هر پار سيندا.
آشنا اولان بونو آتلدر، منکر اولان بونو دانلدر،
قوالل خواجه م چيخار بانلدر، او شهرين منار سيندا.

او شھر دیکلش کونوموش، نہ داش ایش نہ کیل ایش،
«توشچو اوغلو» بیر قول ایش، گئرچک قولدر آراسیندا.

-۲-

دکه کیشی صوفراولماز، سینہ سنین صافر یوخ،
اٰلینی مرشدہ وریش، کونونون انصافر یوخ.
اٰلینی مرشدہ وریش، دمه دیکینی توتاریش،
خدمتی قبولی اولور؟ چون پیریندن طوافریوخ.
بیر کیشی که اوڑ پیرینی هیبت الله بیلیمه،
قارانقولوق دامه بنزه، زنجیری یوخ، طنافریوخ.
بیر کیشی که حجه واردا، خولق - خویون دگیشیمه،
مکدیه وارمیا، واردا کعبه یه طوافریوخ.

دءيلر «قوشچو اوغلو» نا چوخ نوزدن لاف ائمه گيلن،
حق بيلير کي بو نوزومون لاني يوخ، گزافر يوخ.

- ۳ -

دور اي غافل نه ياتيسان؟ صباح صاحان اولدو،
عيان اولدو حقين نورو، شوکور طلعت نمان اولدو.
مننيم کونوم هنج آچيلماز فراق و فورت و غمدن،
شوکور کوردوک حق جاملين، کونول بي انتظار اولدو.
ساتارديم لعل ليلن گوهر، دلال عشقه توش اولدوم،
مننيم کونوم مصر و شام و عراق و اصفهان اولدو.
شکردن شيرين دور بالتمه يار يمين گفتار مي بيزه،
طوطي طلعت لي دلبريم عجب شيرين زبان اولدو.

دیدیگر «قوشچو اوغلو» نا بو گئجه هاندا اوغرا دین؟
دیدی دلیل و دستگیر منہ شاه جهان اولدو.

-۴-

یارنر اوغرا دیم شاها بو گئجه،
فدک اوزونده کی ماہا بو گئجه.
مبارک جمالین کوردوم شاد اولدوم،
سجده قیلدیم بو درکاها بو گئجه.
یریدیم دست به دست، دوتدوم درمنین،
دیدی: اوخو کیلن طاه، بو گئجه.
دیدی: یا علم! کل سن ورمورادیم،
دیدی: ورمورادین ها بو گئجه.

«قوشچو اوغلو» اوخور علی و صفینی،

اوغرلییب گنج ناکا بوکجه.

- ۵ -

کنهکارم کرم کانی، سن منی یار باغیشلا،

بنیاین لیلن قورولان، شرط و اقرار باغیشلا!

مولانین کیزلین سیرینه، بحرلی پایان امرینه،

یارستانین کردارینه، «داود» نازدار باغیشلا.

اویدورما دنیا غمینه، سالما دو دلر ایچینه،

«پیر موسی» نین قلمینه، خدمت «رزبار» باغیشلا.

سیغیدیم سن تکین دوستا، هیچ آل یوخدور آلین اوسته،

«مصطفی» سی داودانه، حکم قهر باغیشلا.

عالمی سالدین اویونا، کافیر لری کتیر دینه،
«روچیار» زبردسته، یار «یادگار» باغیشلد.
یار اودور کیر وودن آشا، سوره منزل و ربه باش،
منکر یانذیران آتسه بیر ایسمین نار باغیشلد.
«توشچو اوغلو» دئیر یار، هی! یار واحد کتار، هی!
یئتیش مین بیر قولاین وار، بیزی اونلار باغیشلد.

- ۶ -

یار ندر کلین یالوراق یار،
یئر-کومی بییه سی پروردگار.
دیدار باخ کوئر، دیدار بقادیر،
خلدیهق ازون توتور یوارار.

منیم ، دردیمن دولسی سن سن ،
مین طبیب کله ، بولماز چارلا .
« لبراهیم » پادشاه اوستومه کلدی ،
« داود » « جنید » کل ، سن یئت هاوارلا .
« قوشچو اوغلو » اوزون ییه وی تانر ،
صید قیله باغلان خاوندکارلا .

- ۷ -

گون اولایار کله یانما ، یارب !
یاردان غیر نه یارلا جانما ، یارب !
دوست ایچون مشغولام ، هانتظارم ،
نولا دوست کله مهمانیم ، یارب !

دردی قالمیشام درمان آلله کلمز،
نه یاخشیدیر دردورمانیم، یارب!
کجه لر خواب ایچینده یاتا بیلمم،
رحم ائت دیده ی گیر یانیم، یارب!
یئرله کوییه سینغماز، چوخدور کونا همیم!
یار ائدهم قوللوق سولطانیم، یارب!
اسما عیلم، یارین یولوندا تسلیم،
کؤیدن قوچ کله توربانیم، یارب!
«قوشچو اوغلو» گل وئرگیل مورادین،
لوظف ایله کیلن دوورانیم، یارب!

- ۸ -

غریبم بو طرفلرده، بیلیمجه سوگی یاریم یوخ،
سارلادی سولدو بنیزیم، هرکیز حالیم سوراریم یوخ!
غریبم، تشنه یم، زارام، بولونما زدریمه چاره،
اوز توتوب حقیقه یالواررام، بوندان آرتیق آچاریم یوخ.
عزیز بیزدن لیراق اولدو، جیکریم کل دلغ اولدو،
جمیع جیسیم کباب اولدو، صبر اوننده قراریم یوخ.
وصليله جاندان آیریدیم، باغرا باسدیم، صبیر قیلدیم،
خاطیره اولیا کدی، بوندان آرتیق کوذاریم یوخ.
اولو مولطانا من قولام، نچون دئیم کی یوخسولام؟
پادشاه کنجیندن یاریم آنجا آرتیق دیناریم یوخ.

باغداد دوان تبریزه واردیم، حقیقی سرمایہ دہ بولدوم،
آغیر بازار کاندرا کیمی طلب ایله کار باریم یوخ.

- ۹ -

یار نکر نیلمه ییم یار یاد اولوبدور،

گنجہ - کوندوز ایشیم فریاد اولوبدور.

آلیب کونلوم ائوین ورمز مورادیم،

عاشقیک بنده بیر آد اولوبدور.

نجہ کی عاشقیدر لیلی یہ مجنون،

ائله کی شیرینہ فرهاد اولوبدور.

سنین عشقین منیم کونلوم ائونده،

اوجا داغلا کیمی بونیا د اولوبدور.

دیسردین سچرم حقیقی ناقدن،

بس نه لپچون يارلاران ياد اولوبدور؟

خوراسان صحرا سيندا باج ورنلر،

واريسان باغدادا آزاد اولوبدور.

ازل اقرار وريب سوزا دلانين،

اڭديگر ايشكلر برباد اولوبدور.

آغا جلدر گولگه سي، چايلدر قير اغر،

چمنلر دوپ - دولو شمشاد اولوبدور.

«قوشچو اوغلو» جهدائت پيره جان ورن، جان،

پيرينه جان ورن اولو استاد اولوبدور.

- ۱۰ -

يار! حاسيد زاهيده محبوب اولان بيگانه دير،

لا فینا و رّمہ قولاق، ہرنہ دئسہ افسانہ دیر۔
یار لیغین رمزین کی بیلنر، حقہ دہ چاناز لمر،
یوخ کیتابی، یوخ ایمانر، منتری بوتخانہ دیر۔
یار لیغین آلدہ قایم توت، بیر توکنز کجیر،
مولک و مال اغرہ لنمہ کیم سونو ویرانہ دیر۔
اولما غافل، ساتک یارین بد صیفت منکر لره،
زاهیدہ ہمدم اولان عاقیل دکیل، دیولنہ دیر،
عقل و ہوشون جمع آئد، پیغ باشیوا کٹر چکلری،
بیلینی کیردار باغلد، یار لئوی جخانہ دیر۔
چک یاری نین درد و غمین، گل اونا ہمر از اول،
یوخ وفاسی بو جہ نین، کوڑ نچہ غخانہ دیر۔

يارى نين نيل قدر نير، دور، آرى گل، آرى اوتور،
سيرر حقتى اوبيلير، چون سينه سى سيرخانه دير.
حقتينى بير حق بيلن اوز يارينا عاشيق اولور،
نجه شمعه ياناغ عاشيقليکه پروانه دير.
«قوشچو اوغلو»! دور آياغ يار ايله کوقارا گل،
لجه سى طوطى يه بنزدر، نوزلرى تخانه دير.

- ۱۱ -

شاه جهان نظر قلسا مننيم آه ايله زاريم وار.
اوز دو توب درکاها وار سام يرو کوئيجه کونا هميم وار،
تانيديم سن خداوندى، عالمردده بي غم اولدوم،
غمين و غمکين دگيلم، سنين کيمي پناسيم وار.

مولطان کر ملی بگیمدی، عالمی یارا بخش ائدی،
بیز امیدوار لیق اهللی بیگ، خواجہ مدن بو طماہسیم وارر.
خواجہ م سندن قاجا بیلگر، نشانگر۔ دامغاسر قوللدر،
خانہ زاد قولونام بانہ چندین ہزار گواہسیم وارر.
«توشچو غلونا» اومید اولسا، اومیدینی حقہ باغلدا،
مینین بیر قولاباغیشلدر، خواجہ مدہ بئلہ راہسیم وارر.

- ۱۲ -

گئرجک عاشیق اوز یاری نین عینیندہ دیر بیدار لیق،
چون کی بیدار لیق سندن دیر ہم سندن وار دیر یار لیق.
یار تقدیر، بیز ازلدن اقرار یارا و رئیسک،
قاولوموزا کلیدیر ہم شائیمیزہ اقرار لیق.

نوز و ريسن، نوزه گل، گل، نوزون اوسته غنيم اول، اول،
 بير کرز گل بير لوظف ائيله، ترک ائيله ديدار ليق.
 نطی سر تخت ائيلين سولطان سنن برکومان،
 مات ائيلر جمله جاهانی، شاهيم ائدر سردار ليق.
 ريکيلر سيز، اوچلر سينيز، يئديلر سيز، قيرخلدر سينيز،
 شائيزده دير سيزين بانته حؤکم خاوندکار ليق.
 بيرگون دوغا، بيرگون دوغا، اولمويانونون آخشامي،
 نه داھي نه اولمک اولان، نه داھي نه بيدار ليق!
 اوتوروسان جهم ائيشينده، پيرسانا يوز حکمت ايلين،
 يارنر سندن اوتور و چکر لر ائشيفار ليق.
 يار ايلين يار آراسيندا، حؤکم اولماسدا غم دگيل،

آزار لیتق اولسا دل، داھی اولمایا هیچ بیزار لیتق.
دیدمین بینه سی سنن، هم دینیم هم ایما نمان،
«قوشچو اوغلو» نون نوظفونه سن و ریر سن کؤفتار لیتق.

- ۱۲ -

من بیر عاشیق شیدایم، ائیمه کوللر آلیرام،
دوتوبان گول دارمیندن قارشی بولبوللر آلیرام.
من بیر عجایب اوغریام، حقیقین یولوندا دوغریام،
گیریب کؤنولدن کؤنوله نچه کؤنوللر آلیرام.
آیلدر کلیب ایلدر اوتوب، غایلین عؤمرون کچر،
من بیر دین صؤجتیه آمی ایله ایلدر آلیرام.
درویشلری جیلز کؤروب هیچ کیمنه بکنمه دی،

من بوجیلز لیغیم ایله یئنی خالاتدر آیرام.
دیلیر «قوشچو اوغلو»، تعلیمینی کیمن آلدین؟
دیم کی شاه ابراهیمدان بئله تعلیم آیرام.

- ۱۳ -

گلکین، گلکین، ای یارندر، قولاق آسین بو دستانه،
ایچین خواجه م شربتیندن سوروک اولون مستانه.
دیله بویلرم دستانی، کوزلم چشم مستانی،
کز لیدیم رومستانی، گذاریم دوشدی بستانه.
کوزومه کوزوندوبیرر، علمی اشدی منور،
آلدیم کوهر، ساندیم کوهر، ایریشدیم معدن کانه.
«آب طاشار» دلان ایچیلدی، رحمت یارا ساچیلدی،

هزاران کولگر آچیدی، بولبول اولدوم کولوستانه،
«توشوغلو» اوخورنه سینی؟ لینی، بیسی، یاسینی،
چکر بارگاه آرزو سونو، ارنگر یتیدر شانه.

۶. سعید امره

سعیدالدین بکتاشی معروف به سعید امره، از مریدان حاج بکتاش ولی بود. کتاب مقالات وی را از عربی به ترکی ترجمه کرده است. آثار منظوم او از زیباترین نمونه‌های شعر ترکی مولویه است:^۱

-۱-

دگمه بیر آندینغی یوره ک یئرینده دورماز،
نجه که آنی آنام، کونوم هیچ قرار قیلماز.
منه درر لر او تورغیل، بیر یئر ده ثبات اورغیل،
بشایتم آندان ایسته، کونومو منه درر مز.
عشق خود دینیز میثالی، موجر قپار کونومو،
یوزمین تنکدر آندیم، اندیشه م آنا لر مز.

^۱ اشعار داده شده را از مجموعه‌ی تکیه‌ی شعری آنتالوژیسی باز گفته در پیش برداشته‌ایم.

سرمایه م کونول لیدی عشق لرودی یغمالادی،
جانمین دردی اولدور، کورمه دستور ورمز.
کیمه شحایت لده م، کیم قویوب کیمه گده م،
یئنه آنا وارلیم، یوره کیم آیری وارماز.
عشق بور جوندان اینه ییم، زمانیه دونه ییم،
عشقن آرتیق پیشه نی، دوست منه رول کورمز.
غرق اولدوم عشق موجونا، دیز نقر جونه،
عشقن چچیمیان کونول، آیروق کندینه کلنز.
« سعید » ندهر پیشه نی، قاقاق قور تاشانی،
عشقن تاش دیوان آیروق پیشه یه وارماز.

-۲-

ظاهر، باطن بیر کره ک، بیر لیک اُری حالیندا،
دوینا - آخرت بیر آدمیم عشق اُری نین یولوندا.
ظاهرینی بورا خمیش، کل باطینه باخمیش،
صفت عشقه آخمیش، وارلیغی عشق اُلینده.
آیریلغیر اونودموش، بیر لیک کنیده بیتیش،
وارلیغی نی غرق ائتمش یا غمور ایله سئینده.
کندی آدین گیتتمز، کنیدن قبول ائتمز،
بیله لیکین اونودماز، آیریلیق یوخ یولوندا.
«سعید» آیدیر، زی دیر لیک، دوست ایله اولسا بیر لیک!
یولون یوخلوقا دوزدر، بورور یوللوق ائینده.

-۳-

خداوندا قولام امرینه فرمان،
زیرا سنسن منیم دریمه درمان.
سنین ایشلرینه کیمسه قاریشماز،
عالمدر جمله سی یولوندا حیران.
برزه دین یئر یوزون رحمت نوریلده،
یارلندین گوئلری بویره سایوان.
ابد سن سندن آیر یغز فادیر،
قانی یئل گو توره ن تحت سلیمان؟

قانی خسرو، قانر شیرین و فرهاد،

قانر اول جالینوس حکیم و لقمان؟

بولار کتچدی بیلر مه دی نشانی،

چورودو تنگری جانلداری پنجان.

او خو بسم الله الرحمن رحیم،

که یوزمین جانینا اولان گھبان.

«سعید» سن مؤزونو جاسیله دئم،

نه بیلر شکر می کرماندا حیوان؟

۷. قایغوسوز عبدال

غیبی علائیه‌ای معروف به قایغوسوز عبدال فرزند بیگلر بیگی علائیه در آسیای صغیر، مرید عبدال موسی از دراویش مولویه در قرن نهم بود. چهل سال در خدمت او بوده، سپس به مصر رفته و در غاری سکونت اختیار کرده بود. آثار منظوم و منثور فراوانی از او در دست است:^۱

- ۱ -

علی نین سیرینی مصطفی بیدی،

علیدر معنی قرآن، علیدر.

جبروتدا او دور ببر و غضنفر،

ملکوت باغین گلشن علیدر.

محمد (ص) کیم علی بیدی جهان،

^۱ اشعار قایغوسوز عبدال را از مجموعه‌ی ابراهیم تاتارلی برداشته‌ایم.

آنو نچین کامل ارا انسان علیدیر.
ارو کیم وصلت دیلر وحدت دیننده،
علیدیر، دلیل و بورهان علیدیر.
علیدیر هر کونولده بیتن اسرار،
علیدیر حکمت لقمان، علیدیر.
نه کیم وار اسرار - کینزلی جھاندا،
علیدیر، جمله سی یکسان علیدیر.
بودور هامی عارفله صحبتینده،
بی نشانه همان نشان علیدیر.
علیدیر دائماً قایغوسوز عبدال،
زیرا اول - آخر همان علیدیر.

علی فی سؤہنین خاک اول یولوندا،

بیلیرسن دردینه درمان علیدیر.

-۲-

بو دونینین مثالی معظم شاررا بنزهر،

ولی بیزیم عؤمرو موز بیر تئز بازارا بنزهر.

بو شهرین خیاللدیری، تورلو- تورلو حاللدیری،

آلداتیش غافلدرمی جادو عیارا بنزهر.

اول کونول آلماسی خوبلدر نسبت ائدر،

آخریوز دؤنדרمه سی عاجز مکارا بنزهر.

بو شهرین اول یادی شمد و سکردن شیرین،

آخرا آجر سيني گور نول زهر مارا بنزهه.
بوشاردا خيال چو خور، حد و شماری يو خور،
بو خياله آلدانان، اوتلدر داوارا بنزهه.
بوشاردان اوچ يول چچار: بيري جنست، بيري نار،
بيري سيني آرزو و قصدی ديدار ا بنزهه.
هر کيم کندوزون بيلدی، بوشاردا سلطان اولدو،
کندوزونو بيلمه ين مثل حمارا بنزهه.
«قايغوسوز عبدال» گوردو، والله و حيران اولدو،
ولی دم عشق ليله اول باحار ا بنزهه.

-۳-

من بو عشقه دوشه لی بوسا قالی قير خرام،

دوست ایله بیر لثلی بوساقلالی قیرخارام.
من قیرخارام او بیتیر، چمنده بولبول اوئر،
اوستا دئیر که یئر، بوساقلالی قیرخارام.
عشق اولوب مللزم، بیلندی جمله رلیم،
غیر ساقال نه لازم، بوساقلالی قیرخارام.
من کوزم یازیدا، قوه تیم وار بازودا.
نه لیشیم وار قاضی دا بوساقلالی قیرخارام.
ساقالیمدا باشیمی، بوغلدریمدا قاشیمی،
حق اونار لیشیمی، بوساقلالی قیرخارام.
«قایغوموز عبدال» منم، فارقی - فورتو نیلنم،
بیر توکونو قویمارام، بوساقلالی قیرخارام.

۸. یونس امره

زاد و مرگ و زندگی یونس امره، با اسطوره‌ها در آمیخته است. این قدر هست که وی در قرن نهم در سوی‌های آذربایجان غربی می‌زیسته است. او را بسیاری از تاریخ ادبیات‌نویسان، پدر شعر ترکی ایرانی نام داده‌اند. در بیرون از ایران دیوانش بارها چاپ شده است. در یکی از الاهی‌ها، او خود را تجسد روح مولانا می‌داند:^۱

-۱-

منم اول عشق بحر یسی دینزلر حیران منه،
دریا منیم قطره مدور ذره لر عمان منه.
قاف داغی ذره م دگیل آیی و کوش منه قول،
حق دور ا صلیم شک دگیل مرشد دیر قرآن منه.
چون دو سگنده ر یولوم ملک ازلدور اعلیم،

^۱ الاهی‌های یونس امره را از متن دیوان انتقادی وی چاپ مرحوم پروفیسور دکتر فاروق تیمورتاش برداشته‌ایم.

عشقند بوئیلر بو دیلیم عشق اودی سیران منہ.
یوخ لیکن اول بارگاه، واریدی اول پادشاه،
آه بو عشق آلیندن درد اولدو درمان منہ.
آدم یارا دیلادلان، جان قالیبه گیرمه دن،
شیطان لغت آلمادلان عرش لیدی سیران منہ.
یار ایدی مصطفی یوزمی کول، کونلو صفا،
اول قیدی بیزه وفا آندانذیر احسان منہ.
«یونس» بو خلق ایچینده اکیک لودور حق پیلور،
دیوانه اولموش چاغور درویشلیک بختان منہ.

-۲-

ای پادشاه لم یزل قیدوم یونوم سندن یانا،

رشبو یوزوم قاراسیله وصل ایسته رم سندن یانا.
سنن بو کوزوده کوره نسن دیلمیده بویلین،
سنن منی وار ایلیین سنن همین اوئدن سونا.
سن کیم دین یارب منه، من یاخینام سندن سنه،
چون یاخینان سندن منه، گورکویوزون گوستر منه.
نجه یاخینان منه سن، مشتاق و حسرت سنه من،
دون کون سنی کوزلویوبن کوره مزم قالدوم تنه.
هر ککن اولدو کئده ن اول، گورونن اولدور کوره ن اول،
علمی و سفلی جملتان، اولدور کوزله کوروننه.
«یونس» بو سیرر حق دورور، بو دیله کلمک یوق دورور،
بیلمه سی بونون ذوق دورور، عقل ایله فهم ایرمزانا.

-۳-

ای عشق آری آج گوزونو، یئر اوزونہ ایئلہ نظر،
گور بو لطیف چچکلری، بزہ نوبن کلدی کچھر.
بوندر بویلہ بزہ نوبن، دوستدان یانا اوزا نوبان،
بیر سور آخی سن بوندر اقا نجار و دور عظم سفر.
هر بیر چچک مین نازیلہ اوپر حتی نازیلہ،
بو قوشلار خوش آوازیلہ، اول پادشاهی ذکر لدر.
اویر آنون قادر لیکین، هر بیر ایشہ حاضر لیکین،
اوہت عمری قاصر لیکین، آنی چا غیر منی سورار.
رنگر دووز کوندن کونہ، توپراغا توکولر یئنہ،
عبرت دورور آنلیدیا، بو عبرتی عارف دیوار.

نه کلمه کین کلمک دورور، نه کولمه کین کولمک دورور،
نون منزلین اولمک دورور، دویمادین سا عشقن اثر.
هر بیر نوزی دیوار لون، یا بو نومی یویاردون،
یویورکن او یویاردون کئردی سندن کاروبر.
بیدون کلن کچر ایش، بیدون قوناق کؤچر ایش،
عشق شرایین ایچر ایش، بو معنی دن هر کیم دیوار.
«یونس» بو نوز لری توغیل، کندوزوندن آلین یوغیل،
سندن نه کله بیر دگیل، چون هقن کور خیر و شر.

-۴-

بیر کیشیه بویله نوزو،
کیم معیندن خبری وار،

بیر کیشیه وئر کونلونو،

جانیندا عشق اثری وار.

شونون کیم داشی خوشدورور،

ییلون کیم ایچی بوشدورور،

دون - کون اوئن بایتوشدورور،

سانما بوتون دیواری وار.

بیر دئوگنج یول یاپار،

یئریر ایلدن یواری قاپار،

دوغان ایله کیندن سپار،

زیرا آلیندن مورداری وار.

یو خودور دو غاندا بیر لیکر،
یا حقیقه لایق دیر لیکر،
شول کیشیدن اوم آر لیکر،
آنون صفا نظری وار.

صورتیله چو خودور آدم،
دگمه سنده یو خودور قدم،
اؤل - آخر اول پیقدم،
محمدون سروری وار.

آرنکر یولودور مئه،

مثنیٰ قولایدور قولماشا،

مثنیٰ اولان یئرده پاشا،

حرامی چوخ عنثری وار.

شیخ و دانشمند و ولی،

جمله سی بیردیر آر یولی،

«یونس» دیر درویشلر قولی،

تاپدوق کیمر سروری وار.

- ۵ -

عشق لماندیر بیزه کونول جماعت،

قبله میزدوست یوزی داندیر صلاست.

دوست یوزین گوربجک شرق یا غمنا لاندی،
آنونچون قاپودا قالدی شریعت.
گؤنول سجدہ قیلور دوست محرریندا،
یوزون یئرہ اوروب قیلور مناجات.
مناجات کیسی واخت اولسا آزادل،
کیم اولا دوست ایله بودده خلوت.
شریعت آیدور صاقین شرطی بورانجا،
شرط اول کیشیه کیم ائده خیانت.
آرنر نفسی دولتر روموزو،
آنوندا قنہ دن اولدوق سلامت.
بلی قولین ددوک اوکمر دده،

هنوز بیر دیر اول وقت و بوساعت.
دیریدی بئشمیز، بیر وقت کلدی،
بئشی بیر ایله یوب کیم قیلا طاعت.
بیز کیمسه دینیه خلاف دئم زوز،
دین تمام اولیجاق دوغار محبت.
دوغر ولوق بکلیه ن دوست قاپو سوزدا،
گمانسیر اول بولور الهمر دولت.
«یونس» اول قاپودا کیمینه قولدور،
أزلدن لبدہ دک دور بو عزت.

۹. سید عمادالدین نسیمی

سید علی عمادالدین نسیمی پیرو فضل‌الله استرآبادی و یکی از رهبران جنبش حروفیه در ایران در قرن نهم بوده است. وی در ادبیات ترکی ایران صاحب مکتب و در شعر عرفانی پیرو مولانا است.

صبغه‌ی فلسفی غزلیات عرفانی وی، آثار او را در تاریخ شعر ترکی ممتاز ساخته است. کلیات دیوان وی بارها در ایران و در خارج از ایران چاپ شده است و نسخ خطی متعددی از آثارش در کتابخانه‌های کشورمان محفوظ است^۱.

- ۱ -

قولوغا ئیل باغلا دیم، سلطانی کوزلر کوزلریم،
درینه توش اولموشام، درمانی کوزلر کوزلریم.
کوزلریم کوزلرمی کوزلر حضرتینی ش همین،
نجه سین کوزله مه سین سجاننی کوزلر کوزلریم.
کوردوکوم اول، یلدیکیم اول، ریسته دیکیم اولدورور،

^۱ غزل‌های نسیمی را از متن دیوان نسیمی به کوشش نگارنده‌ی این سطور (نشر اختر ۱۳۸۷) برداشته‌ایم.

اول اولدور، آخر اولدور، انر کوزلر کوزلریم.
من شهمین یولونا جانم توربان قیلیشم،
شقیله کیردیم یولا، میدانی کوزلر کوزلریم.
یا هو، یا من هو وئیب، هر دم تنائیله رم،
رحمتیندن او خورام رحمانی کوزلر کوزلریم.
ای «نسی»! صیدق ایله یولوندا خاک اولماق ایچون،
جان و دلدن کلکیشتم جانم کوزلر کوزلریم.

-۲-

فوقیتندن دلبر اکونوم پریشان اولدو گل.
اولورم هجران غمیندن، جیکریم قان اولدو گل.
تا که سن گئتدین، من اولدوم دردمند مستمند،

در دیمہ کوڑمک جمالین جانہ درمان اولدو گل .
قلمدی چشمیدہ ارتابش کی قان آغلار مدام ،
دیدمین یاشی فزون از بحر عمان اولدو گل .
یولونا باش قویوشام یار زار - زار و خسته دل ،
ای طبیبیم گل کی جسمیدن جدا جان اولدو گل .
فورتیدن اوش « نسیمی » دم به دم قیدور فغان ،
قیل بکیر جسمیم منیم از درد هجران اولدو گل .

-۳-

یوزمین جا قیلسان منہ ، من سندن اوز دؤندر منم ،
جانیم داخلی قوربان قیلام ، من سندن اوز دؤندر منم .
دوشمن کلیر قارثوموزا ، اومیدوار اوژو دوشہ ،

دوشماندیرین کور لوغونا من سندن اوز دؤندر منم.
من سنی سؤدیم جان لیلہ، قول اولوشام قوربان لیلہ،
آند ایچرم فرقان لیلہ، من سندن اوز دؤندر منم.
عیسی یسن، موسی یسن یا یوسف کنعان یسن؟
وانتہ جانیم جانر یسن؟ من سندن اوز دؤندر منم.
ای «نسیمی»! عاشق یسن حق یولونا صادق یسن؟
کوزور دیکجه یاناریسان؟ من سندن اوز دؤندر منم.

-۴-

کوزو اعما اولانین نور تجسد، نه بیلیر؟
بوئوزون شرحینی بینیا سور، اعم، نه بیلیر؟
لیلی نین بیلدیکینر مجنون سور، مجنون،

عاقلمین عقلی قاجان بیلدیگر لیلده نه بیلیر؟
دارا چیمخاق بونفا داردان منصور - دوشتر،
بیلیمین سترانا اکتی بو دعوا، نه بیلیر؟
مؤمنین کوزکوسو چون مؤمن ایمیش، کوزونو آچ،
کوزمین کوزکوده ثول صورتی، معانه بیلیر؟
آخرت اهلینی حال اهلینه سوراسر غافل!
بو سفرده اولانین یولداشی دنیا، نه بیلیر؟
ای «نسیمی» نفسین کرچه مسیحا دیدیر،
مخزین رمزیر موسی ایله عیسی، نه بیلیر؟

- ۵ -

فضلیم منیم ای خضریم و هم آب جیاتیم،

شمسین منیم ای بدریم و ساچر ظلماتیم.
سرویم، چمنیم، باغ و بچار ایله هزاریم،
طوطوم، سکریم، شحدیم و قندیلہ نباتیم.
قرآنیم و حکوم، حدیثیم، شرح و بیانیم،
علیم، عملیم، ذکریم و صوم ایله صلواتیم.
حشر ایله حاییم، یئنه میزان و صراطیم،
احسانیم و لطفوم، کریمیم، هم حسنا تیم.
هم مرکز ایله گوکب و برج ایله مداریم،
سیارہم و چرخیم، فلکیم، سیر و نباتیم.
فی الجملہ بو نظمیله کلدین ای «نسیمی»!
آفاقیم و هم انفسیم، ارکان و جہاتیم.

- ۶ -

یوزونو مندن نیجان ائتمک دیلرسن، ائتمه کیل،
گوزلریم یاشین رولان ائتمک دیلرسن، ائتمه کیل.
جانیمی وصلین شرابیندان آیردین، ای صنم!
عینیمی گوهر فیشان ائتمک دیلرسن، ائتمه کیل.
قاشلدرین قونوزدا موژکانین خدکنین کیزله سیب،
ای گوزو مستانه! قان ائتمک دیلرسن، ائتمه کیل.
قویوشام عشقینده من کون و مکھنن وارنیر،
جان نه دیر کیم قصد جان ائتمک دیلرسن، ائتمه کیل.
یاذیریرسان کونلومو عشقینده، معلوم اولدو کیم،
آنی روسولای جھان ائتمک دیلرسن، ائتمه کیل.

هر قضائین اوخونا قیلدین نیشانه سن منی،
اول نیشانی بر نیشان ائتمک دیلرسن، ائتمه کیل.
برک نسرین اوژره مشکین زولغونون سن داغیدیب،
عاشیقی بر خانان ائتمک دیلرسن، ائتمه کیل.
بر قعی یوزوزدن آچار سان مکرنا محرمه،
گیزلی اسرار ی عیان ائتمک دیلرسن، ائتمه کیل.
چون کی عشقین مکنی دیر کونومون ویرانه سی،
حسرت آئی مکان ائتمک دیلرسن، ائتمه کیل.
دوغریا عشقینده اوخ تک، کیپر یلکین تایتدیریر،
قدیر قاش تک کمان ائتمک دیلرسن، ائتمه کیل.
چون یقین بیلدی « نسیمی»، آغزی نین وار اولدوغون،

اول یقینی سن گومان ائتمک دیر سن، ائتمه کیل.

- ۷ -

دوشموشم بر یار ایلاهر، کیمسه بی یار اولماسین،
کیمسه نین حالی بور سمه مشکل وزار اولماسین.
تامونون اودوندان آجر فورتیزیر عاشق!
کیمسه نین جانینداریار! سندن اول نار اولماسین.
جشتین ناز و غسیمی، دلبرین دیداریدیر،
جشتین باغر منا بی وصل دیدار اولماسین.
هر کیمین مقصود و سندن غیر دیدار اولمادی،
تا ابد حدن نصیبی غیر دیدار اولماسین.
عاشیقین باغ و گول و گولزار یارین یوزودور،

وار لیکن یارین جمالی، اوژگه گولزار اولماسین.
اولوشام نول چشم بیمارین فراقیندان سقیم،
کیسه مندن اوژگه نول بیمار بیمار اولماسین.
کشف اسراریندان آئین یانارام، صبر ایله رم،
دئمزم اغیارا تا کیم کشف اسرار اولماسین.
عاشیقین مشک تاتاری، زولف یارین بولودور،
اودا یانین نافه ی چیمز، مشک تاتار اولماسین.
باغیرمیر پانزیری هجرین خاری، ای جنت گولو!
بولبولون باغیریندا هر کیز گولدن اول خار اولماسین.
جانفزا وصلین مییندن فورقت آسیردی منی،
یارب اول پاکیزه مییند کیمه شیار اولماسین.

کیم کی بیدار اولمادی عشقینده هر شب تا سحر،
اول یا لالچر مدعی نین باختی بیدار اولماسین.
کیم کی بازار ائتمه دی زولفونله یوزمین جان ایله،
تا ابد و صیلنه آئین هیچ بازار اولماسین.
توتوشام مئهرینه پیمان، قلیشام عشقینده عهد،
جان عاشق تا ابد بی عهد و اقرار اولماسین.
ای « نسیمی »! کیم کی صاف اولمازر خالیص کیمی،
دلبرین عشقینده صافر همچو دینار اولماسین.

- ۸ -

دلبر امن سندن آیری، تده جانر نیله رم؟
مال و مولک و تحت و تاج و خان و مانر نیله رم؟

ایستہ رم و صلین جسمالین، تا قیلام درده دول،
من سنین بیماریام، اوژکه دو انر نیلہ رم؟
چوخ دو عالار قیلیشام من خالیتین درکاهین،
چون مورادیم حاصل اولدو، من دو انر نیلہ رم؟
ای مسلمانلار! بیلین، یار ایله خوشدور بو جهان،
من کی یاردان آیری دوشدوم، بو جهانر نیلہ رم؟
دلبر آیدیر: ای «نسیمی»! نیچون ایلر سن فغان،
من بو کون صبر ایله سم، دانلد فغانی نیلہ رم؟

- ۹ -

گل ای دلبر کی موشتاقم سنی کوژیک دیدر کوئلوم،
غمیندن دوشدو زار ایستر، وصالیندان سکر کوئلوم.

قارا قاشین هیلا لینی کوزودن تا بعد اشدین،
 دو ثوبور نارازو لغوزدن یانار، زاری قیلدر کونوم.
 سقا هم زبغم گدی دودا غسیندان خبر جانا،
 موسایشدیرینه ایستر لیندن نول خبر کونوم.
 جماندا جان ایله کونوم وصالین اختیار اتمیش،
 زهی کوزموش حتی جانیم، زهی صاحب نظر کونوم.
 نه کوهرسن، سن ای جان! کیم جمانین بحر و کانیندان،
 مکرم قدر و قیمت سنی بیدی کوهر کونوم.
 غمین ناریندان، ای دلبر! کونول قانار، ایچیم یانار،
 بورنج و محسنی کوز کیم غم او جوندان چکر کونوم.
 صبوریدر دوا آیدیر، مجتین در دینه ناصح،

ولی ناصح دوا سیندان اولور هر دم بتر کونوم.
وصالیندان منی آیری، کرم قیل، قیل لوظف ایله،
کی وصلینه مدام اولمباق دیدر شام و سحر کونوم.
گکل ای لوظفونجایتیز، منی وصلیندان آیرما،
کی اول عومری، کی وصلینه کچر، عومره سیار کونوم.
گکل آرا کونومون ایچیمیز، کور، ای جان! کیم فراغیندان،
نه آجر غصه لر اودار، نه آغولار ایچر کونوم.
ایکی عالم منه سنیز کره کفر، اولما سین هر کیز،
جهانین حاصل سنسن، آنی سنیز ندهر کونوم؟
خیالی سئویمیم یارین کوزودن کر چر آیریلماز،
جمالین پرده سیز کورماک دیدر، آچیق بصر کونوم.

ساچین ز بخیرنی مندن فلک چون چکدی آسیردی،
 تنیم شکرینده سؤددان دلی لولوش گزهر کؤنوم.
 ازده صورت رحمان یوزون شمعیله کوردوم چون،
 ایله هر صورتین دایم بو معنادان سؤدر کؤنوم.
 « نسیمی » یارینی ورمزجه نین وارینا آندان،
 گنج ای دعویچر کیم آندان دیکیدیر اول قده کؤنوم.

- ۱۰ -

جانینی یانیردی شوقون، ای گنجکاریم قاندا سان،
 کؤزلریم نورو، لیکر عالمده یاریم قاندا سان؟
 باغیرقان ایله دی آجی فراقین، گل لیریش،
 ای لیین وصلی شراب خوش کولاریم، قاندا سان؟

فوقتین خاری منی کور کیم نہ مجروح ایله دی،
ای کوزو زکس جیب کول عذاریم، قاندا سان؟
صبریمی یغلا در شو قون، قراریم قاسادی،
ای منیم آرا میم، ای صبر و قراریم قاندا سان؟
ایله دی عشقین منی قانخان ملامت تیرینه،
ای کوزو - قاشی یئگی شھریاریم، قاندا سان؟
تا اوزون شمعندن آیروق دو شوشتم پروانه تک،
یانارام لیل و نهار، ای نور و ناریم! قاندا سان؟
سندن آیری کونومون یوخدور وفالی یاری، دوست،
ای جاسیز، حن کا میل، یادگاریم، قاندا سان؟
دلدی هیجرانین او خوشقینده یانان باغیریم،

صورت و معنی، ای چابوک سواریم، قانداسان؟
زولفونہ و ریش امانت حق ازلدہ سیررینر،
ای اماندار این کردگاریم، قانداسان؟
قاتی موشتاق اولموشام زولف و عذارین بویونا،
ای اوزو کولشن، ساچر مسکین تاتاریم، قانداسان؟
باد ایلین کؤنڈہر ساچینسہ بویون منہ هر صجدم،
تاکی یاندی کچدی حدون انتظاریم، قانداسان؟
عاشیقین جئات عدنی، نول جمالین و صلیدر،
ای شراب کوثریم، گئتمز خوماریم، قانداسان؟
یار ایچون هر گوشہ ده مین دیو اولور دوشمن منہ،
ای سواد اعظم و محکم حصاریم، قانداسان؟

چون «نسیمی» دیر بوگون لیم عشقین سروری،
ای سکر لب یارشیرین روزگاریم، قاندا سان؟

-۱۱-

چون همیشه اول کوش روخارا دؤندهریش یوزون،
شش جھندن شول بت عتار دؤندهریش یوزون.
کعبیه دؤندهردی یوزون هرکی کوردو یوزونو،
کؤرنه کویچک قیبله می دیدارا دؤندهریش یوزون.
با وجود اول کیم کؤکر قاینی چشم مست ایله،
کجه - کؤندوز نرکیس خونخوارا دؤندهریش یوزون.
ایجه زولفون بندینه کؤنوم اولاشمیشدی ولی،
گاهه و بی که طوردهی طرارا دؤندهریش یوزون.

جان قوتون اوچار نہ دن بولدو ایمانی هرکیم اول،
جان و دلدن نول پری روخسارا دؤنڈه ریش یوزون.
ای « نسیمی »! کائناتین وارینا سن باخم کیم،
چون کی جانین دلایما دلدارا دؤنڈه ریش یوزون.

- ۱۲ -

سن من، دلبر! یتر سن، اوژکه لریار اولما سین،
بیر اولور یار، ایکر اولماز، ایکر زینهار اولما سین.
باغیر دوغرار فراقین خاری، ای جنست گولولو!
نؤبهار اولسون، گول اولسون، آرادا خار اولما سین.
دوغر و دور یارین یولو، دوغر و قایتیم ز یاردان،
کیم کی دوغر و یول واریر، آنین یئر ی در اولما سین.

ای مناجات عدنین باغ و بوستانی یوزون،
گولدن آئین کولشنی بی برک و بی بار اولما سین!
توتوشام عشقینه پیمان، قیلیشام زولفونله عهد،
آزدان اوژکه عهد و پیمان، قول و اقرار اولما سین..
یا بھر حدیر، خرابر حق ییپار، معمور لئدر،
اول یاپان معمور آبروق کیسه معمار اولما سین.
کیم کی دیداریندان اوژکه سنه لیسته، یا دیلر،
یئتمه سین آئین مورادی، اهل دیدار اولما سین.
فوقتین دردی منی، بی خواب و گیریان لئله دی،
دو شمنین عؤمر و توکنسین، باختی بیدار اولما سین.
زولفونون داریندا، ای جان! آسیلدا منصور لیدی،

کیم کی منصور اولمادی، زولفونده بر دار اولماسین.
چون کی دلبر یار اولدو، اکیمر علمده منا،
سندن آیری یار و محبوب، اوژکه دلدار اولماسین.
اولوشام عینین کئی ییمار، عینیندن جدا،
یارب، اول نرکیسندن آیری کیمسه ییمار اولماسین.
ای « نسیمی »! قیلما یارین سیرینی اغیار افاش،
تاکی یار اولسون بو سیره محرم، اغیار اولماسین.

- ۱۳ -

بونه برگزیده جانیر، کی کزدر حجان ایچپینده؟
بونه قیمتی کوهر دیر کی یاتار بوکان ایچپینده؟
سنی کیمدیر آدم اوغلو، دین الله! الله! الله!

بو صیفته کیغم کوؤرودور، بشری جهان ایچینده؟
مگر اوی وئیر لیندن، لیره فریقین بو سیره،
نه خیال لیمیش بو، یارب! خبری کومان ایچینده؟
یوزونو نقاب ایچینده، یا شیرای قمر صوراتلر!
کی روخون قیامت ایله ر بو آخر زمان ایچینده.
قارا قاشین ایله کوژون آدمی قوس مشتری دیر،
بو سیتاره نین اوخون کوؤر، عربی کمان ایچینده.
حوریلر بختت ایچینده، سنه قارشی منتظن دیر،
بولاماز وصالینی چون بو بختت وکان ایچینده.
سنی مندن ایراق، ای جان! نجه آسیرار زمانه،
گوژوم ایله کوژموشم چون سنی هر مکان ایچینده.

یئنه نئی فنا گھدی، جیکری تو توشدو، یاندی،
نہیہ اوغرادی، نہ گوردو، بوتھی میان ایچیندہ؟
دیلمرم زمان - زمان کیلم، سنی فاش ادم جھانا،
تجہ بیرمانا بو شمعیں، جیکری دو خان ایچیندہ.
بودرین معانی میر گور، کی بیان قیلیر «نسیمی»،
فلکین دیلمر تو تولدو، بو اولوبیان ایچیندہ.

- ۱۴ -

صنما! یوزون کولوندن، کولہ - کولہ کول اوتاندی،
نجیل ایلمدی دوداغین، شکر و نبات و قندی.
قارا قاشلارین یاییندان منہ کیپرک او خون آتار،
آلا کوزلرین مکر کیلم یئنه قانیا موساندی.

سیتھ اٹمک ایلہ حاشا کی کوئول اوسا سندن،
کیمہ آیداریم کیم آئین سیتھیندہ جان اوساندی.
گوزونو دوزوب سوزہ سن، دیل و جانا قصد لئدر سن،
بونہ دیر کی سن قیلیر سان چلبس، بوکون، افذی!
نہ متاعہ قیمت اٹم، سنی ای گنجار دوولت،
کی جھان باھاسی دکمز، قیلین ساچین کمندی.
بُخہ نازوشیوہ ایلن، اودایا خان جھانی،
بوکون اویئولو گوزونون، یئنه قیتنہ لر اویاندس.
دون و کون لیکن گوزودن آخیدیر اناردانہ،
جگیریم قانیلہ کور کیم بویوزوم نہ خوش بویاندی.
جشی صورتلر بنلر اودو تاپدیلا ریاناقدان،

نچہ یرہ حاجبین در لیسہ لہ اودا سندی.
قارا سونبولون یقابی کی حجابی دوشموش آیا،
گو تورا، ای صنم! یوزوندن کی « نسیمی » اودا یاندی.

- ۱۵ -

فوقین دردی، نیکار! باغیرقان لئیلہ دی،
روزگار اولدو مخالف، وصلر ہجران لئیلہ دی.
جانیمی یعنی وصالندان کیم آیردی فک،
گل بو جانسز عاشیتی کور کیم نہ بی جان لئیلہ دی.
باغیرمین قانین کوزودن آخیر ہر دم غمین،
ای صنم! شووتون منی کور کیم نہ گیریان لئیلہ دی.
دردیین درماننی فضلیندن لئیلہ،

هر دو سیز درده چون اولدور کی درمان لئله دی.
سیر عشقین گنج ایش، آئین یئری ویرانه دیر،
بیخدی عشقین کونومو، اول گنجر ویران لئله دی.
سندن آیری دوشدو کوم تقدیر ایش، مندن دگیل،
تقدیر ای جان! هر نه کیم تقدیر یزدان لئله دی.
جانینی و ردی «نیمی» چون ساچین زنجیرینه،
نچین آئین مسکنین زنجیر و زندان لئله دی؟

۱۰. روشنی

روشنی از دراویش مولویہی تبریز است که در قرن نهم در تبریز خانقاه بزرگ مولویہ را بنا نهاد و چند صباحی نیز به باکو سفر کرد و از مریدان سید یحیای شیروانی شد. آثار فراوانی از او در دست است. در اواخر حکومت قاجار دیوانی از او تحت نام آثار عشقی چاپ شده است. الاهی‌های زیر را از همان دیوان نقل می‌کنیم:

- ۱ -

من سنین عشقینه لیدیم سوزناک،
نه جهان وار لیدی نه بیم و نه باک،
نه فلک پیدا لیدی نه مهر و ماه،
نه هوا نه آب و نه آتش، نه خاک.

- ۲ -

حُسنونونِ عکسین رخ دلبرده پیدا لئیلہ دین،

چشم عاشق در دُوب آئی تماشا ایله دین.
بیر آوچ خاکه بورا خدین جام عشقین جرعه سین،
عاقیل و دانا لری مجنون و شیدا ایله دین.
آب و گیلده کؤستریب انوار خونون نشان،
آئین ایله دیده ی عقلر مجلد ایله دین.
گر چه کیم معشوقان، عاشق باسین اؤر تونوب،
جلوه ای سندن کئرو کندین تماشا ایله دین.
روی زیبا اوزره زولفونون سلسل باغلا ییب،
کؤنومو سر بسته می زنجیر سودا ایله دین.
بار عشقین کیم تحمل ایلمز ارض و سم،
نا توارن کؤنوم عجب بدیر آنا نؤا ایله دین.

«روشنی» مندن نچون باخدیقتی روشن اولماسین،
حسنونون عکسین رخ دلبرده پیدا ایله دین.

-۳-

چون دوغوب توتدو جهان اوزونو حسنون کوشی،
کیسه اولاسؤمیه بو و جھیله سن مھوشی؟
ترک و کرد و عرب و عجم بیلیر بونوکی سن،
هاشمی سن، عربی سن، مدنر سن، قرشی.
سن امیره قول اولان هر نه قدر مدبر ایسه،
بندهی مستبل اولور، مثل بلبل حبشی.
دیگ حکمتده پیشیردی چون سنین سؤکینی حق،
جبرائیل اولسا نولاسنجی نین همیان کشی.

سنن ری پشت و پناه ملک و انس و پری،
انبیائین گوژدلی، سؤکیلی سی، خوب و خوشی.
لاله بنزهر کی کول روئینه اندیرمه دی باش،
مرغ و هندو بیگی یاندی قاراریب ایچمر، دیشی.
کسیلیب باشی آیا قدا گوژور هر کیم سنین،
اوزون ایرینه سوروب قومیز آیا غینا باشی.
«والضحی» وردینه، «واللیل» او خورام بونبولونه،
«روشنی» وردی بودور: کل غزات واشی.

۱۱. ابراهیم دده شاهی

ابراهیم دده شاهی، پیرو فرقه‌ی وفائیه بود. وفائیه منشعب از طریقت زینییه یکی از طریق مولویه منسوب به زین‌الدین خوافی (م. ۷۳۹ هـ) است. شاهی در سال ۹۵۷ هـ در گذشته است.

از آثار او می‌توان گلشن وحدت (ترکی)، گلشن اسرار (فارسی)، تحفه‌ی شاهی (ترکی) و دیوان ترکی را نام برد:^۱

-۱-

درده دوشدو جان،

بیلمدی درمان،

اولموشام نالان،

عشقه دوشلی.

آورده‌کیم یاره،

^۱ دیوان وی در سایه‌ی زحمات مرحوم عبدالباقی گولپینارلی شناسانده شده است.

جیکریم پاره،

اولدوم آواره،

عشقہ دوشلی.

زار و گریانم،

مست و حیرانم،

گوی و چوگانم،

عشقہ دوشلی.

«شاهدی» جانہ،

قیددی مردانہ،

گیردی سیرانہ،

عشق دوشلی.

مولویدر کیچیکر اول، صنما کئی کلهی،
دف و نامی لیلہ، سماع لیلہ سالیگن گاہ۔ گلی.
سن کہ چرخ وورسان لی زهره جین شیوه لیلہ،
یئندیره رسن یئرہ نظاره لپچون مهر و مھی.
سن کہ درویش اولاسان عشق لیلہ کیتم کوڑسه، دئیہ،
عشق لیلہ کیتم قول لئده ر شو نجیلان پادشھی.
مولویدر کہ بقا کشتنی بولبوللریدیر،
«شاهی» باغ جمال اول بولارین عشوه دھی.

۱۲. محمد چلبی سماعی (محمد دیوانه)

محمد چلبی دیوانه متخلص به سماعی (م. ۹۵۲ هـ) نوهی خضر پاشا پسر سلیمان شاه گرمیانی داماد سلطان ولد و شیخ مولوی خانه‌ی قره حصار بود. در میان فرقه‌ی قلندریه‌ی ایران در خراسان احترام عمیقی داشت. در ایران، مولوی‌خانه‌ی فارس در شیراز به همت او افتتاح شد.^۱

- ۱ -

مهرین کوزه لیم سینه ده حرزدل و جانزیر،
ثوقون ازلی بودل و جانیده عیمازیر.
هر زکس باغین کوزو بر مسته مشابه،
هر لاله یاناق دل لره بیردغ نشادیر.
بیر کوشنه بنزه که بو علم کولو بولموش،
عؤمر ایسه او ککشنده همان آب رولادیر.

^۱ شعرهای سماعی را بار اول مرحوم عبدالباقی گولپینارلی منتشر ساخت.

انجم وکیل افلاکده پرپر گوروندر،
عبرت گوزو ایله سنه عالم نکراندر.
غم چکمه «سماعی» اطم محنت و درده،
قالماز بو جهان بویله، کچر، دور زماندر.

-۲-

نور شمسین مطهری همت مولانا ایله،
ذره نیر اختر بیگی نیر نور جان افزا ایله،
بیلیندر آشنا سانماز بیزی مغا ایله،
مولوی نیر، عالمه مشهوروز استغنا ایله،
سینه چاکیز دؤنه - دؤنه شوق های و هوی ایله،
دوور لندیب کیر دیک سماعه بیر نمد آلا ایله،

سالیبیر ساق دان میدیر دف و قدوم ونای لیلہ،

رہل عشقیز فخریمیز آئین مولانا لیلہ.

حق ضیا سیدیر حیات دل حسام اللہ نینمیز،

ذات پاکہ آئینہ قیلک شیر آنی پیریمیز،

اول رنیز، شاهی اولوب باعث آئینمیز،

گنجہ - کوندوز آستان بستر و بالینمیز،

روح قدسی صید لدر هر دده چون شاہینمیز،

بنده اولدوق بوئلہ سلطانہ بودور آئینمیز.

سالیبیر ساق دان میدیر دف و قدوم ونای لیلہ،

رہل عشقیز فخریمیز آئین مولانا لیلہ.

گوسترور ستر طولانی دور لیلہ سلطان ولد،
راہل عشقین کعبہ سی اولدوغونا بودور سند.

درد عشقہ توش اولانلدر بولار البته مدد،
کحل لئدن خاک رہینی چشمینہ کوڑ مزید،
قرب حقہ یول اگر چه هر طرفدن برعدد،
ککشکارا کون بیکی مرشد بولار دیر جد به جد،

سالیئر ساق دان میدیر دف و قدوم ونای لیلہ،
راہل عشقینز فخریمیز آئین مولانا لیلہ.

-۳-

سرور و وقف دیوار و دیندیر یا رسول الله!

دل و جان رهن عشق هسبرندیریا رسول الله!
سن اول سلطان ملک «لی مع الله» سن که هر و اکتین،
«أُوذُنِي» و «لَعْمَرِك» افسرندیریا رسول الله!
عجمی خاک پاک بو تر ابر توتیا ائتم،
که راه خد متینده قنبرندیریا رسول الله!
نولا اولسا دو چشم آسمان نقش قدم بودون،
مه و ماهی عنایت پرورندیریا رسول الله!
ازل باشی آچیق آل عبانین سینہ چاکدیر،
ابد آزداد دشمن چاکرندیریا رسول الله!
نجه صبر ایله سین درد فراقه کنج غربتده،
«سماعی» ستمند کتمیرندیریا رسول الله!

۱۳. ابو حامدی

ابو حامدی، شیخ و مرشد حاج بایرام ولی از مریدان مشایخ اردبیل و یکی از الاهی‌سرایان سترگ‌اندیش مکتب مولوی در ادبیات ترکی، به شمار می‌رود که مدتی در اردبیل، یکی از مراکز بزرگ فرهنگ ترکی ایرانی زیسته است.
توان گفت که او با سروده‌های خود ترکی ایران را اعتلاء بخشیده است:^۱

-۱-

سندن دولو ایکسر جهان،
اولدوم طهور اوندا نجان،
گر بولمایم سنی عیان،
یارب نولا حالیم مننیم؟

دیدره قناعت اولمایا،

^۱ رک. وصفی ماهر قوجا تورک، پیشین.

ز حد ایله طاعت اولمایا،

سندن هدایت اولمایا،

یارب نولا حالیم منیم؟

اول کون که میزان تورولا،

حق تاپوسوندا دورولا،

خلایق اوور سوروله،

یارب نولا حالیم منیم؟

آغلدریم اوش ده زار ایله،

قالدیم دریغ اغیار ایله،

بولوشمادیم سن یار ایله،

یارب نولا حالیم منیم؟

«حامدی» نین کوژو یاشی،

دولدورور دلغ ایله داشی،

بیلیم ندم غریب یاشی!

یارب نولا حالیم منیم؟

-۲-

بیز اول عشاق سربازیر، عاخیل - رشد بیزه یار اولماز،

می عشق ایله سرمستیز، بیزه هرگز نهار اولماز.

دیریزدائیم اولمیز، قاراقولاردا قالمیز،

چورویوب توپراق اولمیز، بیزه لیل و نهار اولماز.

بیزیم ائلدرده آمی و کون ثبات اوزره دوروداغم،
تمون ایشیب آنا گهی بدروه سلال اولماز .
بیزیم کوشنده کی کولدر دورولار تازہ سولمازار ،
خزان اولوب توکولمز لر، زمستان و بهار اولماز .
شراب عشق چون ایچکیک، فراغت مولکونه کوچدوک،
یانیب عشقینه توتوشدوق، بیزه تحریک بال اولماز .
ازلدن شمسر نورونا وجودوم ذره دی قطره،
نه قطره، عین بحر اولدو آنا قعر و کنار اولماز .
بورلخ ای «حامدی» واری کوره م دئرسن سن اول یاری،
گور بیجک اول تجلدنی، آندان اؤزکه کمال اولماز .

۱۴. شاه ختائی

شاه اسماعیل صفوی (۹۱۷-۸۹۲ هـ) متخلص به ختائی مؤسس سلسله‌ی صفوی یکی از ستارگان آسمان شعر صوفیانه‌ی ترکی است که در شیوه‌ی بیان و پرداخت مضامین عرفانی، از پیروان کتب مولویه به شمار می‌رود. خود، مؤسس طریقت قیزیلباشیه است که پیروان آن سرشار از عقاید حلولیه بوده‌اند و به تناسخ اعتقاد داشتند. هنوز هم پیروان این طریقت در اطراف و اکناف آذربایجان و همدان و زنجان حضور دارند و دیوان شاه ختائی را به عنوان کتاب آئینی و دینی خود می‌پذیرند و در جمخانه‌ها به ذکر خفی و جلی موزون آن می‌پردازند:^۱

- ۱ -

قیر خلدرد میدارینا واردیم،
گل بری ای جان دئیلمر.
عزت لیله سلام وئردیم .
گیر ایشته میدارن دئیلمر.

^۱ اشعار شاه ختایی را از دیوان دو جلدی او (چاپ باکو ۱۹۶۶) برداشته‌ایم.

قیر خلداری بیریرده دور دولار ،

اوتور دیویئر و ردیلر،

میدان سفره قوردولار ،

أل لقمه یه سون ددیلمر.

صیدق ایله توحید لئه لیم،

چکیلیب حقه کده لیم،

عشقیں دولوسون ایچه لیم،

قاسخ لیم مستان ددیلمر.

قیر خلدارین قلبی دورودور ،

کله نین کوننون آریدیر،

گلیشین قاندان بیریدیر،
گل بوئلہ اخوان دئیلر.

دوشمه دونیا مختیننه،
طالب اول حق حضرتیننه،
آب کوثر شربیننه،
بارما غسیننی بان دئیلر.

گوردو کونو کوزون ایله،
بیان لئتمه کوزون ایله،
آندان سوزا بیریم ایله،
اولور سان مھمان دئیلر.

قائیمب سمالارا اوینا،
آچیلیب پاک اولسون آینا،
قیرخ لیل بو قازلندا قینا،
داھی چخین جان دئیلمیر.

زهی عبدال، نه دیر حالین!
حقه توکرائت، قالدیر آلین،
که کوئر غیبتدن دیلین،
اولور سان سلطان دئیلمیر.

«شاه ختائی» قونوش یوردل،

تازہ جہ اوغرائیش درود،
مرشدون آچیلیر پردہ،
گورائندی ای جان، دئیلمر.

-۲-

پریشان زلف مشکینین گول خندانہ دوشموشدور،
اوجوندان دور لوسؤدالار خط ریجانہ دوشموشدور،
مگر خورشیدوش حنون کی قیلدی عالمی روشن،
کیم او رخشنده انواری مہ تابانہ دوشموشدور.
قشین یابینی قورموشان، بیزہ از غمزہ هر ساعت،
ایا دلبر، اونون سھمریقین کہ جانہ دوشموشدور.
جمالین اشتیاقیندان، ایشتمزسن فغانیمی،

وصالین اقرتیندازان کونول هجرانه دوشموشدور.
«ختائی» بنده ساقرا پچور موش جامم جهم آئین،
گورون میخانه کنجونده عجب مستانه دوشموشدور.

۱۵. حاج بایرام ولی

تاریخ زندگی حاج بایرام ولی نیز چون قوشچو اوغلو در حاله‌ای از اسطوره پیچیده است. حتی بسیاری از الاهی‌ها و سروده‌های این دو به همدیگر نسبت داده می‌شود. وی از مریدان حامدی اردبیلی بود و پس از رحلت او در آسیای صغیر به مقام شیخی رسید و به دستگیری مریدان پرداخت:^۱

- ۱ -

بیلک ایسترن سنی، جان ایچره آرا جانی،
گنچ جانیندان، تاپ آنی، سن سنی نیل سن سنی.
کیم بیدی افعالینی، اول بیدی صفاتینی،
آندا کوردو ذاتینی، سن سنی نیل سن سنی.
گورون صفاتینیر، آنر کورون ذاتینیر،
غیری نه حاجتینیر، سن سنی نیل سن سنی.

^۱ رک. وصفی ماهر قوجا تورک، پیشین.

کیم کہ حیرتہ واردی، نور مستغرق اولدو،
توحید ذاتی بولدو، سن سنی نیل سن سنی.
«بایرام» اوزونہ بیدی، بیلنر آندا بولدو،
بولان اول کندی اولدو، سن سنی نیل سن سنی.

-۲-

هچ کیمسه چکه بیلنر، کوجدور فلکین یایم،
دردینہ کونول ورمہ، بیر کون کوتوره وایم
اونیا یو ککر آلدار، چون کی لی چابو کدور،
بو بوخیلیدین قنہ، قاندا بولور آر ایمر؟
چون اوزونو دؤندردی، بیر سطحه قرار اتمز،
نجه سری پائیلر، دؤنر سر لئدر پایم.

بیر فانی وفا سیزدیر، قولونا اینانا هسچ،
که یوخولوبای ائیلر، که یوخول لئده ربایسن
حیران قامو عالیملر بو معنی نین آلتیندا،
قاندا قانا حکم ائیلر، بیلر بو معمایسن
والله دیر او وحدده، کشرته قانی تفریق؟
خضر ائرمه دی بو سیر را بیلدیرمه دی موسایسن
مسکین حاج «بایرام» سن، دونیا کونول وئرمه،
بیر اولو عمارتدیر، آلماباش سؤدایسن

۱۶. یوسف سینه چاک

سنان‌الدین یوسف سینه‌چاک (م. ۹۵۴ هـ.) وابسته به طریقت گلشنیه از طرایق مولویه‌ی تبریزیان است. صاحب کتاب جزیره‌ی مثنوی و از پیروان محمد چلبی دیوانه متخلص به سماعی بوده است و به تبلیغ مرام فرقه‌ی حروفیه نیز دست زده است:^۱

- ۱ -

گوش‌تک ای پری پیکر سنی هر جایر دیر، در لر،
اؤلورسن النون اوجوندان سنه سودایر دیر، در لر.
ملا مت خرقه سین کئیدیم، بوگون رند خرابام،
گوره‌ن حیران و سرگردان عجب رولایر دیر، در لر.
سر کویوندا سیر ائدی بو من دلداددیر جان،

^۱ آثار یوسف سینه چاک را مرحوم عبدالباقی گولپینارلی چاپ کرده است.

کیمی دیوانه اولموش دور کیمی سودا یردیر، در لر.
شما شوق ایله سن شمسی کوره نکر ذره دوش جانا،
سماع و رقص ائدهر «یوسف» کورون ملا یردیر، در لر.

- ۲ -

بیز تاج ربای سر شاهان جھانیز،
بیز خاک کف پای کد لیان معنیز.
که بولبول خوش نغمه می باغ ملکوتوز،
که سرو خرامنده می بستان جھانیز.
که سائر لاهوتوز و که ساکن ناهوت،
که راهرو بادیه می کعبه می جانیز.
که معتکف مسجد و که ساکن قدوز،

که شاه جھان نیز، که خواهنده‌ی نائیز.
که عالم اسراریز و که صوفی صافی،
که قالب افسرده، گهی روح و روانیز.
آفتابی بوتون توتموش لیکن ناله میز، ای دل!
بو طرفه دورور کیم یئنه برنام و نشانیز.
ارباب محبت بیزی «یوسف» بیلیر، اما،
اصحاب حسد کوزونه، ای دوست! سنانیز.

- ۳ -

بی وجودام کر چه ای کوی یا پراغی شبنم کیبی،
لیک هر دم کوز لیدن یا شدر آخاریم کیبی.
تا اولونجه بیر دم آیریلما دی، یا نیم بکله دیر،

بیر وفالردوست کورمه دیم جهاذا غم کیبی.
بهره مند اولساق دیلرسن خرقه می تخریددن،
تاج و تختین ترکیین ائت ابراسیم ادهم کیبی.
وارلیغین افا لندیب، قویب وجودندان اثر،
کویده یئر ایتمک دیلرسن عیسی مریم کیبی.
سوردوغوم عیب ائتمه بالتمه، ای طیب جان و دل!
خسته دل لر دردینه لعل لبین ائسم کیبی.
اؤلکیلین اولمزدن اول دردمند «یوسف» که سن،
سنده جنسته مونس اوللا حور، آدم کیبی.

۱۷. ابراهیم گلشنی

ابراهیم گلشنی از درویش تبریز و پیرو روشنی دده، و موسس فرقه‌ی گلشنیه از طرایق خلوتیه‌ی مولویه است. در زمان شاه اسماعیل ختایی به آسیای صغیر کوچ کرد و سپس به مصر رفته، در آنجا خانقاه مولویه را تأسیس کرد.

درباره‌ی ابراهیم گلشنی، کتاب گرانقدری زیر نام مناقب گلشنی از سوی محیی گلشنی (م. ۱۰۱۳ هـ.) در قرن دهم تألیف شده است.

این کتاب که به ترکی ایرانی تألیف شده است، توسط آقای تحسین یازجی در سال ۱۹۷۲ م. در آنکارا به ضمیمه‌ی شیوه‌ی طریقت گلشنیه با الفبای قرآنی در بیش از ۶۰۰ صفحه چاپ شده است:^۱

- ۱ -

گیرب میدان عشق ایچره باشین توپ ایلدین کلین،
آیق سیرینه باشینی او میدان قویان کلین،
دیریلده اولمیدن گئیمز کفن فقرین لباسینی،

^۱ آقای تحسین یازجی مقدمه‌ی میسوطی بر این کتاب به ترکی نوشته است که توسط نگارنده‌ی این سطور به فارسی ترجمه و بر کتاب افزوده شده است. شعرهای گلشنی را از همان مجموعه آورده‌ایم.

کفن یئرنه اول دونو اولوب دیری کئین گلکین.
اولالی مبتلا عشقه صلا دیرم فلح ایچون،
بلد و محنته آندان کؤنول وریب دیوان گلکین.
سچنلر زهر و تریا قریله مز لنتین عشقین،
بو یولدا نوش لئدهن نیستی آجر داولی یئین گلکین.
سواد اعظم ایچینده صلا دیر جمعه ی عشقه،
قیامت قاتمیندن چون لام اولدوم ایوان گلکین.
کوشدن فاش لئدیب عشقی دئینده قال ایله حالین،
اثنیدیب صورت قالین روان معنی دیوان گلکین.
جهانم ترک لئدن گل کئی باشینا روشنی تاجین،
اوتاجی «گلشنی» کیمی بو ترکیله کئین گلکین.

- ۲ -

عفت ایله کچدی کونوم، آه، ندهیم عمر و م سنی،
چون پوزولا بو دوزه نین، آه، ندهیم عمر و م سنی.
رجل اریشه ناکهان، جانین آلا چو قهرمان،
دؤنڈره یاسا دو کونون، آه، ندهیم عمر و م سنی.
گچه - کوزوز چالیشدین، حرص املله بیفیدین،
قالا سنسیر خانن، آه، ندهیم عمر و م سنی.
آمنایسان اوله جکین، قارایره کیره جکین،
عزرایله وریب جانین، آه، ندهیم عمر و م سنی.
ترک ائمه دین بیر دم هوس، ایلنده کن آلمادین درس،
چون کیم هاوایا دیر یونون، آه، ندهیم عمر و م سنی.

قیامت قوچار حشر ایچون، دیریلر اولر نشر ایچون،
جانین اولیسار دو شمانین، آه، نده ایم عمر و م سنی.
ذکرین بودور ای «گلشنی»! تلقین لنده لدن روشنی،
جان آتادین سؤدین تنی، آه، نده ایم عمر و م سنی.

- ۳ -

منیم کونوم آلان دلبر، گنده درلر، گنده درلر،
منی مجنون تک او لیلی لنده درلر، لنده درلر.
قاچیب عالیمی باشیدان، قومادی بیلکسر هو شودان،
سوراریم یاد بلیشیدن، گنده درلر، گنده درلر.
نه سؤدایر دین منه، اشدیب قلم نیز تنه،
کونول مندن قاچیب آنا، گنده درلر، گنده درلر.

رشتیدیم عشق ایله سؤور، قیلندار عاشقی شیدار،
دو ثوب دلی کیبی دانما، کئدر دئرلر، کئدر دئرلر.
ندم ای تاوسولار دئین، دلیرمه دن غنیم یئین،
چو باشلان عاغلیمی یاز- کوز، کئدر دئرلر، کئدر دئرلر.
کوروب عشق ایله مدھوشو، بیلین عاشق او بیھوشو،
چو آنین عقل ایله هووشو، کئدر دئرلر، کئدر دئرلر.
رشتیدیم «کشنی» سنی، دوغالان روشنی کونو،
ضیاءدان آیدین ائلینی، کئدر دئرلر، کئدر دئرلر.

- ۴ -

عشق ایله منیم حالیم نولاسیدیر عاقبت،
نوارمی ایسه آنین، اولاسیدیر عاقبت.

عشق ایله مجنونونو غوم، واله و مشتونو غوم،
فانش اولوبان خاص و عام بيله سیدیر عاقبت.
عشق آریسان علمیی، اونوتدوروب ناغلیم،
دلی کیهی داغلدرا سالاسیدیر عاقبت.
عشق ایله شیدالینغم، آغلدرا لیکن کولدو کوم،
یادو بیلش کوروبن کوله سیدیر عاقبت.
عشق اولوب مبتلا، بیردئم، یوزمین بلد،
باشیما آندان قضا، کله سیدیر عاقبت.
دیلین ایله وارلیغین سال یئرینه یوقلوق آل،
آماز ایسه بی مقال آلا سیدیر عاقبت.

عشق لرزینی ایزلییه ن، دوغرو یولون کوزلییه ن،
روشنی دن «کشتنی» بولاسیدیر عاقبت.

۱۸. غریبی دده

غریبی منتشا اوغلو، از شعرای توانای تبریز در اوایل حکومت صفویان بود. به سبب آن که قصایدی در هجو و علیه عثمانیان سروده بود، هیچ‌گاه در آسیای صغیر آوازه نیافت و نسخ خطی دیوانش از خاک ایران بیرون نرفت. تنها نسخه‌ی خطی دیوان او به همراه دو اثر دیگرش رساله‌ی یوحنا و تذکره‌ی مجالس روم که یاد آن گذشت از خطر امحاء رسته و در کتابخانه‌ی شماره ۱ مجلس شورای اسلامی محفوظ است. این دیوان به همراه دیگر آثار او به زیور طبع آراسته شده است.^۱ اینجا چند غزل از آغاز همین دیوان را به عنوان یکی از مولویه‌سرایان بزرگ قرون اولیه‌ی پیدایی این مکتب، برای نخستین بار منتشر می‌کنیم:

- ۱ -

ازل کون لوح عظیمده قلیبسان عشقینی طغرا،

نه خوش رشا دورور بو، سن نه سن؟ ای نشی رشاء!

نه ماهیت دورور بیلین خطوط عین القابین

صفات ذات پاکیندیر مسم اولونان اسماء.

^۱ غریبی تبریزی منتشا اوغلو. دیوان غریبی و تذکره‌ی مجالس شعرای روم، تصحیح و تحشیه از دکتر ح. م. صدیق، ۱۳۸۲.

طُهورِ حسن ایچون مرآت لئدیب جمله مظاہرنی،
جمالین پرتوینہ جلوہ کا حسین لئیلہ سبب عمدا،
قاراسودالار اسالیب ساچیندا صبحہ دک شام،
روخون مہرینہ بوذرات کونر لئیلہ دین شیدا،
یانار شمسر و قمر عشقین اودونا روز و شب دائم،
نه شمع لم یزل سن؟ ای ازل سیز انوریکتا!
جمالین پرتوین کر بوت اوزونده کورمه رهبان،
خاچان معبود لئدینوردی او بوت نی ای صنم طوبا؟
سنی ای ناظر و منظور گوهر شئی آرا موجود،
آنا کیم کشف اولاستر رموز علم الالاساء،
کونول زولفونو کوردو کجه اولور [می] کفہ مستغرق،

جمالین کورسه نگاه جان دیر آمتا، صدقنا.
جمالیندان بو چشمیم خوابه یعنی میل لئه همیجات،
وصالین اقریقینه کونول صبر ایلیه، حاشا.
دل بیماره سود اتمز حکیمین وریگسر شربت،
وصالین شرتیدیر بوداغ سیندا اولان سودا.
حریم حضرتینده عرض حاجت احتیاج اولماز،
بیلیر هر کیمسه نین وارینی اول رأی جهان آرا.
«غریبی» مجرم واکسیکلی سیر کتر غلامیندر،
دوتار دیدده امید عفو جانجش جهان بخشا.

- ۲ -

جمالین نورودور ای شاه «سجان لندی لسنرا»،

اولوبدور عجدوی لیلہ قاپوندا مسجد اقصا.
یا زبلیش سورہی «ان فحسنا» لکنین آئیندا،
لیین تفسیریدیر «فتح قریب» و ستر «ما اوحی».
کلامیندا اولوبدور نغمہی روح القدس منفی،
دیلینده منکشف دیر معنی «ان یحیی الموتی».
گکل رمی نور تجلی خلقیندیر «والضھر» شرحی،
قائیندیر «قاب قوسین» و ساچیندیر «لیلة الاسراء».
روخوندور عارضندیر معنی «الحمد لله» کیم،
خط و خالیندا روشندیر بیان «علم الاسماء».
ایریشور برگمان عین الیقین اسرارینا تفتیق،
آیاغین توپراغین هر کیم ائدرسه کوزونه توتیا.

دُمزین خد متینہ قصہ ی باران لاشکینی،
کی سنین کوٹونہ لایق دگیل بو لؤلؤ لالا.
دو ثوبدور دیشکیرین عکسی «غریبی» چشمینہ جانا،
زهی پاکیزه گوهر کی لئله دی اول چشمه نی دریا.

- ۳ -

لیین «نُضْرُ مِنْ لَتْمَةٍ»، رخلدیرین «یاسین» لیلہ «طاحا»،
ساجین شائینده وارد اولدو «سُجَّانَ الَّذِي اسْرَى».
دهانین آیت «فَتْحٌ قَرِيبٌ» لوزره قیزیل نقطه،
یوزوندور «قاف و التقرآن»، سوزوندور سوره ی «اعلا».
دوداغین آب حیواندیر سنین، ای کوثر جنت!
اولویه نغمه ی عیسی، باغیشلار اول لب احیا.

دلی بی صبر شمع قاتمین اطرافینا هر دم،
دولانیر ثوقیلہ پروانہ تک بی باک و بی پروا،
گره گیک اول سرز و لغزده دیر آچسان یئریدیر کیم،
یئنہ بازار غمده مشک و عنبر لئده لر بودا.
گول تردن منہ یوز کؤستیر یور معنی نازک،
یازار کن و صفیننی کؤنلونه کسه اول رخ زیبا،
دل و جان خرایم رحمن لیدی عشقین سر ایندا،
وجودوم شھربنی سادیم ایشیکین خانہ شاھا.
«غریب» غوربت عشق ایچره شا کردیر بجمدالته!
کی آن دلدار بی همتای ما پیدا است در هر جا.

- ۴ -

ریکیلیک شیرکینی قوی تا موخدا اولاسان یکتا،
وجودما سوی لاهی ده لا و گل رلیت لالا.
تمتای بقا ایلدر ایسن موسای عمران تک،
جلد قیل دل کوزون تا اولاسان بینا وهم دانا.
وصال حقه واصل اولماق ایسترن، گل ای همدم!
یئیش بوشه راه عشق آرا، اول بی سرو بی پا.
اگر توجید ذکرین ایستر ایسن یک جھتکده تک،
درآ در حلقه می زلفش چو یگر گنجان و شو رولا.
قوسین عتلی سوزی ناصح باشیم آغریتماسین واعظ،
کاولوبمن عالم عشق ایچره من رولا وهم شیدلا.

«غریب» اهل عشقین کوٹو دور دریای وحدت کیم،
او دور اول یددی دینز قمری لیکچره موج اوران دیا.

- ۵ -

گول اوزره عنبر تر دن میدیر اول نقطه می سودا،
بو سودا بیر له می دلغ اشدی باغیرین لاله می حمرا؟
گوزونه قارشی زکس، شیوه لافین اورسا اینجینه،
خاچان مقبول اولور صاحب نظر طبعینه نابینا.
درور من کون یوزون و جهینه ایکی عالمی جانا،
بجاسین جوهری یانیندا بولور کوهر یکت.
شول سلیچوق کوزون دل موکونو یغیب قیلیر هر دم،
بلی یغماچر تور کون عادتی دلیم اولور یغیب.

بوگریان گوزلریدن توکولن خوابہ کونلودہ،
نجان اولان جراحلمردن اولوش دور قامو پیدا.
گتورمن اهل دلدر مجلسینہ زاهد خشکی،
کی اصلی ایلمز کم فہم اولانا صحبت دانا.
دئم ای حوسنہ بای بیر بوسہ احسان لئت «غریبی» یہ،
یوزون دؤنردی آیدیر: یان کماھی، مفلس رسوا!

-۶-

گرچک حدیث اییش بوکیم: خوبلاردا اولمازیش وفا،
کیم سودی بیر خوبو، کی آخیر، چکدی یوز مینلر بنا.
چشمین خط سیز قانیمی نچون توکر، سچ بیلنم،
هرکز خط قیلماز، خط قیلما قدر اول تورک ختا.

یارب! نہ مھروساں کی سن یا خدین جھانی مٹھر لیلہ،
ثو توند بیر پروانہ تک ہر کون یانار «شمس الضحیٰ»۔
آنین کی حج اکبری و صلین حریمی اولسادی،
بیت الحرام و ارما دی، جانیندا تاپسادی صفا۔
ہجیرین چؤلونڈہ درد لیلہ توشدو «غریب» خستہ دل،
رحم ائت، طبیبیم! وئر اونا و صلین شراہیندان شف۔

- ۷ -

نہ وجہ لیلہ وارا اوینخویا بو کوز مردمی، یارب!
کی ہر شب صبحہ دک دیدن کسینلز نعرہ یارب۔
حلل لیلہ غمیندن لپچدیکیم خونابنی جانا،
کی شوکر نعمتینی ایلمرم ہر روز، ہم ہر شب۔

شب قدریم دورور زولفون منیم، ای یوزو نوروزوم!
بحمد الله کی یاریدیرینه هم بخت، هم گوکب.
فلک بیرسرایله گوکسون کریب اووننده کرم اولما،
گوش یوزلو پریدرله دولودور ایندی هر مکتب.
«غریب»! قومیا آغزیندان، ساقین جام لب یاری،
کی یوخدور بو جهان ایچینده، بوندان یاختی بیر مذہب.

- ۸ -

قیلدر قذیلہ هر سطحه منی لعل لبین دعوت،
روادیر بندیه لوظف ائته سولطان ولی نعمت.
تاخیب گول برکینی جان رشته سینہ لعلی داش ائتمیش،
لب یاقوتونا دوزموش ترازو، خازن حکمت.

قوثونون توزونا ایرماک منیم سعیم دکیل شہیم،
ایریشیر دوولتہ ہر باشدا آخیر وار ایسہ دوولت۔
منیم ہیجریندہ بیخود اولدوغو مچون ہر گنجہ شمعین،
ایشی کی یانماق اولموشدور، گھی نالہ، گھی رقت۔
مزاریم خاکدن ریحان رحمت اسکیک اولمزدی،
نسیم سونبولوندن گر آپار سام قبریمہ نکلت۔
گوزونو ایستتیب توشسم بیابانا، عجب قیلا،
کی درایم ہر جنون اھلی گئییک بیرلہ توتار اولفت۔
گیجارین وصلینی تکیچ، فداییل جانینی درسن،
«غریبر» کاشکی وڑہیدی بو عومرہ اول قدر مؤھلت۔

- ۹ -

خاچان کیم توشه بو کونومه اول سنگین دل و بیدار،
بیر آه و ناله لئه من کی دلغ و داش لئه فریاد.
او خورمان و صفینی پیوسته من، اول چشم و لبرونون،
نماز اتسم داخر اولور منه هم ذکر و هم اوراد.
کونول بند اولدو زولفونه، نچوک چشم ایلیر اول بد خو؟
بودور عادت چو توشه دامه قوش، دلشاد اولور صیاد.
دیلسین چشمیم ایچره خانه بونید لئه سن، ای خواب!
بو فیکری قوی، سو اولان یئرده اولور خانه بر بونید.
«غریب» من بودر دهجری یازیب داستان قیلام،
او خونم ز دای جماندا قصه می مجنون ایله فرهاد.

- ۱۰ -

زولنون اوجوزدان ساچیلش ماهه مشک نابلدر،
شاخ- شاخ اولموش کول اوزره سونبول سیرابلدر.
قتل لئدر عاشقکری چشمین ملول اولماز، بلر،
پلکینه قانلر توکوب شادان اولور قصابلدر.
سؤدیلمیم سچ باسیله باحتی اسچیلک زکونومون،
مین گئدر تیر موژدن، فتح ائته مین- مین بابلدر.
آب آمودور بیر سی، بیر قوزوم فی لشل،
حسرتیله هر دو چشمیدن آخان سیلابلدر.
دلدر آسماق قصدینه زولنونو قیلل سچ وتاب،
بوبلارلاردان بویون بوزمزدل بی تابلدر.

زولف یارا دوشده دوش لولما غر سئودا ایلده مه،
اگری فیکری قوی سنه، دوشدور «غریب» خولبلار.

- ۱۱ -

دیدهی پر خون ایله کونوم کی هر دم دم توتار،
پادشاه مولک غمدير، آلدده جام جم توتار.
آغلدا گؤیلر کییب در ائیم فلکلر، حالیم،
داغلدر سا چین چوزوب کؤکسون کؤکوب، ماتم توتار.
اشک جمشیدی توتان روی زمینى، نم دگیل،
سبزوات عالمی سانسان سحر شبنم توتار!
هیجر الیندن باشیم آکیب گئیدیر ایدیم تیلبه وش،
کونومون زنجیرین اول آفت لیکن محکم توتار.

ای «غریب»! کولشن اولماس مقاین، غم یئمہ،
گول کیبی کولخن دورودور، بلکه مننت هم توتار.

- ۱۲ -

یوزونو اهل نظر، نور یقیندیر دئیلر،
سوبولون طورره سینی جبل متین دیر دئیلر.
نظم دنداریناکی من دئر لیدیم آب حیات،
خوردہ سیندر کوروبن، دورر ثمین دیر، دئیلر.
دین و دل آلدی خطین آلدن، اونا اونون لیکون،
فتنه ی خلق و بلدی دل و دیندیر دئیلر.
جنت عدن سر کویونو عشاق جهان،
صحن باغ ارم و خولد برین دیر دئیلر.

ای «غریب»! کورون یوزون او خوشید و شین،
اهل حق، نور سماوات و زمین دیر، دئیلر.

- ۱۳ -

مست خواب آلود لکن چشمین خمار اولموش دورور،

زولف مشکینین پریشان روزگار اولموش دورور.

چشم بیمارین لپچون قوربان اولام هر گوشده،

یوز منیم تک خسته وارزیکیم هزار اولموش دورور.

عزت ليله من قدم یولوندا، ای جان عزیز!

کیم نجه عزتلم باشلار برکوزار اولموش دورور.

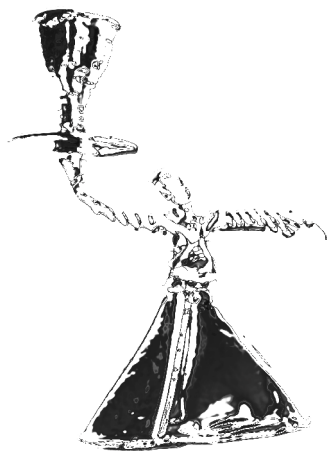
عشق و بیماری و درویشی و جور روزگار،

راه غوربتده منه بیر - بیر دوچار اولموش دورور.

سورسالار حالین «غریب» دن ده کومی یاردا،
بی نوا و بی زر و بی زورو، زار اولموش دورور.

بخش سوم.

تعليقات



شخص‌ها

۱۷۳	اخی ناطور	۱۱۷, ۱۱۳	آدم دده
۱۱۳	ادیب درویش	۱۱۷	آرامی
۱۱۲	اسرار دده	۱۱۳	آرامی درویش
۱۷۵, ۱۷۳, ۱۲۲, ۱۱۹, ۱۱۱, ۱۷	افلاکی	۱۱۳	آقازاده
۱۷۶		۱۱۷	آقازاده محمد دده
۱۱۹	افلاکی احمد دده	۱۱۷	آنی
۱۹۴	الوان چلبی		
۱۱۳	انسی درویش	۱۲۴	ابراهیم تاتارلی
۱۱۷, ۱۱۳	انیس رجب دده	۲۶۸	ابراهیم دده شاهی
۱۱۳	انیسی مصطفی دده	۲۹۳, ۱۱۵	ابراهیم گلشنی
۱۷	اوحید الدین	۸	ابن سینا
۱۱۹, ۱۱۶	اولو عارف چلبی	۳۷۶	ابو حامدی
۱۱۳	اویس درویش	۱۷	ابوبکر سله‌باف تبریزی
		۱۲۰	احسان محوی
۱۷۹	بابا الیاس	۱۱۳	احمد آنی درویش
۱۹۹	بایرک قوشچو اوغلو	۱۷۳	احمد افلاکی دده
۱۱۳	بدرالدین چلبی	۱۱۹, ۱۱۷, ۱۱۳	احمد دده
۲۴	بدیع‌الزمان فروزانفر	۱۱۳	احمد درویش
۱۱۷	برهان‌الدین	۱۱۹	احمد عونی قنق
۱۱۳	برهان‌الدین چلبی	۱۱۷, ۱۱۳	اخی صادق

۳۲۱	ترکی سرایان مکتب شمس و مولوی		
۱۱۳	جمال چلبی	۱۱۷	بری
۱۱۷	جنونی	۱۱۷	بقایی
۱۱۳	جنونی دده	۱۱۳	بقایی درویش
۱۱۷	جوری دده	۱۱۳	بوستان ثانی
۱۱۳	جوری دده	۱۱۳	بوستان چلبی
		۸	بهاءالدین ولد
۲۸۶, ۲۷۶	حاج بایرام ولی	۲۲۳	بیگلر بیگی علایه
۲۱۸, ۱۵	حاج بکتاش ولی		
۱۱۳	حاسب درویش	۱۱۳	پروانه درویش
۱۱۷	حافظ	۱۱۳	پری درویش
۱۱۶	حافظ حسین ایوان سرایی	۱۱۷	پیری
۱۱۷, ۱۱۳	حافظ دده	۱۱۳	پیری درویش
۱۱۳	حافظ درویش		
۱۱۷	حافظ منسترالی		تابع ۱۱۷
۱۲۰	حالت افندی	۱۱۳	تابع درویش
۱۱۷	حالتی	۱۸۰, ۹۲, ۸۰, ۱۴, ۱۳	تاجیک
۱۱۳	حالتی درویش	۱۱۷	تایب
۲۸۶	حامدی اردبیلی	۲۹۳, ۱۱۹	تحسین یازجی
۱۱۷	حبیبی	۱۱۷, ۱۱۳	توکل دده
۱۱۳	حبیبی درویش		
۱۱۷	حجازی	۱۱۳	ثاقب دده
۱۱۳	حجازی درویش	۱۱۶	ثاقب مصطفی دده
۱۱۳	حزین درویش	۱۱۳	ثنایی درویش
۱۱۳	حسام درویش	۱۱۵	ثواقب المناقب
۱۱۷	حسام		
۱۱۰	حسامالدین چلبی	۱۱۷, ۱۱۳	جلال ارغون
۱۱۷	حسیب	۱۲۲	جلال همایی

تعلیقات			۳۲۲
۱۱۷, ۱۱۳	درویش	۱۱۷	حلمی
۱۱۷, ۱۱۳	درویش چلبی	۱۱۳	حلمی درویش
۱۱۷, ۱۱۳	درویش دده	۲۸۰	حلولیه
۱۱۶	درویش سنایی خلیل	۱۱۷	حمال چلبی
۱۱۷, ۱۱۳	درویش عثمان سینه‌چاک	۱۱۰	حمامی‌زاده اسماعیل دده
۱۱۵	درویش محمود	۱۱۷	حیاتی
۱۱۷	دشتی	۱۱۳	حیاتی درویش
۱۱۳	دشتی درویش		
۲۸۰	دیوان شاه ختائی	۱۱۷	خالص
۱۱۳	دیوانه سلطان	۱۱۳	خالص احمد دده
۱۱۷	دیوانی سلطان	۲۸۰	ختائی
		۱۱۷, ۱۱۳	خدایی دده
۱۱۳	ذوالنونی دده	۱۱۳	خسرو چلب
۱۱۳	ذهنی دده صالح	۱۱۷	خسرو چلبی
۱۱۷, ۱۱۳	ذهنی درویش حسن	۱۹	خضر
۱۱۷	ذهنی صالح دده	۱۱۷, ۱۱۳	خضر بیگ
۱۱۷, ۱۱۳	ذهنی نجف‌زاده درویش	۲۷۱, ۱۱۷, ۱۱۳	خضر پاشا
		۱۱۷, ۱۱۳	خضر حمدی دده
۱۱۳	رجب درویش	۱۱۷	خلوصی
۱۱۷	رجب طریقتی	۱۱۳	خلوصی درویش
۱۱۷, ۱۱۳	رحمت‌الله دده	۱۵	خواجه دهانی
۱۱۷, ۱۱۳	رسوخی دده		
۲۷۵, ۲۷۴, ۱۸	رسول‌الله	۱۱۷, ۱۱۳	دالی دده
۱۱۷, ۱۱۳	رشکی علی دده	۱۱۳	دانشی دده
۱۱۷, ۱۱۳	روخی بغدادی	۱۱۷	دانشی علی دده
۲۹۳, ۲۶۴	روشنی	۱۱۳	داوود دده
		۱۱۳	درونی درویش

۳۳۳		ترکی سرایان مکتب شمس و مولوی	
۱۱۷, ۱۱۳	سیاهی مصطفی دده	رومی ۸, ۱۰, ۱۲, ۱۷, ۲۴, ۸۰, ۸۳, ۹۱,	
۱۹۹	سید امرالله شاه ابراهیمی	۱۱۵, ۱۱۰, ۱۰۷, ۱۰۶, ۹۴, ۹۳, ۹۲	
۸	سید برهان الدین ترمذی	۱۲۱	
۱۱۷, ۱۱۳	سید سالک دده	۱۱۷, ۱۱۳	ریسما احمد دده
۱۱۹	سید صالح احمد دده		
۱۱۳	سید علی	۱۱۳	زهدی یوسف دده
۲۳۸	سید علی عمادالدین نسیمی	۱۱۷	زین الدین
۱۱۷	سید علی	۲۶۸, ۱۱۷, ۱۱۳	زین الدین
۱۱۸	سید محمد فاضل شریف زاده		
۱۱۹	سید ناصر عبدالباقی	۱۱۷, ۱۱۳	سائب دده
۲۶۴	سید یحیای شیروانی	۱۱۳	سامی درویش
		۱۱۷	سامی
۱۱۳	شانی درویش	۱۱۷	سروری
۲۹۳	شاه اسماعیل ختایی	۱۱۳	سروری درویش
۲۸۰	شاه اسماعیل صفوی	۱۲۳	سعادت چاغاتای
۱۱۷, ۱۱۳	شاه چلبی	۱۲۰	سعادت نزهت
۹	شاه طهماسب صفوی	۲۱۸	سعید امره
۱۱۳	شاه محمد چلبی	۱۱۷, ۱۱۳	سعیدا دده
۱۱۷	شاه محمد چلبی	۲۱۸	سعیدالدین بکتاشی
۱۱۷, ۱۱۳	شاهدی دده	۱۷۱, ۱۲۳, ۱۲۲, ۱۱۱, ۱۹,	سلطان ولد
۱۲۲	شرف الدین سمرقندی		۲۷۴, ۲۷۱
۱۱۷, ۱۱۳	شفایی دده	۲۷۱	سلیمان شاه گرمیانی
۱۱۳	شقیعی درویش	۱۱۷, ۱۱۳	سماحت دده
۱۱۷, ۱۱۳	شکیب دده	۲۸۹, ۲۷۱, ۱۱۷	سماعی
۴۱, ۳۹, ۱۹, ۱۷, ۱۶, ۸	شمس تبریزی	۱۱۳	سماعی درویش
۷۶, ۷۹, ۸۰, ۸۵, ۸۷, ۸۸, ۸۹, ۹۳,		۲۸۹	سنان الدین یوسف سینه چاک
۱۱۰		۱۱۷, ۱۱۳	سوزی درویش

تعلیقات		۳۲۴
۱۱۷	صفایی	شمس‌الدین ۱۱۶, ۱۰۵, ۱۸, ۱۷
۱۱۷, ۱۱۳	صفایی دده	شمس‌الدین عابد چلبی ۱۱۶
۱۱۳	صفایی درویش	شمعی ۱۱۵
۱۱۳	صفی درویش	شمعی دده ۱۱۷, ۱۱۳
۱۱۷, ۱۱۳	صفی‌الله دده	شناسی درویش ۱۱۳
۱۱۳	صمتی درویش	شوری درویش ۱۱۳
۱۱۷	صنح‌الله	شهلا درویش ۱۱۳
۱۱۳	صنح‌الله درویش	شهودی دده ۱۱۳
		شهیدی درویش ۱۱۳
۱۱۴	ضعفی دده	شیخ شیخی دده ۱۱۳
۱۱۴	ضمیری درویش	شیخ غالب ۱۱۰, ۱۲
۱۱۸	ضمیری	شیخی دده ۱۱۷, ۱۱۳
		شیخی ممیش دده ۱۱۷
۱۱۸, ۱۱۴	طالب دده	شیدا درویش ۱۱۳
۱۱۳	طالب درویش	
۱۱۴	طالبی دده	صابر دده پارسا ۱۱۷, ۱۱۳
۱۱۸, ۱۱۴	طاهر حسام چلبی	صاحب ۱۱۷
۱۱۸, ۱۱۴	طریقتی امیر دده	صاحب درویش ۱۱۳
۱۱۸, ۱۱۴	طوغانی احمد دده	صادق دده ۱۱۷, ۱۱۳
		صافی احمد دده ۱۱۳
۱۱۴	عادل افندی	صافی ختایی ۱۱۷
۱۱۸	عارف حاجی	صافی درویش ۱۱۳
۱۱۸	عارف دده	صافی ۱۱۷
۱۹۴, ۱۷۹	عاشیق پاشا	صایب دده ۱۱۳
۱۱۴	عالم امیر	صباحی دده ۱۱۷, ۱۱۳
۱۱۸	عالم، عادل	صدری دده ۱۱۷, ۱۱۳
۱۱۸	عبا پوش سلطان ولی	صدقی دده ۱۱۷, ۱۱۳

۳۲۵		ترکی سرایان مکتب شمس و مولوی	
۱۱۸, ۱۱۴	علیشی درویش،	۱۱۴	عباپوش سلطان
		۲۲۳	عبدال موسی
۱۱۸, ۱۱۴, ۱۱۲	غالب دده	۱۴	عبدالباقی گولپینارلی
۱۱۸	غانم	۱۵, ۱۱۰, ۲۶۸,	عبدالباقی گولپینارلی
۱۱۴	غانم درویش	۲۸۹, ۲۷۱	
۱۱۴	غدایی دده	۱۲۲	عبدالباقی گولپینارلی
۱۱۸, ۱۱۵, ۹	غریبی	۱۱۸	عبدالحلیم
۱۱۴	غریبی درویش	۱۱۴	عبدالحلیم عارف حاجی
۱۱۴	غریبی سدی ابوبکر	۱۱۵	عبداللطیف ابن سنان
۳۰۰	غریبی منتشا اوغلو	۱۱۸	عبدالوهاب
۱۱۴	غوصی احمد دده		عبدالوهاب بن جلال الدین محمد
۱۱۸	غوصی دده	۱۱۵	همدانی
۲۲۳	غیبی علائیهای	۱۱۴	عبدالوهاب همدانی
		۱۱۴	عبیدالله دده
۱۲۴	فاخر ایز	۱۱۸	عدنی دده
۲۲۸	فاروق تیمورتاش	۱۱۴	عرشی درویش
۱۱۸	فاضل پاشا	۱۱۸	عرشی،
۱۱۸, ۱۱۴	فاضل خلیل دده	۱۱۸, ۱۱۴	عرضی دده
۱۱۸, ۱۱۴	فانی دده	۱۱۸	عزلتی
۱۷	فخر الدین	۱۱۴	عزلتی درویش
۱۱۸, ۱۱۴	فدایی دده	۱۱۸, ۱۱۴	عزمی دده
۱۱۴	فراقی درویش	۱۱۸	عزیز دده
۱۱۸	فراقی،	۱۱۱	علم الدین قیصر
۱۱۸, ۱۱۴	فرخ چلبی	۱۱۸, ۱۱۴	علمی دده
۱۱۸	فرخی	۱۱۴	علمی درویش
۱۱۴	فرخی درویش	۱۱۷	علی انور
۱۱۴	فصیح درویش	۱۱۲	علی بن اسماعیل آنبارچی زاده

تعلیقات		۳۲۶
۱۱۸	کلایی دده	۱۱۸ فصیح فوری
۱۱۴	کلخانی علی دده	۲۳۸ فضل الله استرآبادی
۱۱۸, ۱۱۴	کمال احمد دده	۱۱۸, ۱۱۴ فقری دده
		۱۱۸, ۱۱۴ فنایی دده
۱۱۸	گناهی	۱۱۸, ۱۱۴ فنی دده
۱۱۴	گناهی درویش	۱۱۴ فنی درویش
۱۱۸, ۱۱۴	گنهی دده	۱۱۴ فوری درویش
۱۲۲	گوهر خاتون	۱۱۸ فوضی
		۱۱۴ فوضی درویش
۱۱۸, ۱۱۴	لالی دده	۱۱۸ فیضی
۱۱۸	لیب	۱۱۴ فیضی درویش
۱۱۴	لیب درویش	
۱۱۸	لسانی	۱۱۸ قاری
۱۱۴	لسانی درویش	۱۱۴ قاری شیخ احمد الوفایی
۱۱۴	لطفی محمد دده	۱۱۸, ۱۱۴ قاسم دده
۱۲۰, ۱۱۸, ۱۱۴	لقمانی دده	۲۲۳ قایغوسوز عبدال
		قوشچو اوغلو ۵۲, ۱۹۹, ۲۰۱, ۲۰۴, ۲۰۵, ۲۰۶, ۲۰۷, ۲۱۰, ۲۱۲, ۲۸۶
	مجد الدین فریدون بن احمد سپهسالار	
۱۱۶	سلجوقی	
۱۱۱	مجد فریدون سپهسالار	۱۱۸ کاتبی
۱۱۸, ۱۱۴	محرمی دده	۱۱۴ کاتبی درویش
۱۱۲	محمد اسرار دده	۱۷ کامل تبریز
۱۱۸	محمد بردار	۱۱۸ کاملی
۱۱۲	محمد بی زبان	۱۱۴ کاملی درویش
۱۱۴	محمد تبردار	۱۱۸, ۱۱۴ کریم دده
۲۷۱	محمد چلبی	۱۱۸ کلامی
۲۸۹	محمد چلبی دیوانه	۱۱۴ کلامی درویش

۳۲۷		ترکی سرایان مکتب شمس و مولوی	
محمد دده	۱۱۳، ۱۱۶	۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱	
محمد شمس	۱۷، ۱۹	۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷	
محمد ضیا احتفالیچی	۱۲۰	مونس	۱۱۸
محمد قیمی دده	۱۱۴	مونس درویش	۱۱۴
محبی الدین	۱۷	میال درویش	۱۱۴
محبی گلشنی	۲۹۳		
محبی الدین عربی	۸	نابی عثمان دده	۱۱۴
مخلص پاشا	۱۷۹	ناحی دده	۱۱۴، ۱۱۸
مخلص دده	۱۱۴، ۱۱۸	ناصر دده	۱۱۸
مدحت بهاری حسامی	۱۱۴	ناصر عبدالباقی دده	۱۱۴
مذاقی درویش	۱۱۴، ۱۱۸	نابی دده	۱۱۸
مظلوم	۱۱۸	نجاتی	۱۱۸
مظلوم درویش	۱۱۴	نجاتی درویش	۱۱۴
معنوی	۱۱۸	نحیفی	۱۱
معنوی درویش	۱۱۴	نشاطی دده	۱۱۴، ۱۱۸
معنوی قونیوی	۱۱۴	نصیب دده	۱۱۴، ۱۱۸
مقیم دده	۱۱۸	نصیرا دده	۱۱۴، ۱۱۸
ملامی دده	۱۱۴، ۱۱۸	نطقی	۱۱۸
منجم‌باشی	۱۱۳	نطقی دده	۱۱۴
موسی	۱۹	نطقی درویش	۱۱۴
مولانا	۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷	نطقی علی دده	۱۱۸
	۱۸، ۱۹، ۲۴، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۶	نظمی دده	۱۱۴، ۱۱۸
	۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۶۴، ۲۲۸، ۲۳۸	نگاهی	۱۱۸
	۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴	نگاهی درویش	۱۱۴
مولانا جلال‌الدین	۸، ۱۱۵، ۱۱۹	نور درویش	۱۱۴
مولوی	۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷	نوری	۱۱۸
	۱۹، ۲۴، ۴۴، ۴۵، ۸۰، ۱۱۰، ۱۱۱	نهاد سامی بانارلی	۱۲

تعلیقات		۳۲۸
۱۱۸	هیئت	۱۱۴
۱۱۴	هیئتی درویش	۱۱۸
		۱۱۸
۱۱۴	یحیی افندی	۱۱۴
۱۱۸, ۱۱۴	یحیی دده	۱۱۸
۱۱۴	یقین درویش	۱۱۴
۱۱۸	یقین	۱۱۸
۱۱۸, ۱۱۴	یوسف دده	۱۱۴
۱۱۴	یوسف سینه چاک	
۱۱۸	یوسف سینه چاک	۱۱۸
۲۲۸, ۵۵, ۵۴	یونس امره	۱۱۴
		۱۱۸, ۱۱۴
		۱۱۸, ۱۱۴
		۱۱۸
		۱۱۴
		۱۱۸
		۱۱۴
		۱۱۸, ۱۱۴

مکان‌ها

۱۶	عمومی تورک تاریخینه گیریش	۲۲۸, ۱۹۹, ۱۲۱, ۶۹, ۴۴, ۴۳	آذربایجان
۲۷۱	قره حصار	۲۸۰	
۱۱۵, ۱۱۱, ۱۹, ۱۷, ۱۵, ۹, ۸	قونیه	۲۹۳	آسیای صغیر
۱۷۳, ۱۲۲		۱۴	آناطولی
۱۱۲	کتابخانه‌ی دانشگاه استانبول	۱۱۶	آدرنه
	کتابخانه‌ی سلیمانیه بخش حالت افندی	۲۷۶	اردبیل
۱۱۲		۱۱۱	ارضروم
۱۱۹	کتابخانه‌ی سلیمانیه‌ی استانبول	۲۶۴	باکو
۱۷۹	کتابخانه‌ی عمومی بایزید استانبول	۸	بلخ
۱۲۰, ۱۱۲	کتابخانه‌ی ملت	۹۳, ۹۰, ۸۴, ۷۴, ۳۸, ۱۷, ۱۶, ۹	تبریز
۱۱۹	کتابخانه‌ی نور عثمانیه	۳۰۰, ۲۹۳, ۲۶۴, ۱۱۱, ۱۰۴, ۹۴	
۱۱۶	کُتاهیه	۱۶	ترکستان شوروی
۱۹	مدرسه‌ی امیر بدرالدین گهرتاش	۲۸۰	جمخانه
۱۶	مصر	۲۷۱, ۱۷۹, ۱۲۱, ۱۵	خراسان
۱۹	منار شمس	۱۷۹, ۱۲۲, ۱۵	خوارزم
۱۱۸, ۱۱۰	مولوی‌خانه	۱۹	خوی
۱۱۲	مولوی‌خانه‌ی گالاتای استانبول	۱۱	دانشکده‌ی الهیات دانشگاه مرمره
۱۲۰	مولوی‌خانه‌ی یئنی قاپو	۱۱۱	سلطانیه
		۱۱۷	سماع‌خانه‌ی ادب
		۱۱۱	سیواس
		۱۲۲	شام
		۲۷۱	شیراز

کتابها

۱۲	رسیملى تورک ادبیاتی تاریخی	۲۶۴	آثار عشق
۱۱۶	سفینه‌ی نغیسه فی مناقب المولویه	۱۴۶, ۱۲۳, ۱۲۲	ابتدا نامه
۱۱۸	شرح حقایق اذکار مولانا	۱۱۲	اسرار العارفين و سراج الطالبین
۱۷۹	غریب نامه	۱۱۷, ۱۱۲	اسرار دده تذکره‌سی
۲۶۸	گلشن اسرار	۱۶	الترکیه
۲۶۸	گلشن وحدت	۱۶	الادراک للسان الا ترک
۱۶	لغة المشتاق فی لغة الترك و القفجاق	۱۶	القوانین الکلیه فی ضبط اللغات
۱۱۹	مجموعه التوارخ المولویه	۲۴	تاراما سؤزلوگو
۱۱۱	مناقب العارفين	۲۶۸	تحفه‌ی شاهی
۱۱۹	مناقب العارفين ومراتب الکاشفین	۳۰۰	تذکره‌ی مجالس روم
۱۱۹	مناقب حضرت مولانا	۱۱۹, ۱۳	تورک ادبیاتی تاریخی
	مناقب حضرت مولانا جلال‌الدین رومی	۱۲۰	تورک شاعرلری
۱۱۹		۲۸۹	جزیره‌ی مثنوی
۲۹۳	مناقب گلشنی	۱۱۶	حدیقه الجوامع
۱۲۰	مناقب مولانا	۱۷۲, ۱۶۰	ریاب‌نامه
۱۷۳, ۱۱۹, ۱۱۲	مناقب العارفين	۱۱۶	رساله‌ی سپهسالار
۱۲۰	مولوی شاعرلری	۱۱۱	رساله‌ی سپهسالار فی مناقب خداوندگار
		۳۰۰	رساله‌ی یوحنا

طرائق، قبایل، ملل و نحل

۱۵، ۸	خوارزمشاهیان	۱۹۹	اهل حق
۲۶۸	زینیه	۱۱۰	باباییه
۱۵	سلجوقیان	۱۱۰	بکتاشیه
۱۱۰	عثمانیه	،۴۱، ۳۹، ۳۸، ۳۱، ۱۶، ۱۴، ۱۳، ۱۲	ترک
۲۶۶، ۷۰، ۱۴، ۹	عجم	،۸۰، ۷۹، ۷۷، ۷۵، ۷۳، ۷۰	،۶۲، ۶۱
۲۶۶، ۸۳	عرب	،۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱	
۱۶	قبچاق	،۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۴، ۹۳، ۹۱، ۸۹	
۲۷۱	قلندریه	،۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰	
۲۸۰	قیزیلباشیه	۲۹۵، ۲۹۴، ۲۶۶، ۱۹۵، ۱۷۸، ۱۰۶	
۲۹۳، ۲۸۹، ۱۱۰	گلشنیه	،۸۷، ۸۴، ۶۸، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳	ترکان
۱۵	مغول	،۱۲۲، ۱۰۶، ۱۰۲، ۱۰۰، ۹۹، ۹۲	
۱۱۰	ملامتیّه	۱۷۹	
،۱۱۵، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹	مولویه	۱۳	ترکان خوارزمشاهی
،۱۹۹، ۱۷۹، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۶		،۲۴، ۱۶، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۰، ۸	ترکی
۲۹۳، ۲۸۰، ۲۶۸، ۲۶۴، ۲۲۳، ۲۱۸		،۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۳۹	
۲۶۸	وفائیّه	،۶۳، ۶۲، ۶۰، ۵۷، ۵۶، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱	
،۹۵، ۹۳، ۹۲، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۱۴	هندو	،۹۲، ۸۶، ۸۵، ۸۱، ۷۷، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶	
۲۶۷، ۱۰۲، ۹۹، ۹۶		،۱۱۹، ۱۱۶، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۷، ۱۰۴، ۹۶	
		،۱۹۹، ۱۹۴، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱	
		۲۹۳، ۲۸۰، ۲۷۶، ۲۶۸، ۲۳۸، ۲۲۸، ۲۱۸	
		۲۸۹، ۲۳۸	حروفیه
		۲۹۳، ۱۱۰	خلوتیه

نمایه‌ی لغات شرح شده در متن

اوسچو ۴۳	اؤگود ۶۰	آرارمن ۷۴
اوسچولوق ۴۳	اؤلرمن ۷۱	آزریق ۵۴، ۵۹
اوس دیشی ۴۳	ائيله ۵۵	آغلاشلار ۵۲
اوسسون وار ۴۴	ائيله غیل ۶۲	آقچا ۵۶
اوسلو ۴۳	ائيله نوز ۶۲	آلابيله ۵۴
اوسوق ۴۴	ائیو ۶۳	آلاگؤز لر ۷۹
اوسول ۴۴	ارسلان ۷۷	آلتون ۵۶
اوسوللو ۴۴	أرمیشلر ۵۵	آلتون - آقچا ۵۶
اوغلان ۶۵	أرمیه ۵۵	آلدانماغیل ۴۴
اوغلون ۴۹	أره سن ۵۹	آلمازوسا ۵۴
اوغور ۶۸	اس ۵۷	آندا ۵۸
اول ۴۵، ۴۹، ۵۷، ۵۸، ۶۶	ألونده ۶۰	آندان ۵۲، ۶۱
اولار ۵۰	ألیندن ۷۲	آنلار ۴۷
اولاسان ۵۷	اوتاغا ۶۶	آنمازموسان ۵۷
اولکیم ۵۴	اوپون ۵۰	آنمیالار ۴۷
اولماز ۷۸	اودونا ۷۸	آنین ۶۳
اولمیا ۵۷	اوزاق ۵۴	آی ۶۵
أوله شلر ۴۹	اوزاق یول ۵۴	آیریلیق ۷۸
اونودور ۴۸	اوس ۴۲	آییتما ۶۰
اویمانیز ۶۲	اوسال ۴۲	اؤپگنک ۷۲
ایچرسن ۷۲	اوسانچ ۴۲	اٹتمک ۵۱
ایره شه سن ۶۱	اوسانگ ۴۲	اٹتمیه ۵۷
ایسه ۵۴	اوسانماق ۴۲	اٹدوپ ۴۷
ایسه ن ۶۲	اوساوورماق ۴۲	اؤکوش ۷۰

داشا ۶۵	پولا ۵۷	ایلتدین ۵۸
داغدان ۶۵	تئز ۵۳	اینانیرسان ۵۹
دم ۵۲	تات ۷۰	بؤیله ۶۱
دمنی ۷۶	تالالالا ۷۵	بارغیل ۷۲
دوردون ۵۸	تامو ۶۳	باروپ ۵۲
دورورمن ۷۳	ترک ۷۷	باغلاشالار ۵۲
دوره سن ۴۷	توتغیل ۶۱	باقوب ۵۸
دوستلارین ۴۹	توتورمن ۷۳	بای ۵۰، ۶۲
دوشیجک ۷۸	تورک ۷۰	باییق ۵۹
ده ۵۵	چئوره ۵۸	برو ۷۷
دیرلیک ۶۷	چاخیر ۷۳، ۷۵	بو ۷۸
دیلرایسه ن ۶۱	چالارمن ۷۳	بوگون ۵۶
دیلرمن ۷۱	چلب ۵۵، ۶۸	بولا ۶۸
دیله ۶۴	چلبی ۶۷	بولامازسان ۶۶
دیله گوم ۶۳	چوبانی ۶۹	بولغای ۷۵
زحمتینی ۴۷	چوراق ۵۸	بولمایاسان ۵۸
زهی ۴۸	چوق ۵۷	بوندا ۵۸
سئورمن ۷۱	چوقورا ۵۳	بونلار ۵۰
ستوینیرسن ۵۶	چون ۶۰	بونو ۶۱
سؤیله دیم ۷۴	چیچک ۶۶	بووردو ۶۱
سا ۴۴	حساب ائدوپ ۴۹	بیر ۵۱
ساغا - سولا ۵۸	دئدیسه ۶۱	بیر پارا ائتمک ۵۱
سانورسن ۶۸	دؤندورور ۶۲	بیردملیغا ۵۱
سن ۴۷	دؤنه لر ۵۳	بیزه ۶۵
سنسن ۶۵	دئیو ۵۷	بیگی ۶۵، ۷۹
سنه ۵۰	داخی ۷۲	بیلین ۶۱
سنی ۴۸، ۷۱	دار ۵۸	پارا ۵۱

تعلیقات		۳۳۴
من ۷۴	قیلورسن ۷۱	سنین ۵۰، ۷۲
منیم ۵۶	قیلیچ ۷۷	سورورمن ۷۳
نتجه ۷۸	قیلین عمل ۶۱	سونمادونسا ۵۷
نسنه ۴۵	قی بی - قی بی ۷۳	سونو ۵۷
نسنه ارمیه ۵۷	کیمسه ۶۶	شول ۴۴
نولا ۷۹	کائی ۶۳	طوراق ۵۸
وئردی ۵۵	کیچگینن ۶۵	عورتلرین ۴۹
وئرگیل ۶۶	گنده ۵۴	فانی ییز ۶۴
وئرمه ۶۶	گئرو ۴۶	قاتیمدان ۷۲
وئرمله لر ۵۱	گوره سن ۴۷	قارشو ۵۸
وار ۴۴	گوموشوب ۵۳	قاریندش ۶۹
یئتدوکجه ۶۰	گئی ۶۹	قالا ۴۶، ۵۵
یئله ۵۵	گدا ۵۰	قالیرلار ۴۷
یئله وئرکم ۵۶	گرک ۵۴	قامو ۶۰، ۶۷
یئی ۶۷	گزه ۶۵	قامولار ۶۴
یاپ ۵۹	گزرسن ۶۸	قانیم ۷۲
یارات قیلماق ۵۸	گزرمن ۷۲	قوپوز ۷۳
یارغو ۷۲	گل ۷۶	قول ۶۳، ۶۸
یارغو یا بارماق ۷۲	گلگیل ۶۵	قویماق ۴۵
یازوق ۶۳	گلمه ۶۶	قویوب گنده سن ۴۵
یازی ۶۶	گله ۶۷	قیزین ۴۹
یاغی ۷۵	گندو ۶۳	قیغیرماق ۶۸
یالقیز ۷۱	گوج ۶۰	قیلاسان ۵۵
یالونوز ۶۷	گورون ۵۸	قیلاووز ۶۹
یانا ۷۸	گوله - گوله ۵۳	قیلدان قیلا ۴۹
یاولاق ۶۳	گون ۶۵	قیلغیل ۵۹
یاولاق چوق ۶۳	ماه ترک ۷۷	قیلما یالار ۴۹

۳۳۵ ترکی سرایان مکتب شمس و مولوی

ییق ۵۹

یوقسولا ۵۱

یاووز ۶۷

یولدا ۵۵

یوقسول ۶۲

کتابنامه

۱. آتالای، بسیم. بکتاشلیک و ادبیاتی، استانبول، ۱۹۴۰
۲. آتش، احمد. مولانانین ۱۸ بیتینین معناسی، ۱۹۵۳.
۳. آراز، نزیه. عشق پیغمبری مولانا، استانبول ۱۹۷۲
۴. آسیه، عارف نهاد. قبه‌ی خضرا، ۱۹۵۶.
۵. آگاه سیرری‌لوند. ادبیات تاریخی درسلی، استانبول، ۱۹۳۲، ج ۱.
۶. افلاکی، احمد. مناقب‌العارفین، به اهتمام تحسین یازیچی، آنکارا، ۱۹۸۱ (ویرایش جدید).
۷. اکبر آبادی، مولوی محمد ولی. شرح مثنوی مولانای روم، چاپ نول کشور.
۸. ارگون، سعادت زهت. بکتاشی شعرلری و نفسلری، استانبول، ۱۹۶۵.
۹. ارگین، عثمان. دارالمثنوی، ۱۹۳۹.
۱۰. افلاکی، شمس‌الدین. مناقب‌العارفین، آنکارا، ۱۹۸۴.
۱۱. ایز، فاخر. اسکی تورک ادبیاتیندا نظم، ستانبول، ۱۹۶۷
۱۲. بانارلی، نهاد سامی. رسیملی تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۱۹۷۲، ج ۱.
۱۳. براون، ادوارد. از سعدی تا جامی، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۳۷.
۱۴. تاتارلی، ابراهیم. اسکی تورک ادبیاتی، متینلر، صوفیه، ۱۹۷۳.
۱۵. تاراما سؤزلوگو، تورک دیل قورومو، ۱۹۶۳، جلد‌های گوناگون.
۱۶. تورک یوردو (مجله) شماره‌ی مخصوص مولوی، تابستان ۱۹۴۴.
۱۷. تورکیات انستیتوسو، اسلام انسیکلوپدیسی، شماره‌های گوناگون.
۱۸. توفیق، ابوالضیاء. نمونه‌ی ادبیات عثمانیه، استانبول، ۱۳۰۸ هـ.
۱۹. چارپان، نجلا. مولانادان حکایه‌لری، آنکارا، ۱۹۷۰.
۲۰. چاغاتای، سعادت. تورک لهجه‌لری اؤرنکلری، آنکارا، ۱۹۶۶.
۲۱. چلبی، عاصف حالت. مولانانین رباعیلری، ۱۹۶۲.

۲۲. چلبی، عاصف حالت. مولانانین حیاتی، شخصیتی و اثرلریندن پارچالار ۱۹۳۹.
۲۳. دوغرول، رضا. اسلامیتین گلیشتیردیگی تصوف، استانبول، ۱۹۴۸.
۲۴. دولت‌شاه سمرقندی، تذکرة الشعراء، تهران، ۱۳۳۷.
۲۵. دهخدا، علی اکبر. لغت‌نامه، سازمان لغت‌نامه‌ی دهخدا، شماره‌های گوناگون.
۲۶. رشاد، فائق. تاریخ ادبیات عثمانیه، استانبول، ۱۳۲۷ رومی.
۲۷. ریتز، ه. پروفیسور دکتر. مولانا جلال‌الدین رومی و اطرافینداکیلار (تورکیات مجموعه‌سی، ج ۷ و ۸)، ۱۹۴۲.
۲۸. جلال‌الدین رومی. (← اسلام آنسیکلوپیدیسی، جزء ۲۱)، ۱۹۴۴.
۲۹. سامی، شمس‌الدین. قاموس الاعلام، استانبول، ۱۸۹۸ م.
۳۰. سجادی، سید جعفر. فرهنگ مصطلحات عرفا، چاپخانه مصطفوی، تهران، ۱۳۳۹ ه. ش.
۳۱. سیدوف، میرعلی. آذربایجان خلقی نین سویکو کونو دوشونرکن، باکو، ۱۹۸۹.
۳۲. ضائق، عبدالله. گلشن ادبیات، باکو، ۱۹۱۱.
۳۳. صفی‌پور، عبدالرحیم بن عبدالکریم. منتهی‌الارب فی لغة العرب، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۷۱ ه.
۳۴. فروزانفر، بدیع‌الزمان. احادیث مثنوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۴ ه. ق.
۳۵. فروزانفر، بدیع‌الزمان. مأخذ قصص مثنوی، انتشارات دانشگاه.
۳۶. قباقلی، احمد. تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۱۹۷۷.
۳۷. قارا علی اوغلو، سید کمال. رسیملی - موتیفلی تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۱۹۷۰.
۳۸. قرآن مجید (با ترجمه‌ی الهی قمشه‌ای).
۳۹. قوجا تورک، وصفی ماهر. بؤیوک تورک ادبیاتی تاریخی، آنکارا، ۱۹۴۴.
۴۰. کؤپرولو، محمد فؤاد. تورک ادبیاتیندا ایلک متصوفلر، استانبول، ۱۹۱۸.
۴۱. کؤپرولو، محمد فؤاد. تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۱۹۸۲ (ویرایش جدید)
۴۲. گؤلپینارلی، عبدالباقی. دیوان شعری، استانبول، ۱۹۵۴.
۴۳. گؤلپینارلی، عبدالباقی. یوز سورودا تصوف، استانبول، ۱۹۶۹.
۴۴. مجیب‌المصری، حسین. تاریخ ادب التورکی، قاهره، ۱۹۵۱.

۴۵. محمدزاده‌ی صدیقی، حسین. متون نظم ترکی ایران، انتشارات فتحی، تهران، ۱۳۶۹.
۴۶. گوهرین، سید صادق. فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی، چاپ دانشگاه تهران.
۴۷. منصور اوغلو، مجدود. سلطان ولدین تورکجه منظومه‌لری، استانبول، ۱۹۵۸.
۴۸. معین، محمد. فرهنگ فارسی، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۴.
۴۹. مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی. مجالس سبعه، چاپ استانبول.
۵۰. نافذ اوزلوق؛ فریدون. دیوان سلطان ولد، آنکارا، ۱۹۴۱.
۵۱. همایی، جلال‌الدین. ولدنامه‌ی سلطان ولد، تهران، ۱۳۱۶.
۵۲. یوجل، حسن عالی. مولانا، ۱۹۵۲.
۵۳. مولانادا تورکجه کلمه‌لر و تورکجه شعرلر، ۱۹۳۴.
۵۴. تورک ادبیاتینا توپلو بیر باخیش، استانبول، ۱۹۳۲.
۵۵. یوجه باش، حلمی. ادبیاتیمیزدا مولانا، ۱۹۵۹.

۱. G. B. Donaldo, Della letteratura dei Turchi, Venedig, ۱۶۸۸.
۲. G. B. Toderini, Letteratura turchesca, Venedig, ۱۷۸۷.
۳. J. Von Hammer-Purgstal, Geschichte der Osmsnischen dichtkunst bis auf unsere zeit, ۱۹۳۶-۳۸.
۴. Dora d'Istria, La poésie des Ottomans, Paris. ۱۸۷۷.
۵. P. Horn, Moderne Turkische Literature (Beilage zur Allage. Ztg., München, ۱۹۰۰. No. ۱۹۳).
۶. E. J. W. Gibb, A. History of Ottoman Poetry, London, ۱۹۰۹.
۷. P. Horn, Geschichte der Türkischen Moderne, Leipzig, ۱۹۰۹.
۸. L. Bonelli La moderna letteratura Ottomana, Roma, ۱۹۰۳.

۹. V. D. Smirnov, Ocherki novoy Turetskoy literaturai, Petersburg, ۱۹۰۳.
۱۰. V. D. Smirnov, Obraztsoviya proizvedeniya Osmanskoy literaturai, Petersburg, ۱۹۰۳.
۱۱. Fr. Giese, der Entwicklungsgang der modernen Osmanischen Literatur, Halle, ۱۹۰۶.
۱۲. K. I. Basmadjian, Essai sur l'histoire de la litterature Ottomane, Paris, ۱۹۱۰.
 - A. E. Krimskiy, istoria Turtsii I ee literaturai, Moskova, ۱۹۱۰-۱۹۱۶.
۱۳. V. Gordlevskiy, Ocherki po novoy Osmanskoy literature, Moskova, ۱۹۱۲ (Trudi po vostkovedeniyu XXXIX).
۱۴. Vincze Frigyes, Az Osman irodalom föiranyai, ۱۹۱۲.
۱۵. B. Schmidt, übersicht der Türkischen Literatur, Heidelberg, ۱۹۱۶.
۱۶. M. Hartmann, Aus der neueren Osmanischen Dichtung (Mitteil. D. Sem. F, or. Spr. Zu Berlin, XIX, ۱۹۱۶, XX, ۱۹۱۷ < XXI, ۱۹۱۸).
۱۷. M. Hartman, die Osmanische Dichtung (Leipzig Illustr. Zeitung, ۱۹۱۶, Nr. ۳۸۰۳).
۱۸. C. Hachtmann, Die Türkische Literatur des zwanzigsten Jahrhunderts, Leipzig, ۱۹۱۶.
۱۹. C. Hachtmann, Die neuere und neueste Türkische Literatur (Die Welt des Islams V, ۱۹۱۷).
۲۰. G. Jacob, Die Literatur des Osmanischen ۱۹۱۸.
۲۱. M. Hartmann, Dichter der neuen Türkei (Urkunden und Untersuch. Zur Geistesentw. D. heutigen Orients, No. ۳, Berlin, ۱۹۱۹).

۲۲. Fr. V. Kraelitz-Greifenhorst, Ubersich über die Osmanische Turkische Literatur im. J. ۱۳۳۲.
۲۳. Th. Menzel, Die Turkische Literatur, Leipzig-Berlin, ۱۹۲۵.
۲۴. J. Deny, Litterature Turque, (Grand Memento Larousse, Paris, ۱۹۳۶).
۲۵. O. Spies, Die Türkische prosaliterature der Gegenuvart, ۱۹۴۳.
۲۶. Reshat Nuri Darago, Poétes Turc des XVII, XVII, XVIII Siecles, Ist., ۱۹۴۸.

In another part of the book, we have talked about poets who have followed and imitated Mowlavi's style (مولويه چيلر) and written poems within this school, who have composed such poems. We have introduced them when starting the chapter presenting the sources for research.

Only some of the poems are mentioned in this book by the following poets as examples: Sultan Veled, Eflaki Dede, Ashiq Pasha, Elvan Chalabi, Bayrek Kooshchoo-Oghlu, Said Emre, Kaygusuz Abdal, Yunus Emre, Imadeddin Nesimi, Revshani Dede, Ibrahim Dede Shahidi, Muhammad Chalebi Semayi, Abu Hamidi, Shah Khatayi, Haj Bayram Vali, Ibrahim Gulshani, Gharibi Dede.

This book, in original Rind, is for the first time compiled and published. We have used different manuscripts, collections, poetical works and anthologies and we have also made known poets such as Kooshchoo-Oghlu (قوشچو اوغلو) , and Gharibi Dede (غريبي دده) to the world of writing for the first time.

Hossein Mohammadzade Sadigh, Ph.D.
Tehran – 2008

In the name of God

INTRODUCTION

In the dark era of the Pahlavis' reign in Iran, teaching or publishing Iranian Turkish Literary texts was forbidden, though our country had been one of the creative centers for valuable Turkish works, and new styles had been originated by various schools of Turkish poetry in Iran.

One of the well-known poetic schools has the name of "Mowlavieh Chilik" which means: Writing poems like those of Mowlavi's, Jalal-el Din Rumi the founder of the school. One of the great Turk poets in the 7-th century of Hijrat, he was born in Balkh in the year 604 A. H. As a child, he went to Asia Minor, with his father and lived in Konya where he died at last in 672.

While the greater part of Mowlavi's work is in Persian, he has also composed a Turkish poetical collection. Some poems of which have been left to us for today, and we are going to describe them in this book.

Almost the meaning of all Turkish words, in this work are included etymology and their syntactical functions in sentences.

The second part of our book concerns "The Turk in the Great Divan of Mowlavi" . Here, we have discussed different meanings of the word "Turk" our purpose being to challenge these who antagonize "Turkish Language" in Iran and use this term as an insult or for contempt.

Mohammadzadeh Sadigh, Hossein
A survey in Mowlavi and his Follower's Turkish Poems /
Hossein Mohammadzadeh Sadigh,
– First ed. , P. 336 , cm. Neday-e Shams. Includes index.
ISBN: 978-964-2688-15-9
Library of Congress Catalog No:PL 234/ m3 t 4.
National Library No:1121247. – IRAN.

**A survey in Mowlavi and
his Follower's Turkish Poems**

By:Hossein Mohammadzadeh Sadigh, Ph.D.

Neday-e Shams Publication
Tabriz, jumhuri st., Shahriyar Pasage, No. 12, IRAN.
Tell: 0411-5258418

All rights reserved.
This edition published 2008.
First edition
Page: 336
Tirage: 1000
Price:50.000 Rials
Typeset by Takderakht Ltd, Tehran.
ISBN: 978-964-2688-15-9
Printed and bound in Iran.

A Collection of the Turkish Literature

**A Survey in Mowlavi
and
his Follower's Turkish Poems**

by
Hossein Mohammadzadeh Sadigh, Ph.D.



ندای شمس
شرکت

NEDAY-E SHAMS
Tabriz-2009

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**